

مقتل الحسين به روایت شیخ صدوق (قدس سره)

امام حسین علیه السلام و عاشورا از زبان معصومان علیهم السلام

مشخصات

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، - ق ۳۸۱

عنوان قراردادی: مقتل الحسين (ع)

عنوان و نام پدیدآور: مقتل الحسين علیه السلام به روایت شیخ صدوق (قدس سره): امام حسین علیه السلام و عاشورا از زبان معصومان علیهم السلام / تحقیق و ترجمه محمد صحتی سردرودی

مشخصات نشر: تهران: هستی نما، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری: ص ۳۶۷

فروست: (تاریخ و شرح حال ۱)

شابک: ۹۶۴-۹۳۵۲۳-۸-۴۲۲۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۳۵۲۳-۸-۴۲۲۰۰۰ ریال

یادداشت: ص.ع. لاتینی شده امام Husain va ashura (a)Maktal al - husain (a)Imam Husain va ashura شده: Muhammad sihati sardrodi: as zaban muasuman.

یادداشت: عنوان دیگر: امام حسین (ع) و عاشورا از زبان معصومان (ع).

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۴۷] - ۳۵۲

عنوان دیگر: امام حسین (ع) و عاشورا از زبان معصومان (ع)

عنوان دیگر: امام حسین (ع) و عاشورا از زبان معصومان (ع)

موضوع: واقعه کربلا -- ۶۱ ق. -- احادیث

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۶۱ - ۴ ق. -- احادیث

موضوع: عاشورا -- احادیث

شناسه افزوده: صحتی سردرودی، محمد

رده بندی کنگره/ BP141/5: ع ۲ الف ۲ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی: ۹۵۳/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۴۰۰۷۷

مقدمه

اهمیت عاشورا پژوهی

به نام خداوند مهرآیین و مهربان

امام حسین علیه السلام پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام، پرآوازه ترین پیشوای دینی در میان مسلمانان به ویژه شیعیان است. امروز بیش از هر کس، از او و عاشورای او یاد می شود. این توجه و عنایت به عاشورا بیش تر از آن جا سرچشمه می گیرد که انسان ها بیش از هر چیز از نبود عدل و آزادی و سیطره ی ستم و ریاکاری در رنج بوده اند و امام حسین علیه السلام سنبل ستم ستیزی، درفش دادخواهی و رایت آزادی و رهایی است. روایت عاشورا اگر در چهره ی درست و دقیق خودش بیان شود، می تواند رساتر از هر روایت دیگری رسواگر ستمگران و ریاکاران باشد.

بیان وقایع عاشورا، همچنین انسان هایی را که بر خفت ستم پذیری به تکاپو برای رهایی وامی دارد. اساسا با بازخوانی و بازگویی رنج های «مظلوم معصوم» و «شهی صادق» صدای آه مظلومان و محرومان، رساتر و رسواگرتر در جان ها می پیچید و مسند و منصب ستمگران، با این طنین به لرزه می افتد. جریان توفنده ی این طوفان، همچنین پایه های مشروعیت آن ها را می لرزاند و تا ریشه کن کردن رنج رایجی که انسان ها از ریا و ستم می برند پیش می راند. در این میان آن چه عاشورا را

تهدید می کند، تحریف های رایج و پذیرفته شده ای است که پیوسته از همدیگر می زاینند و تا آنجا ادامه می یابند که «مقتل مظلوم» را به نفع «مسند ظالم» صادره می کنند که اگر چنان شود دیگر سخن از «شهید صادق و معصوم» درد هیچ مظلومی را دوا نخواهد کرد، بلکه خوشایند ریاکاران بوده و تنها ستمگران را به کار خواهد آمد.

سوگمندان دیربازی است که این تحریف بزرگ و گران، توسط برخی افراد ناآگاه، به عرصه ی واقعیت های کربلا را یافته است. از این رو دانشوران درد آشنا را لازم است، تا دیر نشده در برابر این تحریف های زاینده و جسارت تحریف گران بکنند و گرنه عاشورا، این آه رسا و معنادار از دست مظلومان و محرومان گرفته خواهد شد تا دیگر ناله ای نماند که نور بخشد و رثایی که رسا و رسواگر باشد. دور باد چنان روزی! نویسنده ی این سطور، سال ها است که از این درد دینی و فاجعه ی فرهنگی، پیوسته می نالد و در این راستا مدتی پیش، تحقیقی را با عنوان تحریف شناسی عاشورا و زندگانی امام حسین علیه السلام که حاصل سال ها تلاش بود، به سامان رساند.

همچنین سه سال پیش کتابی با نام شهید فاتح، در تفسیر تحلیل هایی که در طول تاریخ، درباره ی عاشورا بیان شده است توسط همین قلم آماده ی انتشار شد. این دو اثر سال گذشته (۱۳۸۰) با عنوان کلی «عاشورا پژوهشی»، از طرف «دبیرخانه ی دین پژوهان کشور»، پژوهش برتر شناخته شد و جایزه و لوح تقدیری را به خود اختصاص داد که جای شکرش باقی است. با این وجود هیچ یک از این دو تحقیق، تاکنون فرصت انتشار نیافته است که امیدواریم در آینده ی نزدیک، توفیق این کار به دست آید. به هر روی، افزون بر کارهای پراکنده ای که از راقم این سطور درباره ی امام حسین علیه السلام و عاشورا منتشر شده، این اثر سومین کار مفصلی است که درباره ی عاشورا به سامان رسیده است. هدف ما در این تحقیق آن است آب از سرچشمه برداریم؛ چرا که این آب زلال، هر چه در بستر زمان جاری تر شده و پایین تر غلتیده، گل آلوده تر گشته است؛ تا آنجا که به صراحت و تأسف، توان گفت کتاب هایی هستند که نام امام حسین علیه السلام را بر خود نهاده اند و بیش از آنکه «مقتل حسین» باشند، عنوان «قاتل حسین» را سزاوارترند؛ تا جایی که با اندک درنگی در

برخی از آن‌ها، مظلومیت مستمر حسین علیه السلام، دیدگان را در اشک می‌نشانند و قلب را در اندوه می‌فشارد که:

بس که بیستند بر او برگ و ساز گر تو بینی شناسیش باز

هدف پژوهش

چنان‌که هر پژوهشی در پی پاسخی برای پرسشی یا پرسش‌هایی است، این پژوهش نیز در پی آن است که به پرسش‌هایی پاسخ دهد:

۱. آیا مقتل امام حسین علیه السلام را جز روایت «ابومخنف» - که آن‌ها تنها توسط یک تاریخ‌نگار غیر شیعی یعنی مورخ بزرگ اسلام، ابوجعفر طبری نقل شده و به دست ما رسیده است - روایت دیگری نیست؟

۲. آیا گزارش مدون فاجعه‌ی کربلا از طریق دانشوران شیعه، منحصر به دو کتاب الملهوف از «سیدابن طاووس» (۶۶۴ ه.ق) و مشیرالاحزان از [صفحه ۱۶] «ابن‌نمای حلی» (۶۴۵ ه.ق) است که پس از گذشت شش سده از تاریخ عاشورا آن را نقل کرده‌اند [۱]؟

۳. اگر کسی خواست وقایع و حوادث عاشورا را به نقل از دانشوران شیعی پی‌گیرد، باید آن را در آثاری چون الارشاد، «شیخ مفید» یا مناقب «ابن شهر آشوب» و روضه الواعظین «نیشابوری» جستجو کند؟ در حالی که قسمت مقتل از کتاب الارشاد به صورت مجمل بیان شده و تنها مستند به اقوال «کلبی» و «مدائنی» است و اقوال آن دو با این که یکی غیر شیعه است از هم تفکیک نشده است [۲] و دو دیگر (مقتل مناقب و روضه الواعظین) افزون بر این که هر دو مربوط به قرن ششم و متأخر از حادثه‌ی عاشورا هستند، بسیار آشفته، مجمل و مختصر، و غیرمستند می‌باشند.

۴. آیا در عصر تدوین اصول و میراث شیعی، مقتل امام حسین علیه السلام به صورت مأثور و منقول از امامان معصوم علیهم السلام، توسط محدثان و راویان متقدم و راستین شیعه تدوین نشده

بود؟ ۵. و اینک قرائت یا قرائت های متداول و مرسوم از عاشورا، با قرائت های نخستین و مأثور آن، چه تفاوت یا تفاوت هایی - بلکه چه تعارض هایی - دارد؟ مقتل شیخ صدوق، بی گمان می تواند به پرسش های مطرح شده و حتی به ده ها پرسش دیگر درباره ی زندگانی و مقتل امام حسین علیه السلام پاسخ گوید. [صفحه ۱۷]

پیشینه ی مقتل نگاری

پیش از شیخ صدوق و پس از او تا روزگار «سیدبن طاووس» و «ابن نمای حلی» برخی از دانشوران مسلمان کتاب هایی درباره ی عاشورا نوشته بودند که عنوان بیشتر آن ها مقتل الحسین بود و امروزه یا فقط نامی از آن ها در فهرست ها مانده و یا بخش اندکی از آن ها به صورت پراکنده در میان متون متأخر، نقل شده است. که در این جا فهرستی از آن آثار را به ترتیب تاریخی آن ها می آوریم:

۱. «اصبغ بن نباته تمیمی کوفی» از اصحاب علی علیه السلام که عهدنامه ی معروف مولا، به مالک اشتر و نیز وصیت مشهور آن حضرت به پسرش، محمد حنفیه را نیز روایت کرده و پس از سال صدم هجری وفات یافته است. [۳].

۲. «جابر بن یزید جعفی» از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام (۱۲۸ ه.ق). عنوان کتاب او مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام، بوده است. [۴].

۳. «جعفر بن عفان طائی» (۱۵۰ ه.ق) از مرثیه سرایان بنام شیعی، که توفیق مرثیه خوانی در محضر امام صادق علیه السلام را یافته بود و گفته می شود کتابش به المراثی نام داشت، در دو یست ورقه بوده است. [۵].

[صفحه ۱۸] ۴. «ابومخنف، لوط بن یحیی غامدی» (۱۵۸ ه.ق)

۵. «هشام بن محمد بن سائب کلبی» (۲۰۶ ه.ق). [۶].

۶. «محمد بن عمر واقدی» (۲۰۷ ه.ق)، نویسنده ی المغازی. نام اثر او نیز مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود. [۷].
۷. «ابوعبیده معمر بن مثنی تیمی» (۲۱۰ ه.ق) کتاب او مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام نام داشت. [۸].
۸. «نصر بن مزاحم منقری» (۲۱۲ ه.ق)، نویسنده ی وقعه الصفین. [۹].
۹. «ابوعبید قاسم بن سلام هروی» (۲۲۴ ه.ق). [۱۰].
۱۰. «ابوالحسن علی بن محمد مدائنی» (۲۲۵ ه.ق). از کتاب وی با عنوان مقتل الحسین علیه السلام و السیره فی مقتل الحسین علیه السلام یاد شده است. [۱۱].
۱۱. «ابوعبدالله محمد بن زیاد»، معروف به ابن اعرابی (۲۳۰ ه.ق). نام اثر او مرآة الحسین علیه السلام بوده است. [۱۲].
- [صفحه ۱۹] ۱۲. «ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی» (۲۶۹ ه.ق). عنوان اثر او نیز مقتل الحسین بن علی علیه السلام بوده است. [۱۳].
۱۳. «عبدالله بن احمد بن ابی الدنیا»، از علمای اهل تسنن؛ (۲۸۱ ه.ق). [۱۴].
۱۴. «ابوالفضل سلمه بن خطاب براوستانی از دورقانی»، از فقیهان و محدثان شیعی در سده ی سوم و منسوب به «براوستان» یکی از روستاهای قدیمی قم. از کتاب او گاه با نام مقتل الحسین علیه السلام [۱۵] و گاه با عنوان مولد الحسین بن علی علیهما السلام و مقتله [۱۶] یاد شده است.
۱۵. «ابراهیم بن محمد سعید ثقفی کوفی» (۲۸۳ ه.ق). [۱۷].

۱۶. «ابن واضح، احمد بن اسحاق یعقوبی» نویسنده ی کتاب های پرآوازه ای چون تاریخ یعقوبی و البلدان. او به قولی، پس از سال ۲۹۲ [۱۸] و به قولی، در سال ۲۸۴ ه.ق درگذشته است، نام اثر او نیز مقتل اَبی عبدالله الحسین علیه السلام بود. [۱۹].

۱۷. «ابوعبدالله محمد بن زکریا بن دینار غلابی» (۲۹۸ ه.ق). [۲۰].

۱۸. «ابن حماد بن عمر بن کلیب»، مولای «بنی عامر» که هر دو حکومت [صفحه ۲۰] بنی امیه و بنی عباس را درک کرد. از کتاب او با عنوان مراثی الحسین علیه السلام نام برده شده است. [۲۱].

۱۹. «ابو احمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد جلودی» [۲۲] (متوفای پس از ۳۳۰ ه.ق). از او دو کتاب با نام های مقتل اَبی عبدالله الحسین علیه السلام و کتاب ذکر الحسین علیه السلام نام برده شده است. [۲۳].

۲۰. «ابوزید عماره بن زید خیوانی همدانی»، از محدثان سده ی سوم چهارم هجری. از تاریخ زندگانی او چیزی بیش از این معلوم نیست و این مقدار نیز تنها از دیباچه ی کتاب مروج الذهب به دست می آید که در آن جا مسعودی (۳۴۶ ه.ق) درباره ی او می نویسد: وی مصاحب «عبدالله بن محمد بن محفوظ بلوی انصاری» بود. [۲۴].

۲۱. «ابوجعفر بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی»، معروف به «دبه شیب»، از محدثان و فقیهان سده ی چهارم هجری که دو اثر در این باره داشته است یکی با نام مقتل اَبی عبدالله الحسین علیه السلام [۲۵] و دیگری کتاب ما نزل من القرآن فی الحسین بن علی علیهما السلام. [۲۶].

۲۲. «ابوجعفر محمد بن یحیی عطار قمی». نجاشی او را چنین می ستاید: [صفحه ۲۱] «شیخ اصحابنا فی زمانه، ثقه عین، کثیر الحدیث» و نخستین اثر از آثار او را کتاب مقتل الحسین علیه السلام نام می برد. [۲۷].

۲۳. «ابوسعید الحسن بن عثمان بن زیاد تستری». وی از نظر تاریخی مقدم بر شیخ صدوق بود و شیخ در امالی خود، مجلس سی ام را - که سراسر، آن، مقتل امام حسین علیه السلام است - از کتاب او نقل می کند. [۲۸].

۲۴. «محمد بن علی بن فضل بن تمام بن سکین»، از محدثان موثق شیعی در سده ی چهارم که به تعبیر رجالی بزرگ شیعه، مرحوم نجاشی: «ثقه و عین و صحیح الاعتقاد و جید التصنیف» بود. [۲۹] و هم طبقه ی شیخ صدوق و شیخ رجالی سخت گیر و دقیق النظر، یعنی «ابن غضایری» بود. [۳۰]

25. «عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بغوی» (۳۱۷ ه.ق) معروف به «حافظ بغوی» و «ابن بنت منیع»؛ [۳۱].

۲۶. «ابوحسین عمر بن حسن بن علی بن مالک شیبانی» (۳۳۹ ه.ق). [۳۲].

[صفحه ۲۲] ۲۷. «ابن قولویه قمی» (متوفای ۳۶۸ یا ۳۶۹ ه.ق). کتاب او با نام کامل الزیارات منتشر شده است و نزدیک به هشتاد درصد آن درباره ی امام حسین علیه السلام و عاشورا و کربلا است. این اثر پربار و گران ارج که در صحت و ثاقت آن همگان متفقند، چنان پنداشته می شود که تنها درباره ی زیارت نگاشته شده است و به همین دلیل، بیشتر عاشورا پژوهان از آن غفلت می کنند. بسیاری از احادیث و روایاتی که شیخ صدوق در مقتل امام حسین علیه السلام آورده است، در کتاب کامل الزیارات نیز روایت شده است. ابن قولویه، هم عصر شیخ صدوق در چندین شیخ از مشایخ خویش با او، مشترک است. او در کامل الزیارات از پدر شیخ صدوق (علی بن الحسین بن موسی بن بابویه) روایات بسیاری نقل کرده است؛ همچنان که خود صدوق نیز در آثار خود، روایات بسیاری را به نقل از پدرش آورده است.

مقتل شیخ صدوق

«ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی»، مشهور به «شیخ صدوق» و «ابن بابویه» (۳۸۱ ه.ق).

در جلالت قدر او همین بس که شیخ [صفحه ۲۳] الطائفه او را با واژگانی چون «فقیه» و «عماد الدین» وصف کرده است. [۳۳] از او در میان خواص، چنان به توثیق و تکریم یاد شده است که در سلسله ی عالمان و دانشوران و نویسندگان شیعه، مشکل می توان برای او همانندی یافت. او از زمان ابن ادريس حلی (۵۹۸ ه.ق)، پس از او پیوسته در اصطلاح دانشوران شیعی «شیخ صدوق» یعنی روایتگری بزرگ و بسیار درست و راستگو، شناخته شده است و همین در بزرگداشت مقام او کافی است. از سید ابن طاووس نقل شده که درباره ی او گفته است:

«در مورد علم و عدالت وی اتفاق نظر وجود دارد.»

[۳۴] «شیخ صدوق» تا جایی مورد قبول علمای شیعه قرار گرفته که روایات مرسل او در حکم سند دانسته شده است. نیز روایات کتابش «کتاب من لایحضره الفقیه» - یکی از کتب اربعه شیعه - به اجماع علمای شیعه در شمار روایات صحیح گنجانده شده است. [۳۵].

شیخ صدوق نزدیک به ۲۵۰ کتاب نوشته بود که اینک فقط چهارده کتاب و رساله از او به جا مانده و منتشر شده است. [۳۶]. [صفحه ۲۴]

شاخصه های مقتل شیخ صدوق

در میان کتاب های منتشر نشده ی شیخ صدوق، کتابی نیز به نام مقتل الحسین علیه السلام نام برده شده است. [۳۷] ایشان در ضمن برخی از آثار منتشر شده اش از این کتاب نام برده و به آن ارجاع داده است. یک بار در فصل حج و باب زیارات کتاب من لایحضره الفقیه می نویسد: «من در کتاب کامل زیارات و در کتاب مقتل الحسین علیه السلام انواعی از زیارت ها را آورده ام. [۳۸] یک بار دیگر نیز در کتاب الخصال، «باب الأئین»، ذیل حدیث ۱۰۱ می نویسد:

«این حدیث، طولانی و مفصل است و ما قسمتی از آن را که در این جا نیاز داشتیم، نقل کردیم. البته من همه ی حدیث را همراه با احادیث دیگری که در برتری های عباس بن علی علیه السلام روایت می کنم، تخریح کرده و در کتاب مقتل الحسین بن علی علیهما السلام آورده ام.»

[۳۹]. این مقتل، دارای مزیت های مهمی است که در این جا به برخی از آن ها اشاره می کنیم و تفصیل و تحقیق بیشتر را به جستجو در متن کتاب، [صفحه ۲۵] وامی گذاریم:

۱. عمده ی مطالب این مقتل - که حدوداً ۹۰ درصد آن را تشکیل می دهد - از احادیث و اخبار مأثوری است، که از پیشوایان پاک دینی و چهارده معصوم علیهم السلام، به ویژه امام سجاد علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام نقل شده است.

۲. همه ی اخبار و احادیث این مقتل به صورت مستند و با ثبت دقیق اسناد و سلسه ی راویان، نقل شده است. البته ما در این جا، به ذکر اسامی مقدس معصومان علیهم السلام، که گاه روایتی را نسل در نسل از یکدیگر نقل کرده اند و همچنین نام نزدیک ترین راوی - یعنی کسی که سخن را از گوینده ی اصلی یا امام معصوم علیه السلام شنیده است - بسنده کرده ایم، زیرا با ذکر منابع و مآخذ در پاورقی ها نیازی به این کار دیده نشد. افزون بر این، معنعن نویسی در صدر احادیث و اخبار موجب خستگی خواننده ی فارسی زبان می شود.

۳. این مقتل، از لحاظ زمانی به عصر عصمت و زمان حضور امامان معصوم علیهم السلام نزدیک است. شیخ صدوق که در نیمه ی نخست سده ی چهارم هجری می زیست، گاه به واسطه ی پدر و دو - سه واسطه ی دیگر که همگی شناخته شده و موثق هستند، به اصل سخن و منبع نور و عصمت می رسد. مقتل او از این نظر نیز، بی مانند و بی نظیر است.

۴. این کتاب از پیشداوری ها و ارزشگذاری های ایدئولوژیکی و سیاسی خالص، خالی است. از آن جا که شیخ صدوق در آثارش تنها به آوردن متن احادیث و اخبار بسنده کرده و حتی عناوین فصول و ابواب را از متن روایات برگزیده است، مقتلش بیش از هر چیز، به اصول اعطایی پیشوایان

[صفحه ۲۶] پیشوایان معصوم مبتنی است. به لحاظ نزدیکی این مقتل به عصر عصمت و زمان حضور، تحلیل های تحمیلی و ابزارانگاران، به آن راه نیافته است.

قرائت شیخ صدوق از قیام عاشورا

قرائت شیخ صدوق از عاشورا کاملاً دینی و الهی است. در زبان شیخ صدوق، پیوسته سخن از خدا، فرشتگان، پریان، روز رستاخیز، آسمان ها و عرش، پیوسته سخن از خدا، فرشتگان، پریان، روز رستاخیز، آسمان ها و عرش، جهان آخرت، معجزه، وحی و الهام، اخبار غیبی، ایمان و اعتقاد، و انبیا و اولیای الهی، جاری است. برخلاف قرائت رسمی و رایج امروزی که سعی می کند به امام حسین علیه السلام به عنوان یک انسان سیاستمدار و رهبر سیاسی نگاه کند، در قرائت شیخ صدوق، جز اشارت های گنگ و مجمل، اثری از دنیا، قدرت و حکومت دیده نمی شود. عاشورا در این قرائت، بیش از آنکه حماسه، انقلاب و حتی نهضت باشد یک فاجعه و مصیبت بزرگی است که به زور بر امام حسین علیه السلام تحمیل شده است. همچنین در این نگاه، امام حسین علیه السلام بیش از آن که قهرمان قیام و انقلاب باشد، قهرمان مظلومیت و معصومیت است. در این نگرش، وقایع و حوادث بیش تر از آن که رنگ خاکی و مادی داشته باشد صبغه ی خدایی و دینی دارد و عجیب این که کشندگان امام حسین علیه السلام نیز دو از دین می زنند و او را برای خدا و به اصطلاح قربه الی الله می کشند! [۴۰] برخی وقایع تا آن جا ماوارای طبیعت و عادت است که

گاهی منقولات، کاملاً [صفحه ۲۷] اسطوره ای می نماید. این قرائت را در سه محور می توان خلاصه کرد: «امتناع و فرار از بیعت»، «شهادت» و «مظلومیت تکان دهنده و بیداری بخش، همراه با معصومیت و صمیمیت مجذوب کننده و ایمان آفرین» که از رفتار و کردار و گفتار امام حسین علیه السلام همیشه و در همه جا به وضوح پیدا است.

شیوه ی پژوهش

1. در این پژوهش ما نیز به تأسی از شیخ صدوق، عناوین فصول و ابواب و احادیث را از متن اخبار و روایات برگزیده ایم و چنان که رسم و روش شیخ صدوق بود، ما نیز به نوعی احادیث و اخبار را مرتب و منظم ساخته ایم که متون احادیث، خود یکدیگر را توضیح دهند و تفسیر کنند.

2. متن‌ها را بیش‌تر از کتاب‌های شیخ صدوق استخراج کرده ایم و در موارد اندکی نیز روایاتی را به واسطه‌ی دیگر دانشوران شناخته شده‌ی شیعی - مانند شیخ طوسی، شیخ مفید، حسن بن سلیمان حلی و... - از شیخ صدوق نقل کرده ایم که فهرست آن‌ها در آخر کتاب به‌طور جداگانه آمده است. بنابراین همه‌ی متون این کتاب، بی‌واسطه یا با واسطه، از شیخ صدوق نقل شده است.

3. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، اسناد و اسامی راویان را از صدر اخبار و احادیث، حذف کرده ایم.

4. متن عربی احادیث و روایاتی را که از چهارده معصوم نقل شده و یا در ضمن آن‌ها سخنی از معصوم روایت شده است - و قسمت عمده‌ی متن را شامل می‌شود -، با تحقیق و تصحیح آورده ایم اما از ذکر متن عربی اخباری که از [صفحه ۲۸] معصوم، منقول نبوده و مآثور محسوب نمی‌شود، اجتناب کرده و به ترجمه‌ی آن‌ها بسنده نموده ایم.

5. پس از آوردن متن روایت و ترجمه‌ی آن در مواردی که نیازی به توضیح داشت، به حداقل شرح و توضیح بسنده کرده ایم و توضیحات مربوط به نسخه بدل و مباحث مربوط به متن را نیز در پاورقی آورده ایم تا متن را کامل و در یک جا داشته باشیم. در پایان بر خود لازم می‌دانم که از استاد محمد علی مهدوی راد، قرآن‌شناس و کتاب‌پژوه معاصر که مرا در این کار راه نمودند قدردانی نمایم. نیز از دوست دانشور و نویسنده نوازم آقای یدالله جنتی شاکرم که در انتشار این اثر حسینی، بانی هموست همچینین از همکارانش در انتشارات هستی نما سپاس گزارم. والسلام علی‌الحسین الذی عاش عادلا و معصوما و استشهد معصوما و مظلوما. محمد صحتی سردرودیزمستان ۱۳۸۱]

امام حسین در عصر پیامبر

روایت رؤیای ام ایمن

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: أقبل جیران أم ایمن إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقالوا: يا رسول الله إن أم ایمن لم تتم البارحة من البكاء، لم تزل تبكى حتى أصبحت. قال: فبعث رسول الله صلى الله عليه وآله إلى أم ایمن فجاءته، فقال لها: يا أم ایمن لا أبكى الله عينيك، إن جیرانك أتونی وأخبرونی أنك لم تزلی اللیل تبکین أجمع، فلا أبكى الله عينيك ما الذى أبكاك؟ قالت: يا رسول الله رأيت رؤيا عظمه شديده، فلم أزل أبكى اللیل أجمع. فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: فقصبيها على رسول الله، فإن الله ورسوله أعلم. فقالت: تعظم على أن أتكلم بها. فقال لها: إن الرويا ليست على ماترى فقصبيها على رسول الله. قالت: رأيت فى ليلتى هذه كأن بعض اعضاءك ملقى فى بيتى. فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: نامت عينك يا أم ایمن، تلد فاطمه الحسين عليه السلام فكان يوم السابع، أمر رسول الله صلى الله عليه وآله فحلق رأسه و تصدق بوزن شعره فضه و عق عنه، ثم هيأته أم ایمن و لفته فى برد رسول الله صلى الله عليه وآله و آله ثم أقبلت به إلى رسول الله صلى الله عليه وآله [صفحه ۳۲] فقال صلى الله عليه وآله: مرحبا بالحامل والمحمول، يا أم ایمن هذا تأويل رؤياك. [۴۱] .

از امام صادق علیه السلام روایت است که گفت: «همسایگان ام ایمن به پیش پگاهان گریسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا، ام ایمن دیشب از گریه نخوابیده و تا پگاهان گریسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به سراغ ام ایمن فرستاد و او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر شد. رسول خدا به وی گفت: ای ام ایمن، همسایگان به من خبر دادند که تو شب تا سحر می گریستی؛ چشمانت گریان مباد! برای چه می گریستی؟ گفت: ای رسول خدا رؤیای سخت و بزرگی دیدم و از آن، همه ی شب را تا سحر گریستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی گفت: خواب خود را به پیام آور خدا حکایت کن که خدا و پیامبرش داناترند. ام ایمن گفت: برای من سخت است که از آن سخن گویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

حقیقت رؤیا چیز دیگری است و چنان نیست که در خواب دیده می شود پس آن را برای رسول خدا حکایت کن! ام ایمن گفت: دیشب در خواب دیدم که پاره ای از اعضای تو، در خانه ی من افتاده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای ام ایمن آسوده باش که فاطمه، حسین را به دنیا

خواهد آورد و تو وی را پرستاری کرده، شیرش خواهی داد و به این ترتیب پاره ای از اعضای من در خانه ی تو خواهد بود. و آن گاه که فاطمه، حسین را به دنیا آورد و روز هفتم فرارسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود تا موی سر نوزاد را تراشیده هم وزنش، نقره تصدیق کنند و برایش گوسفندی قربانی نمایند؛ سپس ام ایمن وی را مرتب ساخته، در عبای [صفحه ۳۳] رسول خدا پیچید و به پیش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: مرحبا به حامل و محمول! ای ام ایمن، این تعبیر خواب تو است.»

مولود پاکیزه

عن فاطمه بنت الح سین، عن اسماء بنت ابی بکر، عن صفیه بنت عبدالمطلب، قالت: لما سقط الح سین علیه السلام من بطن أمه و كنت ولیتها، قال النبی صلی الله علیه و آله: یا عمه، هلمی الی ابنی. فقلت: یا رسول الله، إنا لم ننظفه بعد فقال صلی الله علیه و آله: یا عمه أنت تنظفینه! أن الله تبارک و تعالی قد نظفه و طهره. [۴۲].

«فاطمه»، دختر امام حسین از «اسماء»، دختر ابوبکر روایت کرد که «صفیه»، دختر عبدالمطلب گوید: هنگامی که حسین علیه السلام از مادرزاده شد. من قابله اش بودم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: عمه جان بشتاب پسر من را پیش من بیاور! گفتم: ای رسول خدا، ما هنوز او را نشسته ایم. گفت: ای عمه آیا تو می خواهی او را بشویی؟! به راستی که خداوند متعال، خود او را پاک و پاکیزه ساخته است.»

قصه ی فطرس

عن ابراهيم بن شعيب الميثي، قال: سمعت الصادق ابا عبد الله عليه السلام يقول: إن الحسين بن علي عليه السلام لما ولد أمر الله عز وجل جبرئيل أن يهبط في ألف من الملائكة فيهنىء رسول الله صلى الله عليه وآله من الله و من جبرئيل، قال: فهبط جبرئيل، فمر على جزيره في البحر ملك يقال له: فطرس، كان من الحمله، بعثه الله عز وجل [صفحه ٣٤] في شىء فابطأ عليه، فكسر جناحه و ألقاه في تلك الجزيره، فعبد الله تبارك و تعالى فيها سبعمائيه عام حتى ولد الحسين بن علي عليه السلام فقال الملك لجبرئيل: يا جبرئيل، أين تريد؟ قال: إن الله عز وجل أنعم على محمد بنعمه فبعثت أهنته من الله و منى، فقال: يا جبرئيل! احملنى معك، لعل محمدا صلى الله عليه و آله يدعولى. قال: فحمله، قال دخل جبرئيل على النبي صلى الله عليه و آله هنا من الله عز وجل و منه و اخبره بحال فطرس، فقال النبي صلى الله عليه و آله قل له: تمسح بهذا المولود و عد الى مكانك. قال: فتمسح فطرس بالحسين بن علي عليه السلام و ارتفع، فقال: يا رسول الله! أما إن أمتك ستقتله، وله على مكافاه ألا يزوره زائر الا ابلاغته عنه و لا يسلم عليه مسلم الا ابلاغته سلامه و لا يصلى عليه مصل إلا ابلاغته صلاته، ثم ارتفع. [٤٣].

ابراهيم بن شعيب ميثمي گوید: «از امام صادق عليه السلام شنیدم که می گفت: «وقتی که حسین بن علی علیه السلام متولد شد، خدای عزوجل، جبرئیل را فرمود تا با هزار فرشته بر زمین فرود آید و رسول خدا صلى الله عليه و آله را از سوی خدا و خود تبریک گوید. جبرئیل روانه شد و بر راه، از جزیره ای گذشت که در آن فرشته ای بود و چون او در آن، کوتاهی کرده بود، بالش را شکسته و در آن جزیره انداخته بود. فطرس در آن جا هفتصد سال خدای تبارک و تعالی را عبادت کرده بود تا این که حسین بن علی متولد شد و جبرئیل را که به سوی زمین فرود می آمد، دید. فرشته از جبرئیل پرسید: به کجا می روی؟ و او پاسخ داد: خداوند متعال، محمد را با نعمتی نواخته است و من مأمورم که این نعمت را از سوی خود و خدای، به او تبریک گویم. [صفحه ٣٥] فطرس گفت: ای جبرئیل، مرا نیز با خود ببر تا محمد صلى الله عليه و آله در حق من دعایی بکند. امام صادق می گوید: «جبرئیل وی را با خود برد و آن گاه که به پیش پیامبر صلى الله عليه و آله رسید و او از طرف خدا و خود، تهنیت گفت: حال و روز فطرس را نیز به وی خبر داد. پیامبر گفت: فطرس را بگو که

خود را به این نوزاد بمالد و به جایگاه خود برگردد. فطرس تا پر و بال خویش را به روی حسین بن علی علیه السلام کشید، پرواز کرده و به سوی آسمان اوج گرفت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: به زودی امت تو او را خواهند کشت و مرا برای او، در برابر این لطفی که از او دیدم، خدمتی خواهد بود، که هر زائری او را زیارت کند من ارادتش را به حضرتش خواهم رسانید و هر که سلام یا صلواتی به بفرستد، دعا و درود وی را به او ابلاغ خواهم کرد. فطرس، این گفت و به سوی آسمان، بال کشید و اوج گرفت.»

داستان دردائیل

قال ابن عباس: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أن لله تبارك و تعالی ملكا يقال له: دردائیل. كان له ستة عشر ألف جناح ما بين الجناح الى الجناح هواء و الهواء كما بين السماء ألى الأرض. فجعل يوما يقول فى نفسه: أفوق ربنا جل جلاله شىء؟ فعلم الله تبارك و تعالی، ما قال فزاده اجنحه مثلها فصار له اثنان و ثلاثون ألف جناح. ثم أوحى الله عزوجل اليه أن طر. فطار مقدار خمسين عاما فلم ينل رأس قائمه من قوائم العرش. فلما علم الله عزوجل إتماعه أوحى اليه ايها الملك عد الى مكانك فأنا عظيم فوق كل عظيم و ليس فوقى شىء و لا أوصف بمكان فسلبه الله أجنحته و مقامه من صفوف الملائكة. فلما ولد الحسين بن على عليه السلام و كان مولد عشيه الخميس ليله الجمعة أوحى [صفحه ٣٦] الله عزوجل الى «مالك» خازن النار أن أخدم النيران على أهلها لكرامه مولود ولد لمحمد. و أوحى إلى «رضوان» خازن الجنان أن زخرف الجنان و طيبها لكرامه مولود ولد لمحمد فى دار الدنيا. و أوحى الله تبارك و تعالی إلى حورالعين تزين و تزاورن لكرامه مولود ولد لمحمد فى دار الدنيا. و أوحى عزوجل إلى الملائكة أن قوموا صفوفنا بالتسبيح و التحميد و التمجيد و التكبير لكرامه مولود ولدا لمحمد فى دار الدنيا. و أوحى الله تبارك و تعالی ألى جبرئيل أن أهبط ألى نبي محمد فى ألف قبيل و القبيل ألف ألف من الملائكة على خيول بلق، مسرجه ملجمه، عليها قباب الدر و الياقوت و معهم ملائكة يقال لهم: الروحانيون، بأيديهم أطباق من نور، أن هنتوا محمدا بمولود و اخبره يا جبرئيل أنى قد سميتة الحسين. وهنته و

عز و قل له: يا محمد! يقتله شرار أمتك على شرار الدواب، فويل للقاتل وويل للسائق وويل للقائد. قاتل الحسين أنا منه برى و هو من برى لأنه لا يأتى يوم القيامة أحد إلا و قاتل الحسين اعظم جرما منه، قاتل الحسين يدخل النار يدم القيامة مع الذين يزعمون أن مع الله إلها آخر و النار أشوق إلى قاتل الحسين ممن اطاع الله إلى الجنة. قال: فبينما جبرئيل عليه السلام يهبط من السماء إلى الارض إذ مر بدردائيل فقال له دردائيل: يا جبرئيل ما هذه الليله فى السماء هل قامت القيامة على أهل الدنيا؟ قال: لا ولكن ولد لمحمد مولود فى دار الدنيا و قد بعثنى الله عزوجل إليه لأهذئه بمولوده فقال الملك: يا جبرئيل بالذى خلقتك و خلقتنى إذا هبطت إلى محمد فاقرئه منى السلام و قل له: بحق هذا المولود عليك إلا ما سألت ربك أن يرضى عنى فيرد على اجنحتى و مقامى من صفوف الملائكة. فهبط جبرئيل على النبى صلى الله عليه و آله فهنأه كما امره الله عزوجل و عزاه فقال له [صفحه ٣٧] النبى صلى الله عليه و آله: تقتله أمتى؟ فقال له: نعم يا محمد. فقال النبى صلى الله عليه و آله ما هؤلاء بامتى أنا برى منهم والله عزوجل برى منهم. قال جبرئيل: و أنا برى منهم يا محمد! فدخل النبى صلى الله عليه و آله على فاطمه عليه السلام فهنأها و عزاها. فبكت فاطمه عليه السلام و قالت يا ليتنى لم ألد، قاتل الحسين فى النار؟ فقال النبى صلى الله عليه و آله: و أنا أشهد بذلك يا فاطمه، ولكنه لا يقتل حتى يكون منه امام [و] يكون منه الاثمه الهاديه بعده. ثم قال صلى الله عليه و آله: والائمة بعدى: الهادى على، و المهتدى الحسن، و النا صر الحسين، و المنصور على بن الحسين، و الشافع محمد بن على، و النفاع جعفر بن محمد، و الامين موسى بن جعفر، و الرضا على بن موسى، و الفعال محمد بن على. و المؤتمن على بن محمد، و العلام الحسن بن على، و من يصلى خلفه عيسى بن مريم عليه السلام القائم عليه السلام. فسكتت فاطمه عليه السلام من البكاء ثم أخبر جبرئيل النبى صلى الله عليه و آله بقصه الملك و ما أصيب به. قال ابن عباس: فأخذ النبى عليه السلام الحسين عليه السلام و هو ملفوف فى خرق من صوف فأشار به إلى السماء، ثم قال: اللهم بحق هذا المولود عليك لابل بحقك عليه و على جده محمد و ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب إن كان للحسين بن على و ابن فاطمه عندك قد فارض عن دردائيل و رد عليه اجنحته و مقامه من صفوف الملائكة فاستجاب الله دعائه و غفر للملك و رد عليه اجنحته

ورده الی صفوف الملائکه فالملک لایعرف فی الجنه إلا بأن یقال: هذا مولی الحسین بن علی و ابن فاطمه بنت رسول الله. صلی الله علیه و آله [۴۴].

ابن عباس گوید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: خداوند متعال را [صفحه ۳۸] فرشته ای است که در دلائل نامیده می شود. او شانزده هزار بال داشت که فراحنای بین دو تا از آن ها، فضایی به گستره ی آسمان و زمین بود. روزی با خود می گفت: آیا فراتر از پرودگار ما - جل جلاله - چیزی هست؟ خداوند متعال که از گفته ی وی آگاه بود، بال های او را دو چندان ساخت تا دارای سی هزار بال گشت و به او وحی کرد که: پرواز کن. در دلائل پنجاه سال کرد اما حتی به ستیغ پایه ای از پایه های عرش نیز نرسید. خدای عزوجل، چون در ماندگی وی را دید، او را خطاب کرد: به جایگاه خویش بازگرد که من بزرگتر از هر بزرگی هستم و فراتر از من چیزی نیست و من با هیچ مکانی و صف نمی گردم. آن گاه خداوند متعال، بال ها و جایگاه او را در میان صفوف فرشته ها داشت، از وی باز ستاند. هنگامی که حسین بن علی علیه السلام در شامگاه پنجشنبه و شب جمعه، متولد شد، خدای عزوجل بن «مالک»، خازن دوزخ، وحی کرد که به گرامیداشت نوزادی که برای محمد زاده شده است، آتش دوزخ را بر دروخیان، خاموش سازد و به خازن جنت، «رضوان»، فرمود که به پاسداشت نوزاد محمد، بهشت را آذین بندد و عطر آگین سازد و به دخترکان سیاه چشم بهشتی دستور داد، به تکریم مولود محمد صلی الله علیه و آله، به زیور خود بیفزایند و خویشتن را آراسته تر سازند و فرشتگان را فرمود تا به پاس این نوزاد، صف به صف، به تسبیح و سپاس و تمجید و تکبیر خدا همت گمارند. و جبرئیل را نیز فرمود: با هزار گروه از فرشتگان، پیش پیامبرم، محمد فرود آی؛ در هر گروه، هزار هزار فرشته، سوار بر اسبان سیاه و سفید زین نهاده و لگام زده شده، که کوهانی از در و یاقوت بر پشت دارند و در کنارشان فرشتگانی است که «روحانیان» نامیده می شوند و برای شادباش گویی به محمد، طبق هایی از نور؛ در دست دارند. ای جبرئیل او را تهنیت و تعزیت بگویی و به او برسان که من نوزاد را حسین [صفحه ۳۹] نامیده ام. به او بگو: ای محمد! او را اشرار امت، سوار بر بدترین چارپایان می کشند. نفرین بر قاتل او و هر که بر آن رهبری یا، یاری کند! من از قاتل حسین بیزارم و وی (قاتل حسین) از من بیگانه است، در روز

قیامت با کسانی که می‌پندارند در کنار خدا، خدایان دیگری نیز وجود دارد، داخل دوزخ می‌شود و گیرایی آتش جهنم به قاتل حسین، بیش‌تر از اشتیاقی است که فرمانبران از خدا، به بهشت دارند. ابن عباس در ادامه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: هنگامی که جبرئیل از آسمان فرود می‌آمد، گذرش به دردائیل رسید. دردائیل به وی گفت: ای جبرئیل! امشب در آسمان چه خبر است، آیا اهل دنیا را روز رستاخیز فرارسیده است؟ جبرئیل گفت: نه محمد را مولودی متولد شده است و خدای عزوجل مرا به سوی او فرستاده تا به وی تبریک گویم. فرشته (دردائیل) گفت: ای جبرئیل! تو را به آن که من و تو را آفریده سوگند می‌دهم، آن گاه که به پیشگاه محمد، فرود آمدی سلام مرا به وی برسان و به او بگو: «تو را به حق این نوزادت، از پروردگارت بخواه از من راضی شود و بال‌ها و جایگاه مرا که در میان ملائک داشتیم، به من باز گرداند!» جبرئیل به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و چنان که خدای عزوجل فرموده بود وی را تهنیت و تعزیت گفت. پیامبر از او پرسید: امت من او را خواهند کشت؟ و او پاسخ داد: آری ای محمد! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن‌ها امت من نیستند. من از آن‌ها متنفرم و خدای عزیز و جلیل از آن‌ها بیزار است. جبرئیل نیز گفت: یا محمد! من هم از آن‌ها متنفرم. پیامبر صلی الله علیه و آله به پیش فاطمه علیها السلام آمد و او را تبریک و تسلیت گفت. فاطمه علیها السلام گریست و گفت: ای کاش وی را نمی‌زادم، آیا کشنده‌ی حسین در دوزخ خواهد بود؟ [صفحه ۴۰] پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آری و من بر آن گواهی می‌دهم، ولی وی کشته نمی‌شود جز آن گاه که از نسل او پیشوایی باشد که پیشوایان هدایت‌گستر، از نسل وی باشند، سپس گفت: پیشوایان پس از من، علی است که راه حق را می‌نمایاند و حسن که پیش‌رو هدایت است و حسین که یاریگر حق است و علی بن حسین که خدا او را یاری می‌رساند و محمد بن علی که شفاعتگر است و جعفر بن محمد که بسیار خیررسان است و موسی بن جعفر، که امین و علی بن موسی، که رضا و محمد بن علی، که ساعی و کوشا است علی بن محمد، که باورمند و امانتدار، و حسن بن علی، که بسیار دان و آگاه است و حضرت قائم علیه السلام، همان کسی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌خواند. پس فاطمه از گریه باز ایستاد و جبرئیل، داستان دردائیل را با پیامبر صلی الله علیه و آله در

میان گذاشت. ابن عباس در ادامه ی حدیث می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله حسین را که در پارچه هایی پشمین پوشیده شده بود برداشت و به سوی آسمان بلندش کرد و گفت: بار پرودگارا! تو را به آن حقی که این نوزاد بر تو دارد، نه، بلکه به حقی که تو بر او و بر نیاکانش محمد و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب داری، اگر فرزند فاطمه، حسین بن علی را پیش تو ارجی است، از دردائیل درگذر و بال ها و جایگاه وی را در میان فرشتگان به او بازگردان! خدا دعای پیامبر را پذیرفت و از دردائیل درگذشت و بال هایش را پس داد و او را به صفوف فرشتگان بازگردانید. از آن پس دردائیل، در بهشت با این وصف شناخته می شد که آزاد شده ی حسین بن علی فرزند فاطمه، بنت رسول الله است.» [۴۵]. [صفحه ۴۱]

مراسم نام گذاری امام حسین

1 - عن زید بن علی، أیبه علی بن الحسین علیه السلام، قال: لما ولدت فاطمه الحسن علیه السلام قالت لعلی علیه السلام سمه. فقال: ما كنت لأسبق باسمه رسول الله. فجاء رسول الله صلی الله علیه و آله فأخرج الیه فی خرقه صفراء، فقال: ألم أنهکم أن تلفوه فی خرقه صفراء؟ ثم رمی بها و أخذ خرقه بیضاء فلفه فیها، ثم قال لعلی علیه السلام: هل سمیته؟ فقال: ما كنت لأسبقک باسمه. فقال صلی الله علیه و آله: و ما كنت لأسبق باسمه ربی عزوجل، فوحي الله تبارک و تعالی إلی جبرئیل أنه قد ولد لمحمد ابن فاهبط أقرئه السلام و هنئه و قل له: إن علیا منک بمنزله هارون من موسی، فسمه باسم ابن هارون. فهبط جبرئیل فهناه من الله عزوجل، ثم قال: إن الله عزوجل یأمرک أن تسمیه باسم ابن هارون. قال: و ما کان اسمه؟ قال: شبر. قال: لسانی عربی. قال: سمه الحسن، فسماه الحسن. فلما ولد الحسین علیه السلام أوحی الله عزوجل إلی جبرئیل أنه قد ولد لمحمد ابن، فاهبط الیه و هنئه، و قل له: إن علیا منک بمنزله هارون من موسی، فسمه باسم ابن هارون. قال: فهبط جبرئیل فهناه من الله تبارک و تعالی، ثم قال: إن علیا منک بمنزله هارون من موسی، فسمه باسم ابن هارون. قال: و ما اسمه؟ قال: شبیر. قال: لسانی عربی. قال: سمه الحسین، فسماه الحسین. [۴۶].

زید بن علی از پدرش امام سجاد علیه السلام نقل می کند که گفت: «وقتی فاطمه علیه السلام حسن علیه السلام را به دنیا آورد، به علی علیه السلام گفت: برایش نامی برگزین! علی علیه السلام گفت: من در نامیدن وی به رسول خدا پیشی نمی گیرم. تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و [صفحه ۴۲] علی علیه السلام حسین علیه السلام را در پارچه ی زردی به نزدش برد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مگر من به شما نگفته بودم، که بچه را با پارچه ی زرد نپیچید؟ سپس آن پارچه را کناری نهاد و بچه را با پارچه ای سپید پوشانید، سپس از علی علیه السلام پرسید: آیا بر او نامی نهاده ای؟ پاسخ داد: من در نامیدن او بر تو پیشی نمی گیرم، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گفت: من هم در نامیدن او بر پروردگار پیشی نخواهم گرفت. خداوند متعال به جبرئیل وحی کرد محمد را پسری زاده شده است، فرود آی و سلام رسان و شادباشش گوی و به او بگو: علی برای تو همانند هارون به موسی است پس پسرش را به اسم پسر هارون بنام! جبرئیل فرود آمد و از جانب خدای عزیز و جلیل، پیامبر را تهنیت گفت: سپس فرمود: خدای عزیز و جلیل تو را می فرماید که نوزاد را به اسم پسر هارون بنامی. پیامبر پرسید نام وی چه بود؟ جبرئیل گفت: شبیر، پیامبر گفت: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: او را حسن بنام! پس او را حسن نامید. و هنگامی که حسین تولد یافت خدای عزوجل به جبرئیل وحی کرد که محمد را پسری زاده شده است، فرود آی و تبریکش بگو و او را بگو: علی برای تو همانند هارون به موسی است، پس او را به اسم پسر هارون، بنام! جبرئیل فرود آمد و از جانب خدای تبارک و تعالی پیامبر را تبریک گفت، سپس گفت: به راستی که علی برای تو همانند هارون به موسی است، پس پسرش را به اسم هارون بخوان! پیامبر پرسید: اسم وی چه بود؟ جبرئیل گفت: شبیر. پیامبر گفت: زبان من عربی، است. جبرئیل گفت: او را حسین بنام! پس او را حسین نامید. [۴۷].

شیخ صدوق درباره ی نام گذاری امام حسن و حسین علیهما السلام چند خبر دیگر را نیز روایت کرده است که در این جا نقل می کنیم: [صفحه ۴۳]

۲ - عن عبدالله بن عباس، قال: النبي صلى الله عليه وآله: يا فاطمه اسم الحسن والحسين في أبنی هارون شبر و شبیر لكرامتهما على الله عزوجل. [۴۸].

عبدالله بن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله، به دخترش گفت: ای فاطمه، نام حسن و حسین پیش تر روی دو پسر هارون بود که شبر و شبیر خوانده می شدند، زیرا آن دو برای خدای عزوجل گرامی بودند.

۳ - قال رسول الله صلى الله عليه وآله: انی سمیت ابنی هذین با سم ابنی هارون شبرا و شبیرا. [۴۹]. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من این دو پسر را به نام پسران هارون، شبر و شبیر نامیدم.

۴ - عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: أهدى جبرئيل الى رسول الله صلى الله عليه وآله اسم الحسن بن علي عليه السلام و خرقة حرير من ثياب الجنة و اشتق اسم الحسين من اسم الحسن عليه السلام. [۵۰].

امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می کند که گفت: نام حسین بن علی علیه السلام را جبرئیل به همراه پارچه ای ابریشمی از لباس های بهشت، به رسول خدا صلی الله علیه و آله اهداء کرد و نام حسین بن علی علیه السلام نیز از نام حسین علیه السلام گرفته شده است. ۵ - عن عكرمة قال: لما ولدت فاطمة الحسن عليه السلام جاءت به الى النبي فسماه [صفحه ۴۴] - سنا فلما ولدت الحسين جاءت به اليه. فقالت: يا رسول الله هذا أحسن من هذا فسماه حسينا. [۵۱].

عكرمة گوید: هنگامی که فاطمه علیها السلام حسن علیه السلام را به دنیا آورد او را به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله نامش را حسن نهاد و هنگامی که حسین را به دنیا آورد او را نیز به نزد پیامبر آورد و گفت: ای رسول خدا این یکی از آن زیباتر است و پیامبر صلی الله علیه و آله او را حسین نامید. ۶ - عن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: حدثني أبي

موسى بن جعفر، قال: حدثني أبي جعفر بن محمد، قال: حدثني أبي محمد بن علي، قال: حدثني أبي علي بن الحسين عليه السلام قال: حدثني أسماء بنت عميس، قالت: حدثتني فاطمه عليه السلام لما حملت بالحسن وولدتها جاء النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا أسماء هلمي ابني فدفعته اليه في خرقة صفراء فرمى بها النبي صلى الله عليه وآله و آذنه اليمنى وأقام في أذنه اليسرى ثم قال لعلي عليه السلام بأي شيء سميت ابني؟ قال: ما كنت أسبقك باسمه يا رسول الله وقد كنت أحب أن أسميه حربا، فقال النبي صلى الله عليه وآله: ولا أنا أسبق باسمه ربي، ثم هبط جبرئيل فقال: يا محمد العلي الأعلى يقرئك السلام ويقول: علي منك بمنزلة هارون من موسى و لا نبى بعدك، سم ابنك هذا باسم ابن هارون، فقال النبي صلى الله عليه وآله: وما اسم ابن هارون؟ قال: شبر، فسماه الحسن، فما كان يوم سابعه عق النبي صلى الله عليه وآله عنه بكبشين أملحين و أعطى القابله فخذها و ديناراً، ثم حلق رأسه و تصدق بوزن الشعر ورقاً و طلى رأسه بالخلوق، ثم قال: يا أسماء الدم فعل الجاهلية، قالت أسماء، فلما كان بعد حول ولد الحسين و جاء النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا أسماء هلمي ابني، فدفعته اليه [صفحة ٤٥] في خرقة بيضاء، فأذن في أذنه اليمنى و أقام في اليسرى و وضعه في حجره فبكي، فقالت أسماء: بأبي أنت و أمي مم بكائك؟ قال: علي ابني هذا. قلت: انه ولد الساعة يا رسول الله، فقال تقتله الفئة الباغية من بعدى، لأنالهم الله شفاعتي، ثم قال: يا أسماء لا تخبري فاطمه بهذا فانها قريبه عهد بولادته، ثم قال لعلي: اي شى سميت ابني هذا؟ قال: ما كنت لأسبقك باسمه يا رسول الله و قد كنت أحب أن أسميه حربا، فقال النبي صلى الله عليه وآله و آله و لا أسبق باسمه ربي عزوجل. ثم هبط جبرئيل فقال: يا محمد العلي الأعلى يقرئك السلام و يقول لك: علي منك كهارون من موسى، سم ابنك هذا باسم ابن هارون، قال النبي صلى الله عليه وآله و آله: ما اسم ابن هارون؟ قال: شبير، قال النبي صلى الله عليه وآله: لسانى عربى، قال جبرئيل: سمه الحسين، فلما كان يوم سابعه عق عنه النبي صلى الله عليه وآله بكبشين أملحين و أعطى القابله فخذها و ديناراً، ثم حلق رأسه و تصدق بوزن الشعر ورقاً، و طلى رأسه بالخلوق، فقال يا أسماء الدم فعل الجاهلية. [٥٢].

امام رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام و او از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام و او از پدرش امام باقر علیه السلام و او از پدرش امام سجاد علیه السلام و آن حضرت از اسماء بنت عمیس نقل کردند که وی گفت: «هنگامی که فاطمه علیها السلام حسن را باردار بود و او را به دنیا آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای اسماء، پسر من را به پیش من بیاور من نوزاد را در پارچه ای زرد به او دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله آن پارچه را به دور انداخت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. سپس از علی علیه السلام پرسید: پسر من را به چه اسمی نامیده ای؟ پاسخ داد: ای رسول خدا من در نام او بر تو پیشی نمی گیرم اما دوست داشتم او را «حرب» بنامم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من نیز در اسم او [صفحه ۴۶] بر پروردگرم پیشی نمی گیرم. تا این که جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای بزرگ و برتر، تو را سلام می رساند و می گوید: جایگاه علی برای تو همانند هارون به موسی است، جز این که پس از تو پیامبری نخواهد بود. پسر تو را به اسم پسر هارون بنام! پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: اسم پسر هارون چیست؟ گفت: شبر، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: زبان من عربی است، جبرئیل گفت: وی را حسن بنام! روز هفتم که شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دو قوچ نمکین، برای حسن قربانی کرد و یک ران از قربانی را با دیناری به قابله بخشید. سپس سر نوزاد را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدق کرد و سرش را با عطر زعفران شست و معطر ساخت سپس گفت: ای اسماء سر نوزاد را با خون آغشتن، از رسوم جاهلیت است. اسماء می گوید: پس از یک سال آن گاه که حسین تولد یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای اسماء پسر من را به پیش من بیاور! وی را در میان پارچه ی سفیدی به او دادم. در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت: و او را در آغوشش نهاد و گریست. گفتم: پدر و مادرم فدایت باد! گریه ات برای چیست؟ فرمود: برای این پسر من، گفتم: ای رسول خدا! او که همین حالا متولد شد! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من او را، گروه سرکش و ستم گر، خواهند کشت که خدای شفاعتم را به آن ها نرساند. سپس گفت: ای اسماء این خبر را به فاطمه مگو که او وی را تازه به دنیا آورده است. سپس از علی پرسید: پسر من را به چه اسمی نامیده ای؟ پاسخ داد: ای رسول خدا! من در نام گذاری او، بر تو پیشی نمی گیرم ولی

دوست داشتیم نام او را حرب بنامم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من نیز در این کار بر پروردگارم پیشی نمی گیرم پس جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای والا و برتر، تو را سلام می رساند و می گوید: علی تو را مانند هارون به موسی است، این پسرت را به اسم هارون بنام! [صفحه ۴۷] پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: اسم پسر هارون چه بود؟ گفت: شبیر. پیامبر گفت: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: وی را حسین بنام! وقتی که روز هفتم نوزاد فرارسید، پیامبر

صلی الله علیه و آله دو قوچ نمکین را برای بچه قربانی کرد، یک ران از آن ها را با یک دینار به قابله داد، سپس سر نوزاد را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدق کرد و سر نوزاد را با عطر زعفرانی شست و معطر ساخت و گفت: ای اسماء سر نوزاد را با خون آغشتن، از آداب جاهلیت است. » [۵۳]

تکبیر تکلم

عن ابی جعفر علیه السلام أنه قال: خرج رسول الله صلی الله علیه و آله الى الصلاة و قد كان الحسين عليه السلام أبطأ عن الكلام حتى تخوفوا أنه لا يتكلم و أن يكون به خرس، فخرج صلی الله علیه و آله به حاملا على عاتقه و صف الناس خلفه، فأقامه على يمينه فافتتح رسول الله صلی الله علیه و آله الصلاة فكبر الحسين عليه السلام، فلما سمع رسول الله صلی الله علیه و آله تكبیره عاد فكبر و كبر الحسين عليه السلام حتى كبر رسول الله صلی الله علیه و آله سبع تكبيرات و كبر الحسين عليه السلام فجزت السنه بذلك. [۵۴] .

از امام باقر علیه السلام نقل است که گفت: « حسین علیه السلام دیر به سخن آمد تا آنجا که بیم می رفت، زبان باز نکند و به گنگی، گرفتار باشد. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله، در حالی که حسین بر شانه ی خویش نهاده بود، برای نماز، از خانه بیرون آمد. مردم نیز پشت سر ایشان به صف نماز ایستادند. رسول خدا حسین علیه السلام را در سمت راست خویش، به پا داشت و نماز،

آغاز کرد. در این حال حسین علیه السلام نیز تکبیر گفت و [صفحه ۴۸] پیامبر صلی الله علیه و آله تا تکبیر وی را شنید دوباره تکبیر را تکرار

کرد و حسین علیه السلام نیز، باز تکبیر گفت و این کار تکرار شد تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله هفت بار تکبیر گفت و حسین علیه السلام نیز هر بار تکرار کرد و از این جا بود که تکبیرهای هفتگانه در اول نماز رسم و سنت رایج شد. شیخ صدوق این روایت را افزون بر امام باقر علیه السلام، از امام صادق علیه السلام نیز نقل کرده است که متن آن با آن چه که نقل شد، اندکی تفاوت دارد. عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان فی الصلاه الی جانبه الحسن بن علی علیه السلام فکبر رسول الله صلی الله علیه و آله فلم، یحجر الحسن علیه السلام التکبیر، فلم یزل رسول الله صلی الله علیه و آله یکبر و یعالج الحسن علیه السلام التکبیر فلم یحجره حتی اکمل سبع تکبیرات فأحار الحسن علیه السلام التکبیر فی السابعة فقال ابو عبدالله علیه السلام و صارت سنه. [۵۵]. از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: « رسول خدا در نماز بود و حسین بن علی علیه السلام در کنارش ایستاده بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت امام حسین علیه السلام تکبیر را تکرار نکرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مدام تکبیر می گفت و از حسین علیه السلام، می خواست که تکبیر گوید اما او پا سخ نمی داد تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت تکبیر گفت و آن گاه حسین علیه السلام، تکبیر هفتم را پا سخ داد. امام صادق علیه السلام گوید: و به این گونه، تکبیرهای هفتگانه، سنت گردید. » [صفحه ۴۹]

حکایتی از کودکی امام حسین

عن ابی عبدالله الصادق جعفر بن محمد، عن أبیه محمد بن علی الباقر، عن أبیه علیه السلام قال:

مرض النبی صلی الله علیه و آله المرضه الی عوفی منها، فعادته فاطمه سیده النساء علیها السلام و معها الحسن و الحسین علیهما السلام قد اخذت بیدها الیمنی و اخذت الحسین بیدها الیسری و هما یمشیان و فاطمه بینهما حتی دخلوا منزل عائشه، فقعد الحسن علیه السلام علی جانب رسول

الله الأيمن و الحسين عليه السلام على جانب رسول الله الأيسر، فأقبلا يغمزان ما يليهما من بدن رسول الله صلى الله عليه وآله فما أفاق من نومه. فقالت فاطمه الحسن و الحسين: حبيبي، إن جد كما قد غفا، فأنصرفا ساعتكما هذه و دعاه حتى يفيق و ترجعان اليه. فقالا: لسنا ببار حين في وقتنا هذا. فاضطجع الحسن على عضد النبي الايمن، و الحسين على عضده و الأيسر فغفيا، و انتبها قبل أن ينتبه النبي صلى الله عليه وآله و قد كانت فاطمه عليها السلام لما ناما إنصرفت الى منزلها، فقالا لعائشه: ما فعلت أمتنا؟ قالت: لما نمتما رجعت الى منزلها. فخرجا في ليله ظلماء مدلهمه ذات رعد و برق و قد أرخت السماء عزاليها، فسطع لهما نور، فلم يزالا يمشيان في ذلك النور، و الحسن قابض بيده الميني على يد الحسين اليسرى و هما يتما شيان و يتحدثان، حتى أتيا حديقه بنى النجار، فلما بلغا الحديقه حارا، فبقيا لا يعلمان أين يأخذان، فقال الحسن للحسين: انا قد حرنا و بقينا على حالتنا هذه و ما ندرى أين نسلك، فلا عليك أن ننام في وقتنا هذا حتى نصبح، فقال له الحسين عليه السلام: دونك يا أخى فافعل ما ترى، فاضطجعا جميعا و اعتنق كل واحد منهما صاحبه و ناما. و انتبه النبي صلى الله عليه وآله من نومته التي نامها، فطلبهما، في منزل فاطمه، فلم يكونا فيه و افتقد هما، فقام النبي صلى الله عليه وآله على رجله و هو يقول: الهى و سيدى و مولاي! هذان [صفحة ٥٠] شبلاى خرجا من المخمصه و المجاعه، اللهم أنت وكيلى عليهما. فسطع للنبي صلى الله عليه وآله نور، فلم يزل يمضى فى ذلك النور حتى أتى حديقه بنى النجار، فإذا نائمان قد إعتنق كل واحد منهما صاحبه و قد تقشعت السماء فوقهما كطبق، فهى تمطر كأشد مطر، مارآه الناس قط، و قد منع الله عزوجل المطر منهما فى البقعه التى هما فيها نائمان، لايمطر عليهما عطره. و قد إكتنفتها حيه لها شعرات كأجام القصب، جناحان، جناح قد غطت به الحسن و جناح قد غطت به الحسين، فلما أن بصربهما النبي صلى الله عليه وآله تنحج، فانسابت الحيه و هى يقول: اللهم انى أشهدك و أشهد ملائكتك أن هذين شبلا نبيك، قد حفظتهما عليه و دفعتهما اليه سالمين صحيحين. فقال لها النبي صلى الله عليه وآله: أيتها الحيه، فمن انت؟ قالت: أنا رسول الجن اليك. قال: و أى الجن؟ قالت: جن نصيبين، نفر من بنى مليح، نسينا آيه من كتاب الله عزوجل فبعثونى اليك لتعلمنا ما نسينا من كتاب الله، فلما بلغت هذا الموضع سمعت مناديا

ینادی: ایتها الحیه، هذان شبلا رسول الله، فاحفظیهما من الآفات و العاهات و من طواریق اللیل و النهار، فقد حفظتھما و سلمتھما الیک سالمین صحیحین. و اخذت الحیه الآیہ و انصرفت. و أخذ النبی صلی الله علیه و آله الحسن، فوضعه علی عاتقه الأيمن و وضع الحسین علی عاتقه الأيسر، و خرج علی علیه السلام فلاحق برسول الله صلی الله علیه و آله فقال له بعض اصحابه: بأبی انت و

أمی، إدفع الی أحد شبلیک، اخفف عنک. فقال أمض، فقد سمع الله کلامک و عرف مقامک. و تلقاه آخر، فقال: بأبی انت و أمی، إدفع الی أحد شبلیک، أخفف عنک، فقال: إمض، فقد سمع الله کلامک و عرف مقامک. فتلقاه علی علیه السلام فقال: بأبی انت و أمی یا رسول الله، إدفع الی أحد شبلی و [صفحہ ۵۱] شبلیک حتی أخفف عنک، فالتفت النبی صلی الله علیه و آله الی الحسن علیه السلام فقال: یا حسن، هل تمضی الی کتف أبیک؟ فقال له: والله یا جداه، إن کتفک لأحب إلی من کتف أبی. ثم التفت الی الحسین علیه السلام فقال: یا حسین هل تمضی الی کتف أبیک؟ فقال له: و الله یا جداه أنى لأقول لک كما قال أخى الحسن، أن کتفک لأحب ألی من کتف أبی. فأقبل بهما الی منزل فاطمه علیها السلام و قد ادخرت لهما تمیرات، فوضعتها بین أیدیھما فأکلا و شبعوا و فرحا. فقا لهما النبی صلی الله علیه و آله قوما الآن فاصطربا. فقاما لیصطربا و قد خرجت فاطمه علیها السلام فی بعض حاجتها فدخلت فسمعت النبی صلی الله علیه و آله و هو یقول: أیه یا حسن، شد علی الحسین فأصرعه! فقالت له: یا أبه! و اعجباہ! أتشجع هذا علی هذا؟ أتشجع الکبیر علی الصغیر؟ فقال لھا: یا بنیه! أما ترضین أن أقول أنا: یا حسن! شد علی الحسین فأصرعه و هذا حبیبی جبرئیل یقول: یا حسین! شد علی الحسن فأصرعه. [۵۶].

امام صادق علیه السلام از پدرش، امام باقر علیه السلام، و او نیز از پدرش، امام سجاد علیه السلام نقل می کند که آن حضرت گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله به بیماری مختصری دچار شده بود که بعدها

از آن عاقبت یافت. فاطمه - بزرگ بانوی بانوان - در حالی که حسن را با دست راست و حسین را با دست چپش گرفته بود و خود در میان آن ها قدم برمی داشت، برای عیادت ایشان، وارد منزل

عایشه شد. حسن در سمت راست و حسین در سمت چپ رسول خدا نشستند و با بدن پیامبر به نازش پرداختند اما پیامبر صلی الله علیه و آله، از خواب بیدار نشد. فاطمه علیها السلام به حسن و حسین گفت: عزیزانم، بابا بزرگتان خوابیده است، بیایید کنار بیدار شود، بعد بروید به سراغش. آن دو [صفحه ۵۲] گفتند: ما نمی رویم. حسن به بازوی راست و حسین به بازوی چپ پیامبر صلی الله علیه و آله سر نهادند و به پهلو خوابیدند. آن ها پیش از پیامبر صلی الله علیه و آله، از خواب بیدار شدند اما چون فاطمه علیها السلام، پس از خوابیدن آنها به خانه ی خویش برگشته بود، از عایشه پرسیدند: مادر ما چه شد؟ عایشه پاسخ داد: آن گاه که شما خفتید، به خانه اش برگشت. حسن و حسین، آن شب تیره و تاریک که آذرخش، سینه ی آسمان را می شکافت و باران به شدت می بارید از خانه خارج شدند. هاله ای از نور آن دورا در برگرفت و آن ها در روشنایی آن، به راه افتادند. آن ها در حالی که حسن با دست راستش، دست چپ حسین را گرفته بود، با هم سخن می گفتند و راه می رفتند تا به باغ بنی النجار رسیدند. در آن جا راه را گم کردند و ندانستند که به کدام سو روند. حسن به حسین گفت: ما گم شده ایم و نمی دانیم که به کدام سو باید برویم،

آیا تو نمی خواهی که همین جا بخواهیم تا صبح شود؟ حسین به او گفت: برادر جان تصمیم با تو است، هر چه می خواهی بکن. و سپس یکدیگر را در آغوش گرفتند و دست در گردن هم، خوابیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله، از خواب بیدار شد و در جست و جوی حسن و حسین، به خانه ی فاطمه رفت اما آن ها جا نبودند. پیامبر چون آنها را نیافت، [در پیشگاه خدا] بر دو پای خود ایستاد و گفت: خدایا! سیدا و سرورا! این دو فرزندانم را که با گرسنگی از خانه بیرون شده اند به تو می سپارم. پس از این دعا، نوری پیامبر صلی الله علیه و آله را در برگرفت که با آن، راه می پیمود تا به باغ بنی النجار رسید و دید که آن دو، دست در گردن هم، در آن جا خوابیده اند و آسمان، طبقی از ابرهای متراکم بر سرشان گرفته است. باران، چنان تند می بارید [صفحه ۵۳] که کسی، هرگز نظیرش را ندیده بود اما خداوند متعال آن دورا از بارش باران در امان داشته بود و حتی یک قطره باران بر آن ها نباریده بود. مار بزرگی که پوستش دارای موهای پر پشت، چون خوشه های خرمن بود، آن دورا در کنف حمایت خویش گرفته بود. آن مار بال داشت که با یکی حسن و با

دیگری حسین را در بر گرفته بود. هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها افتاد، سرفه ای کرد و مار خود را کنار کشید، در حالی که چنین می گفت: بار پروردگارا! تو و فرشتگانت را به گواهی می گیرم که من این دو فرزندان پیامبرت را

نگه داشتم تا صحیح و سالم به او باز دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله از وی پرسید: ای مار! تو کسیتی؟ پاسخ داد: من، پیک پریانم به سوی تو. پرسید: کدام پریان؟ گفت: پریان «نصیبین» که گروهی از «بنی ملیح» اند. ما آیه ای از کتاب خدای عزوجل را فراموش کرده ایم به همین جهت، مرا به سوی تو فرستادند تا آن چه را که از کتاب خدا فراموش کرده ایم به ما بیاموزی، اما هنگامی که به این محل رسیدم، از ندا دهنده ای شنیدم که ندا در داد: ای مار! این دو، فرزندان رسول خدایند، آن ها را از آفت ها و بلاها، و حوادث شب و روز، نگهدار! من نیز از آن ها نگهداری کردم تا صحیح و سالم به تو سپردم. سپس مار آیه را فراگرفت و بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله، حسن را بر شانه ی راستش و حسین را بر شانه ی چپش نهاد و راه افتاد که در راه علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: پدر و مادرم به فدایت، یکی از فرزندان را به من بده تا سبک گردی! پاسخ داد: برو که خدا سخت را شنید و مقامت را دانست. یکی دیگر از اصحاب نیز همان گفت و همان پاسخ را شنید. علی علیه السلام نیز به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت پدر و مادرم فدایت یا رسول الله! یکی از [صفحه ۵۴] بچه ها را به من بدهید تا بارتان را سبک ساخته باشم. پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به حسن کرد و

گفت: حسن جان! به شانه ی پدرت می روی؟ پاسخ داد: یا جدا، به خدا که شانه ی تو برای من از شانه ی پدرم دوست داشتنی تر است. سپس نگاهی به حسین کرد و گفت: حسین جان! به دوش پدرت می روی؟ وی نیز پاسخ داد، یا جدا، به خدا که من نیز همان گویم که برادرم حسن گفت، به راستی که دوش تو برای من از دوش پدرم دوست داشتنی تر است. بالاخره پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را به خانه ی دخترش فاطمه آورد، فاطمه مقداری خرما را که برای آن ها ذخیره کرده بود،

به جلو شان نهاد تا خوردند و سیر شدند و خوش حال گشتند پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو گفت: حال به پا خیزید و با یکدیگر کشتی گیرید! آن دو برخاستند که با یکدیگر کشتی گیرند. فاطمه که برای کاری از خانه بیرون شده بود وقتی برگشت شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: ای حسن! حسین را بگیر و زمین بزن! فاطمه علیها السلام [با تعجب] به پدر گفت: بابا! شگفتا! آیا یکی را بر دیگری می شورانی؟ آیا بزرگ تر را بر کوچکتر دلیر می سازی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: دخترم آیا نمی خواهی که من بگویم، ای حسن! حسین را بگیر و بیندازش در حالی که حبیبم جبرئیل، همینک می گوید، ای حسین! حسن را بگیر و بر زمین بزن. [۵۷]. [صفحه ۵۵]

روزه گرفتن و ایثار در کودکی

عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام في قوله عز وجل: «يوفون بالنذر» [۵۸]، قال «مرض الحسن و الحسين عليهما السلام و هما صبيان صغيران، فعادهما رسول الله صلى الله عليه و آله و

معه رجلان، فقال احدهما: يا أبا الحسن! لو نذرت في إنيك نذرا إن الله عافاهما. فقال: أصوم ثلاثة أيام شكرا لله عز وجل و كذلك قالت فاطمه عليها السلام و قال الصبيان: و نحن ايضا نصوم ثلاثة أيام و كذلك قالت جاريتهم فضة. فألبسهما الله عافيه فأصبحوا صياما و ليس عندهم طعام. فانطلق على عليه السلام الى جار له من اليهود، يقال له شمعون، يعالج الصوف. فقال: هل لك أن تعطيني جزء من صوف تغزلها لك إبنة محمد بثلاثة أصوع من شعير؟ قال: نعم، فأعطاه فجاء بالصوف و الشعير، و أخبر فاطمه عليها السلام فقبلت و أطاعت، ثم عمدت فغزلت ثلث الصوف، ثم اخذت صاعا من الشعير فطحنته و عجنته و خبزت منه خمسه أقراص، لكل واحد قرص. و صلى على عليه السلام مع النبي صلى الله عليه و آله المغرب، ثم أتى منزله، فوضع الخوان و جلسوا خمسه مستهم، فأول لقمه كسرهما على عليه السلام إذا مسكين قد وقف بالباب فقال: السلام عليكم يا اهل بيت محمد، أنا مسكين من مساكين المسلمين، أطعموني مما تأكلون اطعمكم الله على موائد الحنه.

فوضع اللقمة من يده، ثم قال: فاطم ذات المجدد و اليقين يا بنت خيرالناس أجمعين أما ترين لبائس المسكين جاء إلى الباب له حنين يشكوا إلى الله و يستكين يشكوا إلينا جائنا حزين [صفحه ٥٦] كل امرىء بكسبه رهين من يفعل الخير يقف سمين موعده فى جنه رهين حرمها الله على الضنين و صاحب البخل يقف حزين تهوى به النار إلى سجين شرابه الحميم و الغسلين فأقبلت فاطمه عليها السلام تقول: أمرك سمع يابن عم و طاعه ما بى من لؤم و لا رضاعهذيت باللب و بالبراعه أرجوا إذا أشبعت من مجاعهأن الحق الأخيار و الجماعه و أدخل الجنه فى شفاعهو

عمدت الى ما كان على الخوان فدفعته الى المسكين و باتوا جياعا و أصبحوا صياما لم يذوقوا إلا الماء القراح. ثم عمدت الى الثلث الثانى من الصوف فغزلته، ثم أخذت صاعا من العشير فطحنته و عجنته، و خبزت منه خمسه أقراص، لكل واحد قرص، و صلى على عليه السلام المغرب مع النبى صلى الله عليه و آله، ثم أتى منزله، فلما وضع الخوان بين يديه و جلسوا خمستهم فأول لقمة كسرها على عليه السلام إذا يتيم من يتامى المسكين، قد وقف بالباب فقال: السلام عليكم يا اهل بيت محمد، أنا يتيم من يتامى المسلمين أطعمونى مما تأكلون أطعمكم الله على موائد الجنه. فوضع على عليه السلام اللقمة من يده ثم قال: فاطم بنت السيد الكريم بنت نبى ليس بالزنيمة قد جاءنا الله بذا اليتيم من يرحم اليوم هو الرحيم موعده فى جنه النعيم حرمها الله على اللئيم و صاحب البخل يقف ذميم تهوى به النار إلى الجحيم شرابها الصديد و الحيم [صفحه ٥٧] فأقبلت فاطمه عليها السلام و هى تقول: فسوف أعطيه و لأبألى و أوثر الله على عيالى أم سوا جياعا و هم أشبالى اصغرهم يقتل فى القتال بكر بلا يقتل باغتيال لقاتله الويل و الوبال يهوى به النار إلى سفال كبوله زادت على الأكبال ثم عمدت فأعطته جميع ما على الخوان و باتوا جياعا لم يذوقوا إلا الماء القراح و أصبحوا صياما و عمدت فاطمه عليها السلام فغزلت الثلث الباقي من الصوف و طحنت الصاع الباقي و عجنته و خبزت منه خمسه أقراص، لكل واحد قرص و صل على عليه السلام المغرب مع النبى صلى الله عليه و آله ثم أتى، منزله من أسراء المشركين قد وقف بالباب، فقال: السلام عليكم يا اهل بيت محمد، تأسروننا و تشدوننا و لاتطعموننا!

فوضع على عليه السلام القمه من يده، ثم قال: فاطم يا بنت النبي احمد بنت النبي سيد مسود قد جاءك الأسير ليس يهتد مكبلا في غله مقيديشكوا الينا الجوع قد تقدد من يطعم اليوم يجده في غد عند العلى الواحد الموحد ما يزع الزارع سوف يحصد فأعطين لا تجعليه ينكد فأقبلت فاطمه عليها السلام و هي تقول: لم يبق مما كان غير صاع قد دبرت كفى مع الذراع شبلاى و الله هما جياع يا رب لا تتركهما ضياع أبوهما للخير ذوا صطناع عبل الذراعين طويل الباع [صفحه ٥٨] و ما على رأسى من قناع ألا عبا نسجتها بصاع و عمدوا الى ما كان على الخوان فأعطوه و باتوا جياعا و اصبحوا مفطرين و ليس عندهم شىء. قال شعيب فى حديثه: و أقبل على بالحسن و الحسين عليهما السلام نحو رسول الله صلى الله عليه و آله و هما يرتعشان كالفراخ من شدة الجوع، فلما بصربهم النبي صلى الله عليه و آله قال: يا أبا الحسن! شدا يسوء نى ما أرى بكم، إنطلق إلى ابنتى فاطمه، فانطلقوا إليها و هي فى محرابها، قد لصق بطنها بظهرها من شدة الجوع و غارت عيناها، فلما رآها رسول الله صلى الله عليه و آله ضمها اليه و قال: واغوثاه بالله، انتم منذ ثلاث فيما أرى! فهبط جبرئيل فقال: يا محمد! خذ ما هيا الله لك فى أهل بيتك. قال: و ما آخذ يا جبرئيل؟ قال: (هل أتى علل الانسان حين من الدهر) [٥٩] حتى إذا بلغ: [٦٠] (ان هذا كان لكم جزاء و كان سعيكم مشكورا). [٦١].

امام جعفر صادق عليه السلام در شأن نزول آيه ی: (یوفون بالنذر) [٦٢] به روايت از پدرش، امام محمد باقر عليه السلام، می فرماید، حسن و حسین که [در آن زمان] کودکان کوچکی

بودند، بیمار شدند. پیامبر صلى الله عليه و آله به همراه دو مرد، به عیادتشان آمد. یکی از آن دو مرد عليه السلام گفت: با ابا الحسن! ای کاش برای پسرانت نذرى می کردی تا خدا شفایشان می داد. على عليه السلام گفت: برای سپاس از خداوند متعال، سه روز روزه [صفحه ٥٩] می گیرم. فاطمه نیز چنین گفت و کودکان نیز گفتند: ما نیز سه روز، روزه می گیریم. کنیزشان فضه نیز همان را گفت. خدا به آن دو لباس عافیت پوشانید و آنان در حالی که غذایی نداشتند، روزه گرفتند. على عليه السلام پیش همسایه ی خود، شمعون یهودی که پشم ریسی می کردی، رفت و به وی گفت:

می خواهی پشم گوسفندی را که برای رسیدن آماده است، به دختر محمد بدهی تا آن را در ازای سه پیمانه جو بریسد؟ گفت آری و داد. علی علیه السلام پشم و جورا پیش فاطمه علیها السلام آورد و ماجرا را به او گفت، فاطمه علیها السلام نیز پذیرفت و شروع کرد به رسیدن. پس از آن که یک سوم پشم را رسید، یک پیمانه از جورا برداشت و آرد کرد و خمیر ساخت و از آن پنج قرص نان - به تعداد خانواده - پخت. موقع مغرب، علی علیه السلام پس از آن که نماز را با پیامبر صلی الله علیه و آله خواند به خانه آمد. سفره گسترده شد و هر پنج تن به گرد آن نشستند. علی علیه السلام تا نخستین لقمه را گرفت، مسکینی بر در خانه ایستاد و گفت: ای خانواده ی محمد! درود بر شما! من در مانده ای از در ماندگان مسلمانم، مرا از آن چه می خورید اطعام کنید، خدا شما را از سفره های بهشتی

اطعام کند. علی علیه السلام لقمه را از دست نهاد و رو به فاطمه کرد و گفت: - فاطمه! ای دارای مجد و یقین، ای دختر برترین مردم! - آیا این بی نوا و در مانده را نمی بینی که بر در خانه می نالد؟ - او به خدا روی آورده و می نالد، و از درد و گرسنگی خود، به ما شکوه می کند. - هر کس در گرو کاری است که می کند و هر که کار نیک کند بهر مند گردد. [صفحه ۶۰] - جایگاه چنین کسی در بهشت جاودان و سرسبز خواهد بود که خدا آن را بر بخیل حرام کرده است. - انسان بخیل در روز رستاخیز، اندوهناک خواهد ماند و آتش دوزخ وی را به کام خود خواهد کشید که شراب آن، آب جوشان و چرکاب خواهد بود. فاطمه علیها السلام در پاسخ گفت: - پسر عمو! دستورت را شنیدم و از جان پذیرفتم که من خسیس و کنس، نیستم. - من شهد خردورزی و خبرگی را از کودکی چشیده ام و امید آن دارم که با سیر ساختن گرسنه ای، به گروه نیکان پیوندم و با شفاعت آنان به بهشت روم. و سپس آن چه را که در سفره بود برداشت و به مسکین داد. آن ها، آن شب را گرسنه سحر کردند و صبح، روزه گرفتند در حالی که جز آب خالص نچشیده بودند. روز بعد، فاطمه علیها السلام یک سوم دیگر از پشم را رسید و سپس یک پیمانه از جورا آرد کرد و خمیر ساخت و از آن به تعداد خانواده، پنج قرص نان پخت. علی علیه السلام پس از آن نماز مغرب را با پیامبر صلی الله علیه و آله خواند، به خانه برگشت. سفره گسترده شد و همه ی

آن پنج تن به گرد آن جمع شدند. علی علیه السلام تا خواست اولین لقمه را بردارد، یتیمی بر در خانه ی ایستاد و گفت: درود بر شما ای خانواده ی محمد! من یتیمی مسلمان هستم، از آن چه می خورید مرا نیز بخورانید، خدا شما را از سفره های بهشتی بخوراند! علی علیه السلام لقمه ای را که در دست داشت به سفره نهاد و چنین گفت:- فاطمه! ای دختر مردی بزرگ و کریم! ای دخت پیامبری که فرومایه نیست. [صفحه ۶۱] - خدا، این یتیم را بر در ما فرستاده است و هر که امروز مهربانی کند، در روز رستاخیز مورد رحمت قرار خواهد گرفت. - و جایگاهش فردا در بهشت مملو از نعمت، خواهد بود که خدا آن را بر فرومایگان حرام کرده است. و هر که بخل ورز باشد، نکوهیده ماند و آتش دوزخ، وی را به کام خویش کشد، دوزخی که شرابش از آب جوشان و چرکاب تن دوزخیان خواهد بود. فاطمه علیها السلام نیز در پاسخ، چنین گفت:- آن (افطاری شب دوم) را به او (یتیم) می دهم و خدا را بر اهل و عیالم مقدم می دارم. - بگذار کودک نام شب را گرسنه به سر کنند که پسر کوچکم در جنگ، کشته خواهد شد. - او را در کربلا، ناجوانمردانه خواهند کشت، وای بر قاتلان او با آن جرم سنگینشان!- آتش دوزخ، قاتل او را به درک اسفل خواهد کشید و زنجیرهای آویخته بر او، بیش از زنجیرهای همه ی دوزخیان خواهد بود. سپس هر چه را که در سفره بود، به یتیم داد و آن شب را نیز در حالی که جز آب نخورده بودند، سحر کردند و روز را با روزه آغاز کردند.

فاطمه علیها السلام ثلث آخر پشم را نیز رسید و باقی ماندی جو را آرد ساخت و خمیر کرد و از آن به تعداد خانواده، پنج قرص نان پخت. علی علیه السلام روز سوم نیز، پس از آن که نماز مغرب را با پیامبر صلی الله علیه و آله خواند، به خانه اش آمد، سفره را پیش وی گسترده و هر پنج تن به گرد آن نشستند. اما تا علی علیه السلام خواست اولین لقمه را بردارد اسیری از مشرکان، بر در [صفحه ۶۲] خانه آمد و گفت: درود بر شما ای خانواده ی محمد! ما را اسیر می کنید، به بند می کشید و غذایی به ما نمی دهید! علی علیه السلام لقمه ای را که در دستش بود، به سفره نهاد و گفت:- فاطمه! ای دختر پیامبر پسندیده و ستوده، ای دخت پیامبر بزرگ و بزرگوار!- اسیری گمراه به توری آورده، در حالی که در زنجیر اسارت گرفتار است. - ژنده پوش و آشفته است و از

گرسنگی به ما شکوه می کند، هر که امروز، اطعام کند فردا پاداش آن را خواهد یافت؛ - پیش خدایی که بزرگ و فرد و یکتا است. «هر کس آن درود عاقبت کار که کشت.» - پس به او غذا بده و او را دست خالی و امگذار! فاطمه علیها السلام نیز در پاسخ چنین سرود: - از آن چه بود جز پیمانۀ ای نمانده است، دست و بازوی من (در اثر آسیاب کردن) پینه بسته است. - به خدا کودکانم گرسنه اند، خدایا آن دورا به خود و امگذار که هلاک می شوند. - پدرشان، گرچه ستبر بازو و قوی پنجه است، گشاده دست و بسیار بخشنده است. - من بر سر خویش پوششی جز یک عبا ندارم

که آن را در برابر یک پیمانۀ جو، به دست آورده و بافته ام. آن شب هر چه در سفره داشتند، به اسیر بخشید و خود، شب را با گرسنگی سر کردند و صبح، چیزی برای خوردن نداشتند. [صفحه ۶۳]
راوی حدیث (شعیب) در ادامه می گوید: علی علیه السلام حسن و حسین را که از شدت گرسنگی، مانند جوجه می لرزیدند، به پیش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برد. هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها افتاد، رو به علی کرد و گفت: یا ابا الحسن! شما را با این حال و روز دیدن مرا بسیار سخت است؛ پیش دخترم فاطمه بروید. به نزد فاطمه رفتند و او را در محراب عبادتش دیدند که از شدت گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده و چشمانش گود افتاده بود. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید، در آغوشش کشید و گفت: پناه بر خدا! آیا شما سه روز است که چنین بوده اید؟ در این حال جبرئیل فرود آمد و گفت: یا محمد! بگیر آن چه را که خدا درباره ی خاندانت برای تو فرستاده است! ای جبرئیل! چه چیزی را باید بگیرم؟ و جبرئیل خواند: (هل أتى على الإنسان حين من الدهر... تا رسید به آیه ی ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا). [۶۳] [۶۴].]

امام حسین خود را معرفی می کند

شیخ صدوق به سند خود از خالد بن ربیع نقل می کند که وی گفت: «امیر مؤمنان برای کاری به مکه وارد شد و بادیه نشینی را دید که به پرده های کعبه چنگ زده بود و در راز و نیاز با خدا، چنین می گفت: ای صاحب خانه! خانه، خانه ی

تو، و مهمان، مهمان توسست و هر میزبانی از مهمانش به نوعی پذیرایی می کند و تو پذیرایی مرا امشب، آمرزش گناهانم قرار ده! امیرالمؤمنین علیه السلام به همراهانش گفت: آیا سخن اعرابی را می شنوید؟ [صفحه ۶۴] گفتند: آری می شنویم، گفت: خدا کریم تر از آن است که میهمانش را نپذیرد.» راوی در ادامه می گوید: «شب دوم، علی علیه السلام باز همان بادیه نشین را دید که به رکن کعبه چنگ زده و گوید: ای عزیزی که در عزت خویش عزیزی، در عزت، از تو عزیزتر، کسی نیست، تو را به عزت عزتت، مرا چنان عزت بخش که کسی آن را درک نتواند کرد. به تو روی آورده و دست به دامن تو شده ام، تو را به حق محمد و آل محمد، مرا آن ده که جز تو کسی نتواند داد و از من، آن را بگردان که جز تو کس نتواند بگرداند! امیرمؤمنان به یارانش گفت: به خدا این به زبان سریانی، اسم اعظم است که حبیبیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن را به من یاد داده است. او بهشت را از خدا خواست که به وی داد و دوری از دوزخ را خواست که از وی دورش ساخت. شب سوم نیز علی علیه السلام او را دید که به رکن کعبه چنگ زده بود و چنین می گفت: ای آن که در جایی نگنجد و جایی از او خالی نباشد، این بادیه نشین را چهار هزار درهم روزی کن! امیرمؤمنان پیش رفت و به وی گفت: ای اعرابی! از پروردگارت پذیرایی خواستی پذیرایی ات کرد، بهشت خواستی داد و دوری از دوزخ خواستی، دورت ساخت با این همه امشب از او چهار هزار

درهم می طلبی؟! بادیه نشین گفت: تو کیستی؟ گفت: من علی، پسر ابوطالب، هستم. بادیه نشین گفت: به خدا که خواست و مراد من تویی و من نیاز خود، از تو خواهم خواست. پرسید: ای اعرابی بگو ببینم چه می خواهی؟ گفت: هزار درهم برای مهریه، هزار درهم برای پرداخت قرض، هزار درهم برای خرید خانه و هزار درهم برای این که زندگی کنم. علی علیه السلام گفت: ای بادیه نشین به [صفحه ۶۵] انصاف خواستی. وقتی که از مکه رفتم، در مدینه ی پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه ام بیا! بادیه نشین، پس از آن که یک هفته در مکه ماند، در جست و جوی امیرمؤمنان به شهر پیامبر صلی الله علیه و آله شتافت و در آن جا ندا در داد: چه کسی مرا به خانه ی امیرمؤمنان علی علیه السلام راه می نماید؟ از میان کودکان، حسین بن علی علیه السلام هستم. بادیه نشین گفت: پدرت کیست؟ گفت: امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب. پرسید: مادرت کیست؟ گفت: بزرگ بانوی

بانوان جهان، فاطمه زهرا. پرسید: پدر بزرگت چه کسی است؟ گفت: رسول خدا، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله. پرسید: مادرت بزرگت کیست؟ گفت: خدیجه، دختر خویلد. پرسید: برادرت کسیت؟ گفت، ابومحمد، حسن بن علی. گفت: راستی که جهان را با هر دو جانبش دارایی، به پیش امیرمؤمنان برو و به او بگو، همان بادیه نشینی که در مکه ضمانتش کردی، بر در خانه است. حسین بن علی علیه السلام وارد شد و گفت: باباجان! بادیه نشینی بر در است و می پندارد که در مکه ضمانت شده است. علی علیه السلام رو به فاطمه کرد و گفت: آیا در خانه چیزی هست که اعرابی بخورد؟ گفت: نه. امیرمؤمنان

لباس پوشید و از خانه خارج شد و گفت: ابوعبدالله سلمان فارسی را که آمد امیرمؤمنان گفت: یا اباعبدالله [۶۵]! باغی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم کاشته بود، به خریداران عرضه کن! سلمان به بازار رفت و باغ را به دوازده درهم فروخت و بهای آن را به نزد علی علیه السلام آورد و بادیه نشین را نیز حاضر ساخت. علی علیه السلام افزون بر [صفحه ۶۶] چهار هزار درهم، چهل درهم نیز بر او اتفاق کرد. این خبر به درماندگان و گدایان مدینه رسید و آن ها در کنار علی، گرد آمدند، مردی از انصار به سوی فاطمه علیها السلام رفت و او را از ماجرای باخبر ساخت، فاطمه علیها السلام وی را دعا کرد و گفت: خدا تو را برای این کار پاداش، دهد! علی علیه السلام نشست و درهم ها را پیش پایش به زمین ریخت تا این که یارانش به دور او گرد آمدند و او درهم ها را مشت مشت برداشت و به هر مردی مشت داد تا این که تمام شد و درهمی نیز نماند. هنگامی که به خانه آمد فاطمه علیه السلام به او گفت: پسر عمو! باغی را که پدرم برایت کاشته بود فروختی؟ گفت: آری به برتر از آن در دنیا و آخرت فروختم. پرسید: قیمتش کو؟ گفت: پیش از آن که از من خواهش کنند، به چشمان خواهشگری بخشیدم که شرمم آمد با ذلت خواستن و تمنا، تحقیر شوند. فاطمه علیه السلام گفت: من گرسنه ام، کودکانم گرسنه اند و تردیدی ندارم که تو نیز مانند ما در گرسنگی به سر میبری، با این حال، آیا درهمی نیز از آن به ما نماند؟! این گفت و گوشه ی لباس علی

علیه السلام را گرفت. علی علیه السلام گفت: یا فاطمه رهایم کن! گفت: نه به خدا، رها نمی کنم تا پدرم میان من و تو، حکم کند. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت، یا محمد! خدا تو را درود می فرستد و می فرماید: به علی سلام مرا برسان و به فاطمه نیز بگو: «تو را نمی رسد که، دست فرا دست علی علیه السلام زنی و اعتراض را بر دامنش دست آویزی. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزل علی علیه السلام آمد، دید فاطمه علیها السلام، علی را چسبیده است، به او فرمود: دخترم چرا علی را گرفته ای؟ گفت: [صفحه ۶۷] پدر جان باغی را که تو برایش غرس نموده بودی، به دوازده درهم فروخته، اما حتی یک درهم برای خود مان باقی نگذاشته تا با آن غذایی بخریم. پیامبر فرمود: عزیزم! جبرئیل از پرودگارت به من سلام رساند و گفت، به علی از پرودگارش سلام برسانم و مرا فرمود که به تو بگویم، تو نباید بر دستان علی بزنی و بر لباسش در آویزی! فاطمه علیها السلام گفت: من از خدا آمرزش می خواهم و دیگر چنین نخواهم کرد. فاطمه علیها السلام گوید: پدر و شوهرم، علی از خانه خارج شده هر یک به سویی رفتند، چیزی نگذشت که پدرم با هفت درهم سیاه هجری باز آمد و گفت: فاطمه! پسر عمویم کو؟ گفتمش: از خانه خارج شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: این درهم ها را بگیر، وقتی که پسر عمویم آمد، بگو با آن ها برای شما غذایی بخرد. اندکی گذشته بود که علی علیه السلام آمد و گفت، پسر عمویم بازگشته بود، من بوی پاک او

را در این جا می یابم! فاطمه گفت: آری، به من نیز مبلغی داد تا با آن برایمان غذایی بخری. علی علیه السلام گفت: بده به من! فاطمه، هفت درهم سیاه هجری را به او داد. علی علیه السلام گفت: بسم الله، سپاس بسیار و خالص، خدا را براننده است و این، از روزی خدا عزوجل است. سپس گفت: حسن جان! با من بیابا به بازار آمدند و در آن جا مردی را دیدند که ایستاده بود و می گفت: کیست که به دارای بی نیاز و وفادار (خدا) قرضی دهد؟ علی علیه السلام گفت: پسر، این [صفحه ۶۸] درهم ها را به او بدهم؟ حسن گفت: آری، به خدا، پدر جان. علی علیه السلام درهم ها را به وی داد و حسن پرسید: بابا جان همه ی درهم ها را به وی دادی؟ گفت: آری پسر، آن که اندک را دهد، به دادن بسیار نیز توانا است. راوی گوید: علی علیه السلام پس از آن، به خانه مردی

می رفت تا از وی پولی قرض کند، او در راه، بادیه نشینی را دید که ماده شتری به همراه داشت و به او گفت: یا علی این ماده شتر را از من بخر! گفت: پولش را ندارم. گفت: مهلتت می دهم تا پرداخت کنی. پرسید: ای بادیه نشین به چند؟ گفت: به صد درهم. علی علیه السلام رو به حسن، گفت: حسن جان! شتر را بگیر و او گرفت. علی علیه السلام به راه افتاد و به بادیه نشینی دیگر برخورد کرد همشکل بادیه نشین پیشین بود اما لباسی دیگر گونه پوشیده بود. گفت: یا علی! شتر را می فروشی؟ علی علیه السلام گفت: می خواهی با آن چه کنی؟ در نخستین جهادی که پسر عمویت را پیش آید، با آن به

جهاد می روم. علی علیه السلام گفت: اگر بپذیری، این شتر، به رایگان از آن تو باشد. گفت، بهای آن را دارم و آن را به بهایش می خرم. تو آن را به چه قیمتی خریده ای؟ گفت: صد درهم. بادیه نشین گفت: من آن را صد و هفتاد درهم از تو می خرم. علی علیه السلام به حسن گفت: صد و هفتاد درهم را بگیر و شتر را به وی ده، صد درهم آن برای آن بادیه نشین که شتر را از وی خریدیم و هفتاد درهم نیز برای ما، تا با آن چیزی بخریم. حسن درهم ها را گرفت و شتر را به بادیه نشین داد. علی علیه السلام گوید: به راه افتادم تا آن بادیه نشینی را که شتر را از وی خریده [صفحه ۶۹] بودم، پیدا کنم و پولش را بپردازم. در میان راه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، در جایی نشسته بود که او را پیش از آن در آن جا ندیده بودم و پس از آن نیز ندیدم. او که در میان راه اصلی، نشسته بود، تا مرا دید تبسم کرد و خندید تا آن جا که دندان های آسیابش نمایان شد. علی علیه السلام که پیامبر صلی الله علیه و آله را چنان دید به وی گفت: رویت خندان باد و خوش خبر باشی! پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: یا ابا الحسن! تو در پی همان بادیه نشینی هستی که شتر را به تو فروخت، تا بهای آن را به وی پردازی؟ گف: آری، پدر و مادرم فدایت باد! گفت: یا ابا الحسن! آن که شتر را به تو فروخت، جبرئیل و آن که آن را از تو خرید، میکائیل بود. شتر از

ماده شتران بهشت است و درهم ها از جانب پروردگار جهانیان - عزوجل - آن ها را در راه خیر انفاق کن و از تنگدستی نترس! [۶۶].]

مصباح هدايت و سفينه ي نجات

عن محمد بن على بن موسى، عن أبيه على بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن على، عن أبيه على بن الحسين، عن أبيه الحسين بن على بن أبى طالب عليه السلام قال: دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وعنده أبى بن كعب. فقال لى رسول الله صلى الله عليه وآله: مرحبا بك يا ابا عبدالله، يا زين السماوات والأرض. قال له أبى: وكيف يكون يا رسول الله صلى الله عليه وآله زين السماوات والأرض أحد [صفحة ٧٠] غيرك؟ قال: يا أبى، والذي بعثنى بالحق نبيا، أن الحسين بن على فى السماء اكبر منه فى الأرض، وإنه لمكتوب عن يمين عرض الله عزوجل: مصباح هدى، و سفينه نجاه، وإمام خير، و يمن [٦٧]، و عز، و فخر، و بحر علم، و ذخر [فلم لا يكون كذلك؟] [٦٨] و أن الله عزوجل ركب فى صلبه نطفه طيبه مباركه زكيه [خلقت من قبل أن يكون مخلوق فى الأرحام أو يجرى ماء فى الأصلاب أو يكون ليل و نهار]. [٦٩] و لقد لقتن دعوات ما يدعوا بهن مخلوق إلا حشره الله عزوجل معه و كان شفيعه فى آخرته، و فرج الله عنه كربه، و قضى بها دينه، و يسر أمره، و أو ضع سبيله، و قواه على عدوه، و لم يهتك ستره. فقال له أبى بن كعب: و ما هذا الدعوات يا رسول الله؟ قال: تقول إذا فرغت من

صلاتك و أنت قاعد: اللهم إنى أسألك بكلماتك، و معاهد عرشك، و سكان سماواتك و أرضك، و أنبيائك و رسلك، أن تستجيب لى، فقد رهقنى من أمرى عسرا، فأسألك أن تصلى على محمد و آل محمد، و أن تجعل لى من أمرى يسرا. فان الله عزوجل يسهل أمرك، و يشرح صدرك، و يلقتك شهاده أن لا اله إلا الله عند خروج نفسك. فقال له أبى: يا رسول الله فما هذه النطفه التى فى صلب حبيبي الحسين؟ [صفحة ٧١] قال: مثل هذه النطفه كمثل القمر، و هى نطفه تبين و بيان، يكون من اتبعه رشيدا و من ضل عنه هويا [غويا]. فقال: فما اسمه و ما دعاؤه؟ قال: اسمه على و دعاؤه: يا دائم يا ديموم، يا حى يا قيوم، يا كاشف الغم، يا فارح الهم، يا باعث الرسل، يا صادق الوعد. من دعا بهذا الدعاء حشره الله عزوجل مع على بن الحسين و كان قائده الى الجنة.... [٧٠].

امام جواد علیه السلام از پدرش امام رضا علیه السلام و او از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام، و او از پدرش امام صادق علیه السلام، و او از پدرش امام باقر علیه السلام، و او از پدرش امام سجاد علیه السلام، و او از پدرش امام حسین علیه السلام نقل می کند که آن حضرت گفت: «ابی بن کعب پیش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که من وارد شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: آفرین بر تو یا ابا عبدالله! ای زینت آسمان ها و زمین! ابی بن کعب به او گفت: یا رسول الله! چگونه جز تو، زینت آسمان ها و زمین، تواند بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای ابی! سوگند به آن که

مرا به حق پیامبری برانگیخته، به راستی که حسین بن علی، در آسمان بزرگ تر از آن که در زمین شناخته می شود. هر آینه بر سمت راست عرش خدای عزوجل نوشته شده است: حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات، پیشوای نیکی و برکت و عزت و افتخار، و دریای دانش و گنجی است که برای آینده اندوخته شده است. چرا چنین نباشد که خدای [صفحه ۷۲] عزیز و جلیل، در پشت او، نسل پاک و پاکیزه و با برکتی را قرار داده است که پیش از آن که آفریده ای در رحم های زنان و پشت مردان بوده باشد، یا شب و روزی آفریده شده باشد؛ این نسل آفریده شده بود. به او (امام حسین علیه السلام)، دعاهایی الهام شده است که هرگز آفریده ای، خدا را با آن ها نخواند، مگر این که خدای عزوجل وی را با او محشور سازد و در سرای دیگر شفیعش باشد و خدا گره از کارش بگشاید و اندوهش برطرف سازد، قرضش را ادا نماید، مشککش را آسان گرداند، راهش را هویدا سازد، او را بر خصمش، نیرو دهد و پرده اش را نبرد. ابی بن کعب گفت: یا رسول الله! این دعاها که گفتی چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آن گاه که از نماز در آمده ای و نشسته ای، می گویی: بار پرودگارا! تو را به کلمه های خودت، به پایه ها و استوانه های تخت قدرتت، به ساکنان آسمان ها و زمینت، به پیامبران و فرستادگانت می خوانم و از تو می خواهم، خواسته ی مرا برآوری که دشواری کارم، مرا به سختی گرفتار ساخته است، پس از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرستی و کار مرا آسان

گردانی. پس از آن این دعا را خواندی، خداوند متعال، مشکلت را آسان می سازد و سینه ات را گشاده می دارد و هنگام درآمدن روح از بدنت، شهادت به لا اله الا الله را، به تو تلقین می کند. ابی بن کعب گفت: یا رسول الله! آن نسلی که در پشت حبیبم حسین است، کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: این نسل، به ماه ماند که نسل نوربخش و روشنگر است. هر که از آن پیروی کند به رشد و کمال می رسد و هر که از آن دور افتد گمراه و [صفحه ۷۳] سرگردان می گردد. ابی پرسید: اسمش چیست و دعایش کدام است؟ فرمود: نامش علی و دعایش چنین است: ای پایدار، ای همیشه پاینده، ای زنده ی جاوید و ابدی، ای دردسوز، ای غم گشا، ای برانگیزنده رسولان و ای راست وعده! هر کس خدا را با این دعا بخواند، خدا او را با علی بن حسین محشور سازد و وی را به سوی بهشت راه نماید...». [۷۱].]

امام حسن و حسین از زبان رسول خدا

- ۱ - قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الولد ريحانه و ريحانتاي الحسن و الحسين. [۷۲].
- رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «حسن و حسین، سرور جوانان بهشتند و پدرشان از آن ها برتر است.»
- ۳ - عن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أنا سيد النبيين و علي بن أبي طالب سيد الوصيين و الحسن و الحسين سيد شباب [صفحه ۷۴] أهل الجنة و الأئمة بعدهما سادات المتقين، ولينا ولي الله و عدونا عدو الله، و طاعتنا طاعة الله و معصينا معصية الله عزوجل. [۷۳] - از امام حسن علیه السلام نقل است که گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: «من سرآمد انبیایم، علی بن ابی طالب سرواوصیا، حسن و حسین، سرور جوانان جنتند و پیشوایان پس از آن دو، سروان پارسایانند. دوست ما، دوست خدا و خصم ما، خصم خدا و نافرمانی ما، نافرمانی خدا است.»

۴ - عن الحسن بن زياد العطار، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام قول رسول الله: فاطمه سيده نساء أهل الجنة. أسيدته نساء عالمها؟ قال: ذلك مريم، و فاطمه سيده نساء أهل الجنة من الأولين و الآخرين. فقلت، فقول رسول الله صلى الله عليه و آله: الحسن والحسين سيذا شباب أهل الجنة؟ قال: هما والله سيذا شباب أهل الجنة من الاولين و الآخرين. [۷۴] - حسن بن زياد عطار گوید: «به امام صادق عليه السلام گفتم سخن رسول خدا صلى الله عليه و آله را که گفت: «فاطمه» سرآمد بانوان بهشتی است. «پرسیدم: آیا فاطمه، تنها سرآمد زنان هم عصر خویش است؟ گفت: مريم، چنان است؛ فاطمه سرآمد بانوان بهشتی از اولين تا آخرين است. [صفحه ۷۵] گفتم: اين سخن رسول خدا که گفت: حسن و حسين، سرور جوانان جنتند؛ چطور؟ گفت: به خدا که آن دو سرور جوانان جنت از اولين تا آخرينند.»

۵ - عن على بن أبى طالب عليه السلام قال: أخذ رسول الله صلى الله عليه و آله بيد الحسن و الحسين عليهما السلام فقال: من أحب هذين و أباهما و أمهما، كان معى فى درجتى يوم القيامة. [۷۵].

- حضرت على عليه السلام گفت: «رسول خدا صلى الله عليه و آله در حالى که دست حسن و حسين عليهما السلام را گرفته بود، گفت: هر کس اين دو، و پدر و مادرشان را دوست دارد، روز رستاخيز، همراه من و

در بلندای مرتبه ی من قرار خواهد گرفت.»

۶ - قال رسول الله صلى الله عليه و آله اذا كان يوم القيامة زين عرش رب العالمين بكل زينه، ثم يؤتى بمنبرين من نور طولهما مائه ميل، فيوضع أحدهما عن يمين العرش و الآخر عن يسار العرش، ثم يؤتى بالحسن و الحسين عليهما السلام فيقوم الحسن على أحدهما الحسين على الآخر، يزين الرب تبارك و تعالى بهما عرشه كما يزين المرأه قرطاهها. [۷۶].

- رسول خدا گفت: «زمانی که روز رستاخیز فرارسد، عرش پروردگار جهانیان را با هر زینتی آذین بندند، سپس دو منبر از نور، هر یک به طول صد میل می آورند. یکی بر سمت راست عرش و دیگری بر سمت چپ عرش نهاده می شود. سپس حسن و حسین علیهما السلام را حاضر می سازند. حسن بر روی یکی از آن دو منبر و حسین بر روی دیگری می ایستد. خداوند تبارک و تعالی عرش خویش [صفحه ۷۶] را با آنها، زینت می دهد، چنان که زن، خود را، با گوشواره ی خویش.»

۷ - عن ابن عباس: قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان جالساً ذات يوم وعنده علي و فاطمه و الحسن و الحسين، فقال: اللهم إنك تعلم أن هؤلاء أهل بيتي و أكرم الناس علي فأحب من أحبهم و أبغض من أبغضهم و وال من والاهم و عاد من عاداهم، و أعن من أعانهم، و اجعلهم مطهرين من كل رجس، معصومين من كل ذنب، و أيدهم بروح القدس.... ثم التفت الي علي عليه السلام فقال: يا علي! إن فاطمه بضعة مني، و هي نور عيني و ثمره فؤادي، يسوعني ماساءها و يسرني ما سرها و أنها اول من يلحقني من أهل

بیتي فأحسن اليها بعدی، و أما الحسن و الحسين فهما ابنای و ريحانتای و هما سیدا شباب أهل الجنة، فليكرما عليك كسمعك و بصرک.... [۷۷].

- از ابن عباس نقل است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین نشسته بودند. پیامبر گفت: با پروردگارا! تو می دانی که اینان، اهل بیت من و گرامی ترین مردم برای منند، دو ستداران آنان را، دو ست بدار، و دشمنان آن ها را دشمن بدار، و یار آنان را، یار خصم آنان را، خصم باش، و یاری کنندگان آنان را، یاری کن. آنان را از هر ناپاکی، پاک ساز، و از هر گناهی و خطایی، مصون دار، و یا روح قدسی، تأییدشان کن! پیامبر صلی الله علیه و آله، سپس رو به علی علیه السلام کرد و گفت: یا علی! فاطمه، پاره ی تنم، نور چشمم و میوه ی دلم است، هر چه که او را بد آید، بدم آید و هر چه او را شاد سازد مرا نیز شاد می سازد، او نخستین کس از اهل بیتم است که بر من می پیوندد، پس از من، [صفحه ۷۷] به او نیکی کن. حسن و حسین، دو پسر

و دو دسته گل سرسبز و خوشبوی منند، آن دو، سرور جوانان جنتند، بایسته است که آن دو برای تو چون گوش و چشمت، گرامی باشند... [۷۸].

[صفحه ۸۵]

اخبار آسمانی و پیش گویی از شهادت امام حسین علیه السلام

پیش گویی های پیامبر

1 - عن ابن عباس: قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله كان جالساً ذات يوم إذا أقبل الحسن عليه السلام فلما رآه بكى، ثم قال: إلی یا بنی، فما زال یدنیه حتی أجلسه علی فخذه المینی، ثم أقبل

الحسین علیه السلام فلما رآه بكى، ثم قال: إلی یا بنی، فما زال یدنیه حتی أجلسه علی فخذه اليسرى، ثم أقبلت فاطمه علیه السلام فلما رآها بكى، ثم قال: إلی یا بنیه، فأجلسها بین یدیه، ثم أقبل أمير المؤمنين علیه السلام فلما رآه بكى، ثم قال: إلی یا أخی، فما زال یدنیه حتی أجلسه إلی جنبه الأيمن، فقال له اصحابه: یا رسول الله! ما ترى واحداً من هؤلاء إلا بكیت، أو ما فیهم من تسر برؤيته! فقال صلى الله عليه وآله: والذي بعثنی بالنبوه، و اصطفانی علی جميع البریه انی و اياهم لأكرم الخلق علی الله عزوجل، و ما علی وجه الأرض نسمة أحب الی منهم. اما علی بن أبی طالب أخی و شقیقی، و صاحب الأمر بعدی، و صاحب لوائی فی الدینا و الآخره، و صاحب حوضی و شفاعتی، و هو مولی کل مسلم، و امام کل مؤمن، فی الدینا و الآخره، و صاحب حوضی و شفاعتی، و هو مولی کل مسلم، و امام کل مؤمن، و قائد کل تقی، و هو وصی و خلیفتی علی أهلی و امتی فی حیاتی و بعد مماتی، محبه محبی و مبغضی و بولایته صارت امتی مرحومه و بعد اوته صارت [صفحه ۸۶] المخالفه له منها ملعونه و انی بکیت حین أقبل لأنی ذكرت غدر الأمه به بعدی حتی انه لیزال عن مقعدی، و قد جعله الله بعدی، ثم لایزال الأمر به حتی یضرب علی قرنه

ضربه تخضب منها لحيته فى افضل الشهور، (شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن هدى للناس و بينات من الهدى و الفرقان) [٧٩].

و اما ابنتى فاطمه فانها سيده نساء العالمين من الاولين و الاخرين، و هى بضعه منى و هى نور عيني، و هى ثمره فؤادى، و هى روحى التى بين جنبى، و هى الحواء الانسيه، متى قامت فى محرابها بين يدي ربها حبل جلاله زهر نورها لملائكه السماء كما يزهر نور الكواكب لأهل الأرض، و يقول الله عزوجل لملائكته: يا ملائكتى! أنظروا إلى أمتى فاطمه سيده امائى، قائمه بين يدي ترتعد فرائصها من خيفتى، و قد اقبلت بقلبها على عبادتى، أشهد كم أنى قد امنت شيعتها من النار. و انى لما رأيتها ذكرت ما يصنع بها بعدى، كأنى بها و قد دخل الذل بيتها و انتكت حرمتها، و غصبت حقها و منعت ارثها، و كسر [ت] جنبها و أسقطت جنينها، و هى تنادى: يا محمداه فلا تجاب و تستغيث فلا تغاث، فلا تزال بعدى محزونه مكروبه باكيه، تتذكر انقطاع الوحي عن بينها مره، تغاث، فلا تزال بعدى محزونه مكروبه باكيه، تتذكر انتقاط الوحي عن بينها مره، و تتذكر فراقى أخرى، و تستوحش اذا جنها الليل لفقد صوتى الذى كانت تستمع اليه اذا تهجدت بالقرآن، ثم ترى نفسها ذليله بعد أن كانت فى ايام أبيها عزيزه، فعند ذلك يونسها الله تعالى ذكره بالملائكه، فنادتها بمانادات به مريم بنت عمران، فتقول: يا فاطمه (ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك على نساء العالمين) [٨٠] يا فاطمه (اقتنى [صفحه ٨٧] لربك و اسجدى واركعى مع الراكعين). [٨١].

ثم يبتدى بها الوجع فتمرض، فيبعث الله عزوجل اليها مريم بنت عمران، تمرضها و تونسها فى علتها، فتقول عند ذلك: يا رب، انى قد سئمت الحياه و تبرمت بأهل الدنيا، فألحقنى بأبى، فيلحقها الله عزوجل بى، فتكون اول من يلحقنى من اهل بيتى، فتقدم على محزونه مكروبه

مغمومه مغصوبه مقتوله، فأقول عند ذلك: اللهم العن من ظلمها و عاقب من غضبها، و أذل من أذلها و خلد نارك من ضرب جنبها حتى ألفت ولدها، فتقول الملائكه عند ذلك: آمين. و أما الحسن فانه ابنى و ولدى، و بضعه منى و قره عيني و ضياء قلبى و ثمره فؤادى و هو سيد شباب أهل الجنه و حجه الله على الأمه، أمره أمرى و قوله قولى، من بتعه فانه منى و من عصاه فليس منى، و إنى لما

نظرت اليه تذكرت ما يجرى عليه من الذل بعدى، فلا يزال الأمر به حتى يقتل بالسم ظلما وعدوانا، فعند ذلك تبكى الملائكه و السبع الشداد لموته و يبكيه كل شىء حتى الطير فى جو السماء و الحيتان فى جوف الماء فمن بكاه فمن بكاه لم تعم عينه يوم تعمى العيون و من حزن عليه لم يحزن قلبه يوم تحزن القلوب، و من زاره فى بقيعه ثبتت قدمه على الصراط يوم تزل فيه الأقدام. و أما الحسين فانه منى و هو ابنى و ولدى، و خير الخلق بعد أخيه و هو امام المسلمين و مولى المؤمنين و خليفه رب العالمين و غياث الم ستغِيثين و كهف الم ستجِيرين و حجه الله على خلقه اجمعين و هو سيد شباب أهل الجنة و باب نجاه الأمه أمره امرى و طاعته طاعتي من تبعه فانه منى و من عصاه فليس منى و انى لما [صفحه ٨٨] رأيتك تذكرت ما يصنع به بعدى، كأنى به و قد استجار بحرمى و قبرى فلا يجار، فأضمه فى منامه الى صدرى و أمره بالرحله عن دار هجرتى و أبشره بالشهاده، فیرتحل عنها الى أرض مقتله و موضع مصرعه أرض

كرب و بلاء و قتل و فناء. تنصره عصابه من المسلمين، أولئك من ساده شهداء أمتى يوم القيامة، كأنى أنظر اليه و قد رمى بسهم فخر عن فرسه صريعا، ثم يذبح كما يذبح البكش مظلوما. ثم بكى رسول الله صلى الله عليه و آله و بكى من حوله و ارتفعت أصواتهم بالضحيج، ثم قام صلى الله عليه و آله و هو يقول: اللهم انى أشكو اليك ما يلقى أهل بيتى بعدى، ثم دخل منزله. [٨٢].

از ابن عباس نقل شده است كه «روزی رسول خدا صلى الله عليه و آله نشسته بود كه حسن عليه السلام، به نزدش آمد. وقتى كه پیامبر او را دید، گریست. سپس گفت: پسر من بیا به پیشم و او را به خود نزدیک ساخت و بر زانوى راستش نشانند. پس از آن حسین علیه السلام پیش آمد و با دیدن او نیز گریست و گفت: پسر من بیا به پیشم و او را نیز به خود نزدیک ساخت و بر روى زانوى چپش نشانند. سپس فاطمه عليها السلام آمد و او را نیز تا دید، گریست و گفت: دختر من بیا به پیشم و او را پیش روى خود نشانند. سپس امیرمؤمنان آمد و با دیدن او نیز به گریه افتاد و گفت: برادر من بیا، و او را در سمت راست خود نشانند. اصحاب گفتند: یا رسول الله، هر يك از آنان را كه دیدى، گریستى، آیا در میان آن ها كسى نبود كه تو را شاد سازد؟! گفت: سوگند به خدایى كه مرا به پیامبرى

برانگیخت و بر همه ی مردمان برگزید، من و آنان، خدا را گرامی ترین آفریدگانیم و برای من، کسی دوست داستنی تر از [صفحه ۸۹] آنان،

بر روی زمین نیست. علی بن ابی طالب، برادرم، همسانم و پس از من کاردارم است، او در دنیا و آخرت، پرچمدار و در قیامت، اختیاردار حوض من و شفاعت من است. او مولای هر مسلمان، پیشوای هر مؤمن و پیشرو هر پارسا است. او هم در حال حیات و هم پس از مرگم، وصی و جانشین من بر امتم است. دوستدار او، دوست من و خصمی او، خصم من است. امت من با ولایت او، لایق رحمت، و مخالفانش، با عداوت او، در خور لعنت می گردند. گریه ی من هنگام دیدن او از آن بود که یاد آوردم پی از من، مسلمانان به او خیانت می کنند تا آن جا که او را از جایگاه من برکنار می نهند در صورتی که خدا آن را پس از من، ویژه ی وی ساخته است. برخورد مسلمانان با او همواره چنین خواهد بود تا ضربتی بر سرش زنند که محاسنش، از خون آن رنگین شود و این کار در بهترین ماه، یعنی ماه رمضان باشد، که قرآن، برای هدایت مردم با دلیل های روشنگر، راهگشا و کارآمدش در آن ماه نازل شده است. و اما دخترم، فاطمه، سرآمد تمام بانوان جهان، از ازل تا ابد، است. او پاره ای از جان من، نور چشم من، میوه ی دلم، و روح و روانی است که در جانم جاری است. او فرشته ی انسان نمایی است که هرگاه در محراب عبادتش و در پیشگاه پروردگار - جل جلاله - می ایستد، نورش بر فرشتگان آسمان چنان می درخشد که ستارگان بر اهل زمین. و خدای - عزوجل - فرشتگانش را می گوید: ای فرشتگان من! بهترین بندگانم، فاطمه را ببینید! در پیشگاه من

ایستاده، با جان و دلش به عبادت من، روی آورده و تمام استخوان های وجودش از بیم من می لرزد. شما را گواه می گیرم که پیروان او را از آتش دوزخ در امام خواهم داشت. و من (پیامبر صلی الله علیه و آله) هنگامی که او را دیدم، یادم افتاد که پس از من، با او چه [صفحه ۹۰] خواهند کرد، گویی او را می بینم که شوکت و عزت از خانه اش رخت بسته، حرمتش شکسته، حش غصب شده، ارثش پایمال گشته، پهلویش شکسته و جنینش، سقط شده است و او فریاد برمی آورد: یا

محمداه! و کسی پاسخ نمی دهد؛ استمداد می کند و کسی به دادش نمی رسد. او پس از من همواره غمگین و اندوهناک و گریان خواهد بود، و گاه از این که وحی از خانه اش بریده شد و گاهی از دوری من، یاد می کند و می گیرد. زمانی که سیاهی شب، رخ می نماید وحشت می کند چرا که دیگر صدای مرا که هنگام شب زنده داریم با قرآن می شنید، در نمی یابد. او در روزگار پدرش، گرمی بود، اینک شوکت خود را از دست رفته می یابد. آن وقت است که خداوند متعال، او را به واسطه ی فرشتگان، با یاد خودش مأنوس می سازد و فرشتگان با همان ندایی که پیش تر مریم، دختر عمران را خواندند، ندایش می دهند: ای فاطمه! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر همه ی زنان جهان برتری داده است. [۸۳] ای فاطمه! برای پروردگارت کرنش کن و سجده به جا آور و با رکوع کنندگان، رکوع نما! [۸۴] پس از آن رنجوری او آغاز می شود و در بستر بیماری می افتد. تا این که خدای - عزوجل -

مریم، دختر عمران را می فرستد تا در بیماریش همدم وی باشد و از او پرستاری کند، آن گاه است که خدا را گوید: بار پروردگارا! من از زندگی خسته و از اهل دنیا ملولم، مرا به پدرم ملحق ساز. خدای - عزوجل - نیز، او را به من ملحق می سازد و او از اهل بیتم نخستین کسی می شود که به من می پیوندد. او غمگین و رنجور و اندوهناک و محروم و کشته [صفحه ۹۱] شده، پیش من می آید و من، آن گاه می گویم: پروردگارا! بر کسی که به او ستم کرد نفرین کن و کسی را که حق او را پایمال ساخت، مجازات کن و کسی را که او را خوار کرد، خوار ساز و کسی را که به پهلو وی زد تا فرزندش را سقط کرد، در آتش خود برای ابد محبوس دار، و فرشتگان می گویند: آمین. و اما حسن، به راستی که او پسر من، فرزندانم، پاره ای از تن من، روشنی چشمم، نور قلبم و میوه ی دلم است. هموست که سرور جوانان بهشت و حجت خدا بر امت است. کار او کار من و سخنش، سخن من است، و هر که از او پیروی کند، از من است و هر که او را نافرمانی کند، از من نیست. آن گاه که وی را دیدم، اهانتی را که پس از من بر وی خواهد رفت، یادآوردم. او را پیوسته خوار خواهد داشت تا سرانجام، از سر ستم و دشمنی، با زهر شهید خواهند کرد. در آن زمان، فرشتگان

هفت آسمان، همگان، حتی پرندگان، در فضای آسمان و ماهی ها، در اعماق دریاها خواهند گریست. در آن روزی که دل ها همه

محزون خواهد شد، دل کسی که بر او غمگین شود، محزون نخواهد گردید و گام کسی که در بقیع، او را زیارت کرده باشد در آن روزی که گام ها، همه می لرزند بر روی پل صراط نخواهد لرزید. و اما حسین، به راستی که از من است، او پسر من، فرزند من، و پس از برادرش، برترین آفریدگان است. او پیشوای مسلمانان، مولای مؤمنان، خلیفه ی پروردگار جهانیان، فریاد رس دادخواهان، پناه امن پناه جویان و حجت خدا بر همه ی آفریدگان است. همو سرور جوانان بهشت و درگاه نجات امت است، کار او، کار من و طاعتش، طاعت من است. هر که پیروش باشد از من است و هر که از او سر پیچد از من نیست. [صفحه ۹۲] من وقتی که او را دیدم به یاد آوردم آن چه را که بر او خواهد رفت. تو گویی من با او و در آن جا هستم و می بینم که به حرم و قبرم پناه می آورد، اما پناه داده نمی شود. من او را در عالم رؤیا، به آغوشم خواهم کشید و به کوچیدن از سرای هجرتم، فراخواهم خواند و به شهادت، بشارتش خواهم داد. او از آن جا به سرزمین قتلگاهش و به محل بر افتادنش، زمین «کرب» و «بلا» و صحرای قتل و فنا، کوچ خواهد کرد. گروهی از مسلمانان او را یاری خواهند کرد. آنان در روز رستاخیز، شهیدان امت را سرورند. گویی او را می بینم که بر پیکرش تیر زده می شود؛ از اسبش به خاک می افتد، سپس مظلومانه، چون گوسفندی که سربریده شود، ذبح می گردد. پس از این سخن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنان که به

گرد آن حضرت گرد آمده بودند، گریستند تا آنجا که صدای ناله و ضجه آنان بلند شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و در حالی که می گفت: بار پروردگارا از آن چه پس از من به اهل بیتم خواهد رسید، به تو شکوه می کنم؛ به خانه اش رفت.»

۲ - عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: بینا أنا و فاطمه و الحسن و الحسین عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذا التفت الینا فبکی، فقلت: ما بیکیک یا رسول الله؟ فقال: ابکی مما یصنع بکم بعدی، فقلت: و ما ذاک یا رسول الله؟ قال: ابکی من ضربتک علی القرن، و لطم فاطمه

خدها، و طعنه الحسن فى الفخذ، و السم الذى يسقى، و قتل الحسين. قال: فبكى أهل البيت جميعا، فقلت: يا رسول الله! ما خلقنا ربنا إلا للبلاء! قال: ابشر يا على، فإن الله عزوجل قد عهد إلى لا يحبك إلا مؤمن و لا يبغضك إلا [صفحة ۹۳] منافق. [۸۵].

از حضرت على عليه السلام نقل است که گفت: «من، فاطمه، حسن و حسین، پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که ناگهان، نگاهی به ما کرد و گریست. گفتم: یا رسول الله! به چه می گریی؟ گفت: به آن چه پس از من بر شما خواهد رفت. گفتم: یا رسول الله آن چیست؟ گفت: گریه ی من از آن ضربتی است که بر فرق سرت فرود آید؛ و از آن سیلی که بر گونه ی فاطمه زنند و از آن نیزه ای که بر پای حسن زنند و از زهری که او را مسموم سازد و از کشته شدن حسین. اهل خانه، همه، از این سخن رسول خدا، گریستند و من گفتم: یا رسول الله! پروردگاران، ما را

تنها برای ابتلاء و آزمایش آفریده است! گفت: یا على مژده باد تو را که خدای - عزوجل - مرا وعده داده که جز مؤمن دوستدار تو نگردد و غیر از منافق دشمن تو نباشد.»

۳ - عن أبی جعفر علیه السلام قال: کان النبی صلی الله علیه و آله فى بیت أم سلمه، فقال لها: لا یدخل علی أحد، فجاء الحسین و هو طفل، فما ملکت معه شیئا حتى دخل علی النبی صلی الله علیه و آله. قدخلت أم سلمه علی اثره، فاذا الحسین علی صدره و اذا النبی صلی الله علیه و آله یبکی و إذا فى یده شی یقلبه. فقال النبی صلی الله علیه و آله: یا أم سلمه إن هذا جبرئیل یخبرنی أن هذا مقتول، و هذ التربه التی یقتل علیها، فضعیها عندک، فأذا صارت دما فقد قتل حبیبی. فقالت أم سلمه، یا رسول الله سل الله أن یدفع ذلک عنه. قال: قد فعلت فأوحى الله عزوجل إلى: أن له درجه لا ینالها أحد من المخلوقین، و أن له شیعه یشفعون فیشفعون، و أن المهدى من ولده، فطوبى لمن کن من أولیاء الحسین، و شیعته هم والله [صفحة ۹۴] الفائزون یوم القیامه. [۸۶].

- از امام باقر علیه السلام نقل است که گفت: «روزی، پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ی ام سلمه بود که به او گفت، کسی را به پیش من راه نده. حسین - که آن زمان کودکی بود - به آن جا

آمد. ام سلمه نتوانست وی را باز دارد و او به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. ام سلمه پشت سر او وارد خانه شد و حسین را دید که بر سینه ی پیامبر

صلی الله علیه و آله نشسته و پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که می گرید و چیزی در دست گرفته، زیر و رو می کند. پیامبر به ام سلمه گفت: اینک جبرئیل، به من خبر داد که پسر من، کشته می شود و این تربت از آن جایی است که در آن کشته خواهد شد، آن را با خود داشته باش و هر گاه تبدیل به خون گردد، بدان که حبیبم حسین کشته شده است. ام سلمه گفت: یا رسول الله از خدا بخواه که این سرنوشت را از وی برگرداند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: این کار را کردم، اما خدای عزوجل برایم وحی کرد: او را مرتبتی است که کسی از آفریدگان بدان نرسد و او را شیعیانی است که شفاعت کنند و شفاعتشان پذیرفته شود و مهدی (عج) - از فرزندان اوست. خوشا به حال کسی که از دوستان و شیعیان حسین باشد که آنان به خدا، در روز رستاخیز رستگارانند.»

۴ - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما علققت فاطمه عليها السلام بالحسين عليه السلام قال لها رسول الله: يا فاطمه إن الله قد وهب لك غلاما إسمه الحسين تقتله أمتي. قالت: فلا حاجة لي فيه. قال: إن الله عزوجل قد وعدني فيه أن يجعل الأئمة من ولده. قالت: [صفحة ۹۵] قد رضيت يا رسول الله. [۸۷] از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «زمانی که فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را باردار شد، رسول خدا به او گفت: خدا به تو پسری دهد که نامش حسین باشد و اتمم او را می کشند. گفت: پس مرا نیازی به وی نیست. گفت: خدا به من وعده داده که امامان

را از نسل او قرار دهد. گفت: راضی شدم، ای رسول خدا!!» ۵ - عن عبد الرحمان بن كثير الهاشمي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك من أين جاء لولد الحسين الفضل على ولد الحسن و هما يجريان في شرع واحد؟ فقال: لا أريكم تأخذون به، إن جبرئيل نزل على محمد صلی الله علیه و آله و ما ولد الحسين بعد، فقال له: يولد لك غلام تقتله أمتك من بعدك. فقال: يا جبرئيل لا حاجة لي فيه فخاطبه ثلاثا، ثم دعا عليا فقال له: إن جبرئيل يخبرني عن الله عزوجل أنه

یولد لك غلام تقتله أمتك من بعدك، فقال: لا حاجة لي فيه يا رسول الله، فخاطب عليا ثلاثا، ثم قال: إنه يكون فيه وفي ولده الإمامه والوارثه والخزانة. فارسل الى فاطمه عليها السلام أن الله يبشرك بغلام تقتله أمتي من بعدى. فقالت فاطمه: ليس لي حاجة فيه يا أبا فاطمها ثلاثا ثم أرسل إليها لابد أن يكون فيه الإمامه والوارثه والخزانة، فقالت له: رضيت عن الله عزوجل فعلقت و حملت بالحسين فحملت ستة أشهر، ثم وضعت و لم يعيش مولود قط لسته أشهر غيرالحسين بن على و عيسى بن مريم عليها السلام، فكفلته ام سلمه و كان رسول الله يأتيه في كل يوم فيضع لسانه في فم الحسين عليه السلام فيمصه حتى يروى فأنتب الله تعالى لحمه من لحم رسول الله صلى الله عليه وآله و لم يرضع من فاطمه عليها السلام و لا من غيرها لبنا قط، فلما [صفحه ٩٦] انزل الله تبارك و تعالى فيه: و حمله و فصاله ثلاثون شهرا حتى اذا بلغ أشده و بلغ أربعين سنه، قال رب أوزعني أن أشكر نعمتك التي أنعمت علي و على والدي

و أن اعمل صالحا ترضاه و ا صلح لي في ذريتي) [٨٨] فلو قال: ا صلح لي ذريتي كانوا كلهم ائمه لكن خص هكذا. [٨٩].

عبدالرحمان بن كثير هاشمي گوید: «به امام صادق عليه السلام گفتم: قربانت گردم، برتری فرزندان حسين بر فرزندان حسن از كجا است، با اين كه هر دو، در يك راه مي روند؟ گفتم: نينم كه چنين باوري داشته باشيد. پيش از آن كه حسين متولد بشود، روزي جبرئيل بر محمد صلى الله عليه و آله فرود آمد و به او گفت: تو را پسري متولد شود كه پس از تو امتت او را مي كشند. گفت: يا جبرئيل مرا نيازي به وي نيست. جبرئيل گفتار خود را سه بار تكرر كرد، تا اين كه پيامبر صلى الله عليه و آله، على عليه السلام را خواند و به او گفت: جبرئيل از جانب خدا به من خبر داده است: تو را پسري زاده شود كه امتت او را مي كشند. على عليه السلام گفت: يا رسول الله مرا به وي نيازي نيست. پيامبر سه بار، اين گفته را با على تكرر كرد و در ادامه گفت: امامت، وراثت و خزانه داري گنجينه ي نبوت، در او و فرزندان او خواهد بود. پيامبر صلى الله عليه و آله به فاطمه عليها السلام پيام فرستاد كه خدا به تو پسري را بشارت مي دهد كه امتم، پس از من او را مي كشند.

فاطمه گفت: باباجان مرا نیازی به وی نیست. [صفحه ۹۷] پیامبر، این را سه بار با او گفت، سپس این خبر را به او فرستاد که: حتما امامت و وراثت و خزانه داری گنجینه ی نبوت ناگزیر باید در او باشد. فاطمه گفت: در آن صورت، از

خداوند متعال خوشنودم. فاطمه علیها السلام حسین را باردار شد و شش ماهه به دنیا آورد. قبل از «حسین بن علی»، جز «عیسی بن مریم» هرگز نوزادی شش ماهه به دنیا نیامده بود که زنده بماند. پس از تولد، ام سلمه، نگهداری از وی را به عهده گرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله، هر روز پیش حسین می آمد و زبانش را در دهان او می نهاد و او آن را آن قدر می مکید تا سیراب می شد. بدین ترتیب خداوند متعال، گوشت حسین علیه السلام را از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله رویانید و حسین، از فاطمه علیها السلام و هیچ زنی دیگر شیر نخورد و آن گاه که خدای تبارک و تعالی در حق وی این آیه را فرستاد: «دوران باروری و شیرخواری او سی ماه باید تا به حد رشد رسد و چهل سالگی را دریابد، گفت: پروردگارا! بر دلم بیفکن تا نعمتی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای، سپاس گویم و کار نیک چنان کنم که تو را پسند آید و مرا پس از خودم در میان فرزندانم، صالح و نیک نگهدار.»

[۹۰] .

اگر می گفت: «فرزندان مرا نیک ساز»، همه ی فرزندان او «امام» می شدند و لکن این چنین تخصیص داد.»

[۹۱] . [صفحه ۹۸] ۶ - عن علی علیه السلام قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: یقتل الحسین شرالأمه و یتبرء من ولده من یکفر بی. [۹۲] .

- از حضرت علی علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «حسین را بدترین مسلمانان می کشند و کسانی، از فرزندان او بیزاری و برائت می جویند که بر من کفر ورزیده اند.»

۷ - عن صفیه بنت عبدالمطلب، قالت: سقط الحسين من بطن أمه فدفعته إلى النبی صلی الله علیه و آله فوضع النبی لسانه فيه و أقبل الحسين علی لسان رسول الله یمصه، فما كنت أحسب رسول الله یمصه إلا لبنا أو عسلا. قالت: فبال الحسين، فقبل النبی بین عینیه، ثم دفعه الی و هو یبکی و یقول: لعن الله قوما هم قاتلوك یا بنی، یقولها ثلاثا. قالت: فقلت فداک أبی و أمی و من یقتله؟ قال: بیقه الفئه الباغیه من نبی امیه. [۹۳].

صفیه دختر عبدالمطلب، گوید، «وقتی حسین از مادرش زاده شد، او را به پیامبر دادم. پیامبر زبانش را در دهان وی نهاد و حسین شروع به مکیدن زبان پیامبر کرد و من، خیال نمی کنم رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جز با شیر و عسل، تغذیه کرده باشد.»

صفیه در ادامه می گوید: «در آن حال، حسین بول کرد و رسول خدا میان دو چشمش را بوسید و در حالی که گریه می کرد او را به من داد و گفت: پسر! خدا لعنت کند آن گروهی را که تو را خواهند کشت و سه بار این سخن را تکرار کرد. [صفحه ۹۹] صفیه گوید: من گفتم: پدر و مادرم فدایت! چه کسی او را می کشد؟ گفت: باقی مانده ی آن گروه سرکش، از بنی امیه.» [۹۴].

۸ - عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من سره أن یحیا حیاتی و یموت میتی و یدخل جنه عدن منزلی و یمسک قضیبا غرسه ربی عزوجل، ثم قال له کن فیکون، فیلتول علی بن ابی طالب و لیأتم بالأوصیاء من ولده، فإنهم عترتی، خلقوا من طینتی، الی الله

أشکوا أعداءهم من امتی، المنکرین لفضلهم، القاطعی فیهم صلتی، و أیم الله لیقتلن بعدی ابنی الحسین، لا أنا لهم الله شفاعتی. [۹۵].

از ابن عباس نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: هر که خوش دارد، که چون زندگانی من زندگانی کند و مانند مردن من بمیرد و در بهشت جاویدان به سرای من درآید و از آن درختی که پروردگارم خود کاشته، شاخه ای برای خود بردارد و به آن بگوید: باش تا باشد، باید که علی بن ابی طالب را دوست داشته باشد و از فرزندان سفارش شده ی او پیروی کند زیرا که آنان

خانواده ی من هستند که از سرشت من آفریده شده اند. از دشمنان آنان که از میان امتم باشند به خدا شکوه می برم که برتری آنان را انکار می کنند و ارتباط مرا با آنان قطع می کنند و تا آنجا که به خدا پس از من، پسر حسین را می کشند که خدا آنها را به شفاعتم نرساند! [صفحه ۱۰۰]

پیش گویی پیامبر از شهادت مسلم بن عقیل

عن ابن عباس، قال: قال علی علیه السلام لرسول الله صلی الله علیه و آله: یا رسول الله انک لتحب عقیلاً؟ قال: أی واللہ إنی لاحبه حبین: حبا له و حبا لحب ابی طالب له و إن ولده لمقتول فی محبه ولدک، فتمع علیه عیون المؤمنین، و تصلی علیه الملائکة المقربون. ثم بکی رسول الله صلی الله علیه و آله حتی جرت دموعه علی صدره، ثم قال: إلی الله أشکوا ما تلقی عترتی من بعدی. [۹۶].

- از ابن عباس نقل است که «علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله آیا شما عقیل را دوست دارید؟ گفت: آری به خدا به دو

جهت، به او مهر می ورزم؛ یکی به خاطر خودش و دیگری به خاطر محبتی که ابوطالب به او داشت. فرزند او در راه دوستی فرزند تو کشته می شود و چشم مؤمنان برای او می گریند و فرشتگان مقرب بر او درد می فرستند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان با شدت گریست که اشکش بر سینه اش جاری گشت، سپس گفت: از آن چه پس از من برخاندانم خواهد رسید، به خدا شکوه می کنم.

پیش گویی های امام علی از شهادت امام حسین

1. عن الأصبع بن نباته، قال بینا امیر المؤمنین علیه السلام یخطب الناس و هو یقول: سلونی قبل أن تفقدونی، فوالله لا تسألونی عن شیء مضی ولا عن شیء یكون إلا أنباتکم به. فقام إلیه سعد بن أبی وقاص، فقال: یا امیر المؤمنین، أخبرنی کم فی رأسی ولحیتی من شعره؟ فقال له: أما والله لقد

سألتنی عن مسأله حدثنی خلیلی [صفحه ۱۰۱] رسول الله صلی الله علیه و آله أنك ستسألنی عنها، و ما فی رأسک و لحیتک من شعره إلا و فی أصلها شیطان جالس. و إن فی بیتک لسخلا یقتل الحسین ابنی، و عمر بن سعد یومئذ یدرج بین یدیه. [۹۷] .

از اصبع بن نباته نقل است که روزی امیر مؤمنان علیه السلام برای مردم سخنرانی می کرده و می گفت: پیش از آن که مرا از دست بدهید از من بپرسید که به خدا، هر چه از گذشته و از آن چه خواهد شد، بپرسید، شما را خبر خواهم داد. سعد بن ابی وقاص، به پا خاست و گفت: ای امیر مؤمنان! به من بگو که در سر و ریش من، چقدر مو هست؟ علی علیه السلام در جواب او گفت: به خدا سوگند، پیش تر حبیبم رسول خدا صلی الله

علیه و آله، به من خبر داده بود که، به زودی تو این سؤال را از من، خواهی پرسید، در سر و ریش تو مویی نیست، مگر این که در بیخ آن شیطانی نشسته است. پسرکی در خانه ی تو هست که پسر من، حسین را خواهد کشت. علی علیه السلام این را زمانی گفت که عمر بن سعد، تازه پای گرفته بود. [۹۸] .

۲. عن ابن عباس، قال: كنت مع امیر المؤمنین علیه السلام فی خروجه إلی صفین، فلما نزل بنینوی و هو شط الفرات، قال، بأعلى صوته: یا بن عباس اتعرف هذا الموضع؟ فقلت له: ما اعرفه یا امیر المؤمنین. فقال علی علیه السلام لو عرفته کمعرفتی لم تکن تجوزه حتی تبکی کبکائی. قال: فبکی طویلا حتی اخضلت لحیته و سالت الدموع علی صدره، و بکینا معه و هو یقول: أوه أوه، مالی و لآل أبی سفیان، مالی و لآلی حرب، حزب الشیطان و أولیاء الکفر؟ صبرا یا ابا عبدالله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم. [صفحه ۱۰۲] ثم دعا بماء فتوضا و ضوء الصلاه و صلی ما شاء الله أن یصلی، ثم ذکر نحو کلامه الاول إلا أنه نعس عند انقضاء صلاته و کلامه ساعه، ثم انتبه فقال: یا ابن عباس. فقلت: ها أنا ذا. فقال: ألا أحدثک بما رأیت لقی منامی آنفا عند رقدتی؟ فقلت: نامت عیناک و رأیت خیرا یا امیر المؤمنین. قال: رأیت کأنی برجال قد نزلوا من السماء معهم أعلام بیض، قد تقلدوا سیوفهم، و هی بیض؛ تلمع و قد خطوا حول هذ الارض خطه، ثم رأیت کأن هذه

النخيل قد ضربت بأغصانها الارض تضطرب بدم عبيط، و كأنى بالحسين نجلى و فرخى و مضغتي
و مخى قد غرق فيه، يستغيث

فلايغات و كأن الرجال البيض قد نزلوا من السماء ينادونه و يقولون: صبرا آل الرسول فإنكم تقتلون
على أيدي شرار الناس، و هذه الجنة يا ابا عبدالله إليك مشتاقه. ثم يعزوني و يقولون، يا اباالحسين،
ابشر، فقد أقرالله به عينك يوم القيامة يوم يقول الناس لرب العالمين، ثم انتبهت. هكذا و الذى نفس
على بيده، لقد حدثنى الصادق المصدق ابوالقاسم صلى الله عليه و آله، أنى سأراها فى خروجى
إلى أهل البغى علينا و هذه أرض كرب و بلاء، يدفن فيها الحسين و سبعة عشر رجلا من ولدى و
ولد فاطمه، و أنها لفى السماوات معروفه تذكر ارض كرب و بلاء كما تذكر بقعه الحرمين و بقعه
بيت القدس. ثم قال: يا ابن عباس، أطلب لى حولها بعر الظباء، فوالله ما كذبت و لا كذبت قط، و
هى مصفره، لونها لون الزعفران. قال ابن عباس: فطلبتها فوجدتها مجتمعها، فناديتها، يا اميرالمؤمنين،
قد أصبتها على الصه التى و صفتها لى، فقال على عليه السلام: صدق الله و رسوله. ثم قام يهرول
اليها، فحملها و شمها، و قال: هى هى بعينها، أتعلم يا ابن عباس [صفحة ١٠٣] ما هذه الأبعاد؟
هذه شمها عيسى بن مريم و ذلك أنه مر بها و معه الحواريون فرأى ههنا الظباء مجتمعها و هى
تبكى، فجلس عيسى و جلس الحواريون معه، فبكى و بكى الحواريون و هم لا يدرون لم جلس و
لم بكى. فقالوا: يا روح الله و كلمته! ما يبكيك؟ قال: أتعلمون أى أرض هذه؟ قالوا: لا. قال: هذه
أرض يقتل فيها فرخ الرسول أحمد و فرخ الحرة الطاهره البتول شبيه امى. و يلحد فيها طينه أطيب
من المسك لأنها طينه الفرخ المستشهد، و هكذا تكون طينه الانبياء و أولاد

الأنبياء، فهذه الظباء تكلمنى و تقول: إنها ترعى من هذه الارض شوقا إلى تربه الفرخ المبارك، و
زعمت أنها آمنه فى هذه الارض. ثم ضرب بيده الى هذه الصيران فشمها و قال: هذه بعر الظباء على
هذا الطيب لمكان حشيشها. اللهم فأبقها أبدا حتى يشمها ابوه فتكون له عزاء و سلوه. قال: فبقيت
الى يوم الناس هذا و قد اصفرت لطول زمنها و هذه أرض كرب و بلاء. ثم قال بأعلى صوته: يا رب
عيسى بن مريم، لاتبارك فى قتلته و الحامل عليه و المعين عليه و الخاذل له. ثم بكى بكاء طويلا و

بکینا معه حتی سقط لوجهه و غشی علیه طویلا، ثم أفاق، فأخذ فصرها فی رداءه و امرنی أن اصرها كذلك ثم قال: یا ابن عباس إذا رأيتها تفجر دما عبيطا فاعلم أن أبا عبدالله قد قتل و دفن بها. قال ابن عباس: فوالله لقد كنت أحفظها أكثر من حفطی لبعض ما افترض الله علی. و أنا لا أحلها من طرف کمی، فبینا أنا فی البيت نائم إذا إنتهت فإذا هی تسيل دما عبيطا و كان کمی قد امتلأت دما عبيطا، فجلست و أنا أبکی و قلت: قتل و الله الحسین. ولله ما کذبنی علی قط فی حدیث حدثنی و لاخبرنی بشیء قط أنه یكون إلا کان كذلك، لأن رسول الله کان یخبره بأشیاء لا یخبر بها غیره. [صفحه ۱۰۴] ففزعت و خرجت و ذلك عند الفجر، فرأیت و الله المدینه كأنها ضباب لا یستبین فیها اثر عین، ثم طلعت الشمس فرأیت كأنها منک سفه و رأیت كأن حیطان المدینه علیها دم عبيط، فجلست و أنا باک، فقلت: قد قتل والله الحسین و سمعت صوتا من ناحیه البيت و

هو یقول: أصبروا آل الرسول قتل الفرخ النحول نزل الروح الأمين ببكاء و عویل ثم بکی بأعلى صوته و بکیت، فأثبت عندی تلك الساعه و کان شهر المحرم و یوم عاشوراء لعشر مضین منه فوجدته یوم ورد علینا خبره و تاریخه كذلك. فحدثت بهذا الحدیث أولئک الذین کانوا معه، فقالوا: والله لقد سمعنا ما سمعت و نحن فی المعرکه و لاندري ما هو، فکنا نرى أنه الخضر. [۹۹] .

از ابن عباس نقل است که گوید: «هنگام خروج امیر مؤمنان به جنگ صفین، من به همراه او بودم در نینوا که در کرانه ی فرات قرار دارد، فرود آمد، با صدای بلند گفت: ای ابن عباس، آیا این مکان را می شناسی؟ گفتیم: یا امیرالمؤمنین نمی شناسم. گفت: اگر آن چنان که من می شناسم تو نیز می شناختی هرگز از آن نمی گذشتی مگر این که مانند من می گریستی. این گفت و بسیار گریست تا آن جا که ریشش از اشک، تر گشت و قطره های سرشک، بر سینه اش بارید و ما نیز با او گریستیم و او چنین می گفت: وای، وای، مرا چه با خاندان ابوسفیان، مرا چه با آل حرب، آن حزب شیطان و آن اولیای کفر؟ یا اباعبدالله، صبر باید که پدرت نیز از آن ها دید، مانند آن چه تو خواهی دید، سپس آب خواست و برای نماز وضو [صفحه ۱۰۵] ساخت و آن چنان که خدا خواهد، نماز خواند. پس از نماز نیز همانند سخن پیشین خویش، سخن گفت و پس از آن، ساعتی چرت زد و

سپس بیدار شد و گفت: ای ابن عباس! گفتم: من اینجایم. گفت: آیا می خواهی آن چه را که اینک در خواب دیدم، برایت بگویم؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین، چشمانت در

خواب رفت و آن چه دیدی، خیر است. گفت: مردانی را دیدم که از آسمان فرود آمدند؛ پرچم های سفیدی داشتند و شمشیرهایی را که سفید و درخشان بود به گردن آویخته بودند و به گرد این زمین، خطی کشیدند. سپس این نخل ها را دیدم که با شاخه هایشان به زمین زده شده اند و خون تازه از آن ها می جهد. ناگهان فرزندم، عصاره ی وجودم و جگرگوشه ام، حسین را دیدم که غرق در آن خون شده است، فریادرس می طلبد اما کسی به فریادش نمی رسد. آن مردان سپید، از آسمان فرود آمدند، او را خواندند، و گفتند: ای خاندان پیامبر، شما را صبر باید که به دست بدترین مردم کشته خواهید شد: یا اباعبدالله، اینک این بهشت است که مشتاق تو ست. سپس مرا تسلیت دادند و گفتند: یا ابالحسن تو را بشارت باد که در روز رستاخیز، روزی که مردمان، در پیشگاه پروردگار جهانیان گرد آیند، خدا، چشمان تو را با او روشن خواهد ساخت. سپس از خواب بیدار شدم. سوگند به خدایی که جان علی در دست اوست، پیش تر راستگوی تصدیق شده، حضرت ابوالقاسم صلی الله علیه و آله، به من خبر داده بود که به روزی، هنگام خروج برای سرکوبی سرکشان و شورشگران، این خواب را خواهم دید و اینک همین جا زمین «کرب» و «بلا» است. حسین به همراه هفده مرد از فرزندان من و فاطمه در این جا دفن خواهند شد و این زمین در آسمان ها شناخته شده است؛ از زمین [صفحه ۱۰۶] «کرب» و «بلا» در آسمان ها چنان یاد می شود که از حرم مکه و مدینه و نیز از بقعه ی بیت المقدس، سپس به من گفت:

ای ابن عباس، در این اطراف بگرد و سرگین آهو پیدا کن. به خدا هرگز دروغ نگفته ام و به من نیز هرگز دروغ نگفته اند؛ رنگ آن زرد زعفرانی است. ابن عباس گوید، گشتم و آن را گرد یافتم. صدایش کردم: یا امیرالمؤمنین آن را آن چنان که برایم وصف کردی، یافتم. علی علیه السلام گفت: خدا و رسولش راست گفته اند. سپس از جا برخاست و هروله کنان به سوی آن دوید، آن را برداشت و بویید و گفت: آری خودش است؛ ای ابن عباس، آیا می دانی این سرگین چیست؟ این ها را پیش

از من عیسی بن مریم بوییده است. او با حواریون از این جا می گذشت آهوانی دید که گرد هم آمده اند و می گریستند عیسی نشست و گریه کرد و حواریونش نیز نشستند و گریستند، اما آن ها نمی دانستند که او چرا نشست و چرا گریه کرد. پرسیدند: «ای روح و کلمه ی خدا! از چه می گریی؟» گفت: «آیا می دانید این جا کجا است؟» گفتند «نه»، گفت «این جا سرزمینی است که در آن، فرزند دلبند پیامبر خدا، احمد، و پسر بانوی آزاده و پاکیزه، همانند مادرم، فاطمه ی بتول، کشته می شود و به خاک سپرده می شود؛ تربتش خوشبوتر از مشک است چرا که محل شهادت دلبند پیامبر است و تربت پیامبران و فرزندانشان این چنین است. این آهوان با من حرف می زنند و می گویند که به اشتیاق تربت پاک آن نواده ی مبارک، در این دشت می چرند و بر این باورند که در این جا در امانند. سپس عیسی دستی به آن سرگین های مشک بوزد و آن ها را بوئید و گفت: این سرگین ها با این خوش بویی، از آن همان آهوانی است که در

این جا می چرند. خدایا آن ها را نگهدار تا پدرش، آن ها را ببوید و مایه ی تسلی و تسکین او باشد.»

[صفحه ۱۰۷] اینک آن ها تا این زمان باقی مانده اند که در اثر مرور زمان رنگشان به زردی گراییده است و این جا زمین «کرب» و «بلا» است. علی علیه السلام، سپس با صدای بلند گفت: ای پروردگار عیسی بن مریم، کشندگان وی و یورش کنندگان بر او و یاری کنندگان دشمنان او و فروگذارندگان او را خیری نده! این گفت و گریه ای طولانی سرداد و ما نیز با وی گریستیم. او آن چنان گریست که به رو در افتاد و زمان زیادی مدهوش ماند. سپس به هوش آمد و از آن سرگین ها در ردای خود جمع کرد و به من نیز فرمود تا چنان کنم. سپس گفت: ای ابن عباس! هر گاه دیدی که خون تازه از آن می جوشد بدان که اباعبدالله کشته شده و در آن خاک، دفن شده است. ابن عباس گوید: به خدا، من بیش از بعضی واجبات الهی، از آن نگهداری می کردم و گره ی آن را هرگز از گوشه ی آستینم نمی گشودم تا این که روزی در خانه خوابیده بودم، وقتی بیدار شدم، دیدم که از آن، خون تازه جاری می شود و گوشه ی آستینم، پر از خون تازه شده است. نشستم و گریه

کنان، گفتم: به خدا حسین کشته شد! به خدا علی علیه السلام در هیچ سخنی، به من دروغ نگفته و هر چه را پیش گویی کرده همان شده است زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از اموری آگاه می ساخت که به کس دیگری آن ها را نمی گفت. این واقعه در زمان سحر

بود که من با آه و ناله از خانه بیرون آمدم و فضای شهر مدینه را چنان گرفته دیدم که گویی از خون تازه آغشته بود. من در حالی که می گریستم، نشستم و گفتم: به خدا حسین کشته شد و صدایی از ناحیه ی خانه شنیدم که می گفت: - ای آل رسول، صبر پیشه سازید که فرزند دلبنده و مظلوم پیامبر، کشته شد. [صفحه ۱۰۸] - اینک روح الامین با ناله و گریه از آسمان فرود آمده است. سپس گوینده ی همین نوحه با صدای بلند گریست و من نیز گریستم. من آن ساعت را که ده روز گذشته از ماه محرم و روز عاشورا بود، پیش خود، ثبت کردم پس از آن که خبر و تاریخ شهادت حسین علیه السلام به ما رسید، دیدم که همان ساعت بوده است. این سخن را به آنان که با او بودند گفتم، آن ها گفتند: به خدا ما نیز در میان معرکه، آن چه را که تو شنیده ای، شنیدیم ولی ندانستیم که آن گوینده کیست، اما بر این باور بودیم که او باید حضرت خضر باشد.»

۳ - عن جرداء بنت سمین، عن زوجها هرثمه بن ابي مسلم. قال: عزونا مع علی بن ابي طالب صفین، فلما انصرفنا نزل كربلاء فصلی بها الغداة، ثم رفع إليه من تربتها فشمها، ثم قال: واهالک أيتها التربة، لیحشرن منک أقوام یدخلون الجنة بغير حساب. فرجع هرثمه إلى زوجته و كانت شيعه لعلی علیه السلام فقال: ألا أحدثک عن وليک ابي الحسن؟ نزل بکربلاء فصلی، ثم رفع إليه من تربتها و قال: واهالک أيتها التربة لیحشرن منک أقوام یدخلون الجنة بغير حساب. قالت: أيتها الرجل، فان امیر المؤمنین لم

یقل ألا حقا. فلما قدم الحسين علیه السلام قال هرثمه: كنت فی البعث الذین بعثهم عبیدالله بن زیاد فلما رأیت المنزل و الشجر ذكرت الحدیث، فجلست علی بعیری ثم صرت إلى الحسين، فسلمت علیه و اخبرته بما سمعت من أیبه فی ذلك المنزل الذی نزل به الحسين، فقال: معنا انت أم علينا؟ فقلت: لا معک و لا علیک، خلفت صیبه أخاف علیهم عبیدالله بن زیاد. قال: فامض حیث

لا تری لنا مقتلا و لاتسمع لنا صوتا، فوالذی نفس الحسین بیده، لایسمع الیوم و اعیتنا أحد فلا یعیننا
إلا کبه الله لوجهه فی جهنم. [۱۰۰].

[صفحه ۱۰۹] «جرداء» دختر «سمین»، از شوهرش «هرثمه بن ابی مسلم»، نقل می کند که
گفت: «در جنگ صفین با علی بن ابی طالب علیه السلام بودیم، هنگام بازگشت، در کربلا فرود
آمد و نماز صبح را در آن جا خواند، سپس از خاکش برگرفت و بوید و گفت: شگفتا، ای خاک!
هر آینه گروه هایی از تو برانگیخته شوند، که بی حساب به بهشت روند. هرثمه به پیش همسرش که
شیعه ی علی علیه السلام بود بازگشت و گفت: آیا می خواهی از مولایت ابوالحسن علیه السلام با
تو سخنی بگویم؟ او در کربلا فرود آمد، نماز خواند، سپس از خاکش برداشت و گفت: شگفتا،
ای خاک! گروه هایی از تو برانگیخته شوند که بدون حساب به بهشت روند. همسر هرثمه گفت:
ای مرد، امیرالمؤمنین به جز حق، نگوید. هرثمه گوید: هنگامی که حسین به کربلا آمد، من در
میان لشگر عبیدالله بن زیاد بودم. وقتی که آن مکان و درختی را که در آن جا بود، مشاهده کردم،
آن سخن را به یاد آوردم؛ بر شتر سوار شدم به پیش حسین رفتم، به

او سلام کردم و سخنی را که از پدرش در آن منزل شنیده بودم و حسین اینک در آن جا فرود آمده
بود، به او گفتم. گفت: تو با مایی یا بر ضد ما؟ گفتم: نه با تو، و نه بر تو، کودکانی را پشت سر خود
به جا گذاشته ام که بر جان آن ها از ابن زیاد هراسناکم. گفت: دور شو تا آن جا که کشته شدن ما را
نبینی و صدایی از ما نشنویی، سوگند به خدا که جان حسین در درست اوست هر کسی که امروز
فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند خدا وی را با رو به دورخ اندازد. ۴ - از «جبله ی مکیه» نقل
است که گفت از میثم تمار شنیدم که می گفت: «به خدا این امت، پسر پیامبرشان را در روز دهم
محرم خواهند کشت و دشمنان [صفحه ۱۱۰] خدا، آن روز را روزی مبارک، قرار خواهند داد. این
واقعه، هر آینه شدنی است که پیش تر در علم خدا مقرر شده است. این را مولایم، امیرالمؤمنین،
در وصیت خود بر من، گفته است. آن حضرت به من خبر داد که همه ی آفریدگان، حتی حیوانات
وحشی در صحراها و ماهیان در دریا و پرندگان در فضای آسمان بر او می گریند و نیز مهر و ماه؛

ستارگان؛ آسمان و زمین؛ باورمندان از جن و انس؛ همه ی فرشتگان آسمان ها؛ رضوان، (کلیدار بهشت)؛ مالک (خازن دوزخ) و حاملان عرش همگی بر او می گریند و از آسمان، خون و خاکستر می بارد. سپس گفت: لعنت خدا بر کشتندگان حسین، حتمی است، چنان که بر مشرکانی که در کنار خدا، خدایان دیگری را باور دارند و نیز

چنان که بر یهود، نصارا و مجوس، حتمی است. جبله گوید: به وی گفتم: یا میثم! چگونه مردم روزی را که در آن حسین بن علی کشته می شود، روزی میمون می پندارند؟ میثم پس از آن که گریست، گفت: آن ها با حدیثی که خواهند ساخت خیال می کنند که آن روز، همان روزی است که خدا توبه ی آدم را پذیرفت در حالی که خدا، توبه ی آدم را در ماه ذی حجه پذیرفت و می پندارند که آن روز، روزی است که خدا، توبه ی داود را پذیرفت، اما بی گمان خدا، توبه ی وی را در ذی حجه پذیرفت و به خیالشان آن روز، روزی است که خدا، یونس را از دل ماهی نجات داد، در حالی که خداوند متعال وی را در ماه ذی قعدة از دل ماهی نجات بخشید و خیال می کنند که آن روز، روزی است که کشتی نوح، بر کوه جودی نشست، اما بی شک، کشتی نوح در روز هجدهم ذی حجه بر کوه جودی قرار گرفت و نیز [صفحه ۱۱۱] می پندارند که در آن روز، خدا دریا را برای بنی اسرائیل شکافت، اما بی گمان این کار در ربیع الاول بوده است. سپس میثم گفت: ای جبله! بدان که حسین بن علی علیه السلام در روز رستاخیز سرور شهیدان است و یارانش را بر شهیدان دیگر، برتری است. ای جبله! هر گاه خورشید را دیدی که چون خون تازه، سرخ فام است بدان که مولایت حسین، کشته شده است. جبله گوید: این سخن گذشت، تا این که روزی از خانه خارج شدم و آفتاب را بر روی دیوار چنان دیدم که گویی پارچه های سرخ و زعفرانی بود. آن گاه صیحه زدم و گریستم و گفتم: به خدا، مولایمان حسین

به علی علیه السلام کشته شد. [۱۰۱] .

شهادت امام حسین از زبان امام حسن

عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده عليهم السلام: أن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام دخل يوما الى الحسن عليه السلام فلما نظر اليه بكى، فقال له: ما يبكيك يا أبا عبدالله؟ قال: أبكى لما يصنع بك. فقال له الحسن عليه السلام: ان الذي يؤتى إلى سم يدس إلى فأقتل به، و لكن لا يوم كيومك يا أبا عبدالله، يذلف اليك ثلاثون ألف رجل، يدعون أنهم من أمه جدنا محمد صلى الله عليه وآله و ينتحلون دين الاسلام، فيجتمعون على قتلك و سفك دمك و انتهاك حرمتك و سبى ذراريك و نسائك، و انتهاب ثقلك، فعندها تحل بيني أميه اللعنه، و تمطر السماء رمادا و دما. و يبكي عليك كل شىء [صفحه ۱۱۲] حتى الوحوش فى الفوات و الحيتان فى البحار. [۱۰۲] .

امام صادق عليه السلام از پدرش، امام باقر عليه السلام و او از جدش، امام سجاد عليه السلام، روایت می کند که: «حسین بن علی علیه السلام به پیش برادرش امام حسن علیه السلام آمد، و چون او را دید، گریه کرد. امام حسن علیه السلام به او گفت: یا ابا عبدالله، به چه می گریی؟ گفت: بر ستمی که بر تو می رود. امام حسن علیه السلام به او گفت: آن چه به من می رسد زهری است که با دسیسه به من می خوراندند و من با آن کشته می شوم، اما هرگز روزی، چون روز شهادت تو نخواهد بود یا ابا عبدالله. سی هزار مردی که ادعا می کنند، از امت جد ما، محمد صلی الله علیه و آله هستند و خود را به دین اسلام می بندند، با ازدحام به سوی تو می تازند. آن ها برای کشتن تو، ریختن خونت،

هتک حرمتت، اسیرکردن اهل و عیالت، و نیز برای غارت بار و بنه ات، گرد هم می آیند. آن گاه است که نفرین الهی بر بنی امیه فرود آید و از آسمان، خاکستر و خون ببارد. همه ی آفریدگان، حتی حیوانات وحشی در صحراها، و ماهیان در دریا بر تو بگریند.» [۱۰۳] .

در حدیث دیگران

1. از «کعب الاحبار» نقل است که می گفت: «در کتاب ما (تورات)، وارد شده است که مردی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته می شود و پیش از آن که عرق اسبان یارانش خشک شود، به بهشت وارد می شوند و با حورالعین هم آغوش می گردند. در این میان حسن علیه السلام از پیش ما گذشت، گفتیم: آن که گفتمی این است؟ گفت: نه، حسین علیه السلام از پیش ما گذشت، گفتیم: آن که گفتمی همین [صفحه ۱۱۳] است؟ گفت: آری.»

[۱۰۴] ۲. از شیوخ بنی سلیم نقل است که گفتند: «در بلاد روم می جنگیدیم که به کلیسایی درآمدیم و نوشته ای در آنجا یافتیم که در آن نوشته بود: آیا گروهی که حسین را کشتند، به شفاعت جدش در روز حساب امید دارند؟! گویند، از آن ها پرسیدیم چندی است که این نوشته در کلیسای شماست؟ گفتند: سیصد سال پیش از آن پیامبر شما مبعوث گردد. [۱۰۵]» ۳. لیث بن سعد گوید: کعب الاحبار نزد معاویه بود که به او گفتم. شما در کتابهای مذهبیان، میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله را چگونه می بینید، آیا برای عترت او نیز فضیلتی می بینید؟ کعب نگاهی به معاویه کرد تا هوای او را داشته باشد. با این حال خدای عزوجل بر زبان معاویه بیانداخت که گفت: رحمت خدا بر تو باد ای

ابا اسحاق [۱۰۶] هر چه می دانی بگو! کعب گفت: من هفتاد و دو کتاب که همگی از آسمان فرود آمده اند، قرائت کرده ام و همه ی صحف دانیال نیز خوانده ام و دیده ام که در همه ی آنها از میلاد پیامبر و عترتش یاد شده و نامش به تحقیق شناخته شده است و به جز عیسی و احمد صلی الله علیه و آله در میلاد هیچ پیامبری فرشتگان بر وی فرود نیامده اند و به جز مریم و آمنه مادر احمد صلی الله علیه و آله بر هیچ مادری از آدمی زاد هنگام زایمان، پرده های بهشتی کشیده نشده است. و فرشتگان به زنی غیر از مریم مادر [صفحه ۱۱۴] مسیح و آمنه مادر احمد صلی الله علیه و آله گماشته نشدند تا پرستاری کنند. از نشانه های میلاد او، یکی هم این بود که در آن شبی که آمنه به او حامله شد، ندا کننده ای در هفت آسمان ندا در داد: مژده بادا که امشب مادر احمد به او حامله شد. این ندا همین طور در زمین و کرات دیگر حتی در دریاها پیچید و اینک در زمین هرگز جنبه

یا پرنده ای نمانده است مگر این که میلاد او را می دانند. به جانم سوگند شب تولدش در بهشت هفتاد هزار کاخ از یاقوت و هفتاد هزار قصر از لؤلؤ ناب ساخته شد که به آنها «کاخهای میلاد» گفته می شود. آن شب، بهشت نیز به جنب و جوش افتاد و خود را بیاراست و به او گفته شد که به رقص آی و خود را بیار، زیرا که پیام آور دو ستانت، تولد یافت. از آن روز، بهشت بخندید و تا روز رستاخیز همچنان خندان است. نیز خبرش

به من رسیده است که یک ماهی از ماهیان دریا که طمسوس نام دارد و بزرگ ماهیان است و او را هفتصد هزار دم باشد و بر پشتش هفتصد هزار گاو زندگی کنند که هر یک از آنها بزرگتر از این دنیا باشند و هر یک را هفتصد هزار شاخ از زمرد سبز باشد با این همه راه رفتن آنها را این ماهی احساس نکند، این ماهی بزرگ در میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله چنان از شادی به جنب و جوش افتاد و رقصيد که اگر خدای تبارک و تعالی او را نگه نمی داشت زیر و رو می شد. و نیز خبرش به من رسیده است که در روز میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله کوهی نماند مگر این که همسان خود را ندا کرد و بشارت داد. و می گفت: لا اله الا الله به جانم سوگند همه ی کوهها به احترام محمد صلی الله علیه و آله به کوه ابوقبیس تعظیم کردند. و همه ی درختها با انواع شاخه ها و میوه هایش به خاطر شادی و خوشحالی از [صفحه ۱۱۵] میلاد او، تا چهل روز در تقدیس و مقدس بودند و میان آسمان و زمین هفتاد ستون از انواع نورها برافراشته شد که هیچ یک نظیر دیگری نبود. و آدم که از تلخی مرگ پژمرده بود تا میلاد او را به وی مژده دادند، جانی تازه گرفت و زیبایی اش هفتاد چندان شد. همچنین به من خبر رسیده است که رود کوثر در بهشت به جزر و مد افتاد تا آنجا که هفتصد هزار کاخ از کاخهای در و یاقوت، نثار میلاد محمد صلی الله علیه و آله

کرد. آن روز، روز سخت ابلیس بود که به زنجیر کشیده شد و تا چهل روز زندانی شد و تا چهل روز تختش سرنگون بود. همه ی بت ها شکسته شدند و به غلغله و ولوله افتادند. از کعبه صدایی شنیده شد که می گفت: ای آل قریش! شما را مژده رسان و بیم دهنده ای آمد، عزت جاودانه و بهره ی بزرگتر با او است و او سرآمد پیامبران است. نیز در کتاب های آسمانی می بینیم که پس از او

عترتش، برترین مردمانند. مادام که از عترت او، شخصی در سرای این جهان راه می رود مردم از عذاب و بلائی آسمانی در امان اند. معاویه گفت: ای اباسحاق! عترت او کیست؟ کعب گفت: فرزندان فاطمه، معاویه تا این سخن را شنید رخ درهم کشید و لب گزید و شروع کرد با ریش خود بازی کند. کعب افزود: ما در کتاب های آسمانی، وصف دو فرزند دلبنده او را که به زودی شهید شوند نیز می یابیم، آن دو پسران عزیز فاطمه اند، آنها را بدترین مردم می کشند. معاویه پرسید چه کسی آنها را می کشد؟ گفت: [صفحه ۱۱۶] مردی از قریش. [۱۰۷] معاویه بلافاصله بلند شد و گفت: ما برخاستیم، اگر می خواهید شما نیز بلند شوید! [۱۰۸].

حدیث صحیفه ی آسمانی

عن أبی عبد الله الصادق علیه السلام قال: إن الله عزوجل أنزل علی نبیه کتابا قال أن یأتیہ الموت، فقال: یا محمد! هذا الكتاب وصیتک إلى النجیب من أهلک. فقال: و من النجیب من أهلی یا جبرئیل؟ فقال: عی بن أبی طالب. و کان علی الكتاب خواتیم من ذهب، فدفعه النبی إلى علی علیه السلام و أمره أن یفک خاتما منها و یعمل بما فیہ، ففک خاتما و عمل بما فیہ، ثم دفعه إلى

ابنه الحسن علیه السلام ففک خاتما و عمل بما فیہ، ثم دفعه إلى الحسين علیه السلام ففک خاتما فوجد فیہ: أن أخرج بقومک الی الشهاده، فلا شهاده لهم إلا معک، و اشتر نفسك لله عزوجل، ففعل، ثم دفعه الی علی بن الحسين علیه السلام ففک خاتما فوجد فیہ: أ صمت و الزم منزلك (و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین) [۱۰۹]، ففعل، ثم دفعه الی محمد بن علی علیه السلام ففک خاتما فوجد فیہ: حدث الناس و أفتهم و لاتخافن إلا الله، فإنه لا سبیل لأحد علیک، ثم دفعه إلى ففککت خاتما فوجدت فیہ: حدث الناس و أفتهم و انشر علوم أهل بیتک و صدق آبائک الصالحین و لاتخافن أحد إلا الله و أنت فی حرز و أمان، [صفحه ۱۱۷] ففعلت، ثم أدفعه إلى موسی بن جعفر، و كذلك یدفعه موسی إلى الذی من بعده، ثم كذلك أبدا إلى قیام المهدی علیه السلام. [۱۱۰].

از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «پیش از آن که مرگ به سراغ پیامبر بیاید، خدای عزوجل نوشته ای بر وی فرستاد و گفت: یا محمد، این نامه، وصیت تو است بر نجیب خاندانت. گفت: یا جبرئیل! نجیب خانواده ی من چه کسی است؟ گفت: یا علی بن ابی طالب. پیامبر آن نامه را که مهرهایی از طلا داشت، به علی علیه السلام داد و او فرمود، مهری از آن بگشاید و به آن چه که در آن نوشته شده، عمل کند. علی علیه السلام مهری را برداشت و به آن چه که در آن بود عمل کرد و سپس آن را به پسرش، حسن علیه السلام داد و او نیز مهری را گشود و به آن چه که در آن بود اقدام

کرد، سپس آن را به حسین علیه السلام داد و او هم مهری را باز کرد و دید که در آن نوشته شده است: «با قوم خود به سوی شهادت روانه شو که آنان را جز با تو، شهادتی نباشد و خود نیز جانت را به خدای عزوجل بفروش!» حسین نیز همان کرد و سپس آن نوشته را به علی بن الحسین علیه السلام داد و او نیز مهری را برگشود و دید که در آن نوشته شده است: «سکوت کن و در خانه ات بنشین، و پروردگارت را عبادت کن تا مرگ تو را دریابد» او نیز چنان کرد و پس از خود، آن را به محمد بن علی علیه السلام داد، او نیز مهری را باز کرد و دید که در آن نوشته است: «با مردم سخن بگوی، آنان را فتوا ده، و هرگز از کسی، جز خدا نترس که کس را چیرگی بر تو نرسد. او هم، چنان کرد و آن [صفحه ۱۱۸] را پس از خود به من سپرد و من مهری را باز کردم و دیدم که در آن نوشته شده است: «با مردم سخن بگوی، آنان را فتوا ده، دانش های خاندانت را منتشر ساز، نیای نیکوکاران را تصدیق و نایید کن و از کسی، جز خدا، نترس که تو در امن و امانی.» من هم چنین کردم و پس از خود، آن را به موسی بن جعفر دادم، همچنین او نیز آن را به امام بعد از خود، خواهد داد، و این، همواره ادامه خواهد داشت تا حضرت مهدی (عج) قیام کند. [صفحه ۱۲۳]

در مسیر شهادت

امتناع از بیعت

عن عبدالله بن منصور و كان

رضيعا لبعض ولد زيد بن علي، قال: سألت جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عليه السلام فقلت: حدثني عن مقتل ابن رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: حدثني أبي، قال لما حضرت معاوية الوفاة دعا ابنه يزيد فأجلسه بين يديه، فقال له: يا بني إني ذلت لك الرقاب الصعاب، و وطدت لك البلاد و جعلت الملك و ما فيه لك طعمه و إني أخشى عليك من ثلاثه نفر يخالفون عليك بجهدهم و هم: عبدالله بن عمر بن الخطاب و عبدالله بن الزبير و الحسين بن علي، فأما عبدالله بن عمر فهو معك فالزمه و لاتدعه. و اما عبدالله بن زبير فقطعه إن ظفرت به إربا إربا فإنه يجثوا لك يجثوا الأسد لفريسته و يواربك مواربه الثعلب للكلب. و أما الحسين فقد عرفت خطه من رسول الله و هو لحم رسول الله و دمه، و قد علمت لامحاله أن أهل العراق سيخرجونه إليهم ثم يخذلونه و يضيعونه، فإن ظفرت به فاعرف حقه و منزلته من رسول الله و التواخذه بفعله و مع فإن لنا به خلطه و رحما و إياك إن تناله بسوء أويرى منك مكروها. قال: فلما هلك معاوية و تولى الامر بعده يزيد، بعث عامله علي مدينه [صفحه ١٢٤] رسول الله صلى الله عليه وآله و هو عمه عتبه بن أبي سفيان [١١١] ، فقدم المدينه و عليها مروان بن الحكم و كان عامل معاوية. فأقامه عتبه من مكانه و جلس فيه، ليفذ فيه أمر يزيد، فهرب مروان فلم يقدر عليه. و بعث عتبه الى الحسين بن علي عليه السلام، فقال: إن أمير المؤمنين أمرك أن تباع له. فقال الحسين عليه السلام: يا عتبه قد علمت أنا أهل بيت الكرامه

و معدن الرساله و أعلام الحق الذي أودعه الله عزوجل قلوبنا و أبطق به ألسنتنا، فنطقت بإذن الله عزوجل و لقد سمعت جدى رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إن الخلافه محرمة على ولد أبى سفيان. و كيف أباع أهل بيت قد قال فيهم رسول الله صلى الله عليه وآله هذا.... [١١٢] .

از عبدالله بن منصور (که با برخی از فرزندان زید شهید، برادر رضایی بود) نقل است که: «به امام صادق علیه السلام گفتم: برای من از مقتل پسر رسول خدا صلى الله عليه وآله سخن بگوی گفت: پدرم از پدرش، امام سجاد علیه السلام، به من نقل کرد که: وقتی مرگ معاویه نزدیک شد، پسرش

یزید را فراخواند و پیش خود نشانده و به وی گفت: پسر من گردنکشان سرسخت را رام تو ساختم و ایالت ها را برای پذیرش حکومت تو مهیا کردم و حکومت را با همه ی امکاناتش طعمه ی تو ساختم. با این همه از سه کس می ترسم که با تمام تلاششان با تو مخالفت کنند و آنان عبارتند از: عبدالله، پسر عمر بن الخطاب، عبدالله، پسر زبیر و حسین، پسر علی. اما عبدالله، پسر عمو، در عمل با تو خواهد بود، پس در کنارش گیر و ترکش نکن و اما عبدالله پسر زبیر، اگر به وی چیره شدی قطعه قطعه اش کن که او چون شیری که بر شکار بجهد [صفحه ۱۲۵] بر تو خواهد جهید و مانند رفتار روباه با سگ، با تو مکر خواهد ورزید. و اما حسین، نسبت او را با رسول خدا می شناسی؛ او از گوشت و خون رسول خدا است و می دانی که ناگزیر، اهل عراق او را به سوی خود خواهند

کشاند، سپس دست از یاری او برکشیده و تباهاش خواهند ساخت. اگر بر او چیره شدی، حق و جایگاهش را نسبت به رسول خدا در خاطر داشته باش و او را با کارش مؤاخذه مکن. علاوه بر این ما را با او خویشی و نسبتی نیز هست، زنهار که به او بدی برسانی یا از تو ناروایی بیند! وقتی که معاویه مرد و پس از وی یزید، حکومت را به دست گرفت، کارگزار خود را که عمویش، عتبه بن ابی سفیان، بود به شهر مدینه گسیل داشت. کارگزار معاویه در مدینه، مروان بن حکم بود، عتبه به مدینه آمد و او را از مقامش برداشت و خود به جایش نشست تا دستور یزید را درباره ی وی اجرا کند اما مروان گریخت و او بر وی دست نیافت. عتب به پیش حسین بن علی علیه السلام مأمور فرستاد و او را فراخواند و گفت: امیر مؤمنان، دستور داده که با او بیعت کنی. حسین علیه السلام گفت: ای عتبه! می دانی که ما خاندان ارجمندی، معدن پیامبری و راهنمایان حق هستیم؛ حقی که خدای عزوجل در دل هایمان به ودیعت نهاده و زبان هایمان را با آن به سخن فراداشته و برگشوده است، اینک من به اذن خدای عزیز و جلیل سخن می گویم: به جانم سوگند، از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: «فرزندان ابوسفیان را خلافت حرام است» و من با خانواده ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی آن ها چنین گفته، چگونه بیعت کنم؟... [صفحه ۱۲۶]

خروج از مدینه

... فلما سمع عتبه ذلك دعا الكاتب و كتب: بسم الله الرحمن الرحيم، إلى عبدالله يزيد امير المؤمنين، من عتبه بن

أبي سفيان. أما بعد، فإن الحسين بن علي ليس يرى لك خلافة ولا بيعه، فأريك في أمره والسلام. فلما ورد الكتاب على يزيد كتب الجواب إلى عتبه: أما بعد، فإذا أتاك كتابي هذا فعجل علي بجوابه وبين لي في كتاب كل من في طاعتي أو خرج عنها وليكن مع الجواب رأس الحسين بن علي. فبلغ ذلك الحسين عليه السلام فهم بالخروج من أرض الحجاز إلى أرض العراق فلما أقبل الليل راح إلى مسجد النبي ليودع القبر، فلما وصل إلى القبر سطح له نور من القبر فعاد إلى موضعه، فلما كانت الليلة الثانية راح ليودع القبر، فقام يصلي فأطال، فنعس وهو ساجد، فجاء النبي وهو في منامه، فأخذ الحسين عليه السلام وضمه إلى صدره وجعل يقبل بين عينيه ويقول: بأبي أنت، كأني أراك مرملا بدمك بين عصابه من هذه الأمه، يرجون شفاعتي، ما لهم عبدالله من خلاق، يا بني إنك قادم، علي أبيك وأمك وأخيك وهم مشاقون إليك وإن لك في الجنة درجات لاتنالها إلا بالشهادة فاتتبه الحسين عليه السلام من نومه باكيا فأتى أهل بيته فأخبرهم بالرويا وودعهم وحمل أخواته على المحامل وابنته وابن أخيه القاسم بن الحسن بن علي عليه السلام ثم سار في أحد وعشرين رجلا من اصحابه وأهل بيته ومنهم أبو بكر بن علي ومحمد بن علي وعثمان بن علي والعباس بن علي وعبدالله بن مسلم بن عقيل وعلي بن الحسين الاكبر وعلي بن الحسين الاصغر.... [١١٣].

[صفحه ١٢٧] ... وقتی عتبه آن سخن را از حسین علیه السلام شنید، منشی را فراخواند و نامه ای نوشت:

به نام خداوند مهرآیین و مهرورز، به بنده ی خدا، یزید، امیر مؤمنان، از عتبه، پسر ابوسفیان. حسین بن علی هرگز خلافت و بیعتی را بر تو قائل نیست. نظرت درباره ی وی چیست؟ والسلام. هنگامی

که نامه به یزید رسید، در پاسخ به عتبه نوشت: آن گاه که نامه ی من به تو رسید، پاسخش را هر چه زودتر برایم بفرست. در نامه ات بر من روشن کن که چه کسی در فرمان من است و چه کسی از آن سرباز زده است، در ضمن، در کنار پاسخ نامه، باید سر حسین بن علی نیز باشد. این خبر به حسین علیه السلام رسید و بر آن شد که از سرزمین حجاز به سرزمین عراق روانه شود. وقتی که شب شد، به مسجد پیامبر رفت تا با قبر پیامبر، وداع کند. چون به قبر پیامبر رسید، نوری از قبر، بر او تابیدن گرفت و او از آن جا به منزلگاه خود برگشت. شب دوم که فرارسید، باز به مسجد آمد تا با مرقد پیامبر وداع کند، در آن جا به نمازی طولانی قامت بست و در حال سجده، چرتی زد. در خوابش، پیامبر را دید که به نزدش آمد و او را در آغوش کشید و به سینه اش چسباند و شروع به بوسیدن میان دو چشمش کرد و گفت: پدرم به قربانت، گویی تو را می بینم که به خونت آغشته شده ای آن هم در میان مردانی از این امت که شفاعت مرا امیدوارند اما پیش خدا آن ها را هرگز نصیبی نیست. پسر من تو به پیش پدر و مادر و برادرت می آیی و آنان مشتاق تو اند. تو را در بهشت درجاتی است که جز با شهادت

به آن ها نرسی. حسین علیه السلام در حالی که می گریست از خواب بیدار شد. پیش خاندانش رفت و خوابی را که دیده بود به آن ها بیان کرد و بدردشان گفت. خواهران و دخترش را، نیز پسر برادرش قاسم بن حسن بن علی را بر کجاوه ها نشانند، سپس با بیست و یک مرد از یاران و خاندانش به راه افتاد که [صفحه ۱۲۸] ابوبکر بن علی، محمد بن علی، عثمان بن علی، عباس بن علی، عبدالله بن مسلم بن عقیل، علی بن حسین اکبر و علی بن حسین اصغر از جمله ی آنان بودند... [۱۱۴].

می رود منزل به منزل، با شتاب

...وسمع عبدالله بن عمر بخروجه، فقدم راحلته و خرج خلفه مسرعا، فأدرکه فی بعض المنازل، فقال: این ترید یابن رسول الله؟ قال: العراق. قال: مهلا إرجع الی حرم جدک فأبی الحسین علیه السلام فلما رأى ابن عمر إباءه قال: یا أبا عبدالله أکشف لی عن الموضع الذی کان رسول الله یقبله

منك. فكشف الحسين عليه السلام عن سرتة، فقبلها ابن عمر ثلاثا و بكى، و قال: أستودعك الله يا أبا عبدالله فإنك مقتول في وجهك هذا. فسار الحسين عليه السلام و أصحابه الثعلبية ورد عليه رجل يقال له: بشر بن غالب، فقال: يا بن رسول الله، أخبرني عن قول الله عزوجل: (يوم ندعوا كل أناس بإمامهم) قال: أمام دعا إلى هدى فأجابوه إليه؛ و إمام دعا إلى ضلاله فأجابوه إليها، هؤلاء في الجنة و هؤلاء في النار، و هو قوله عزوجل: (فريق في [صفحة ١٢٩] الجنة و فريق في السعير). [١١٥].

ثم سار حتى نزل العذيب، فقال فيها قائله الظهيره ثم انتبه من نومه باكيا، فقال له ابنه: ما يبكيك يا أبة؟ فقال: يا بني، إنها ساعه لا تكذب الرؤيا

فيها، و انه عرض لي في منامي عارض فقال: تسرعون السير و المنايا تسير بكم إلى الجنة. ثم سار حتى نزل الرهيمة، فورد عليه رجل من أهل الكوفة، يكنى أباهرم، فقال: يا بن النبي، ما الذي أخرجك من المدينة؟ فقال: ويحك يا أباهرم، شتموا عرضي فصبرك و طلبوا مالي فصبرت و طلبوا دمي فهربت. و أيم الله ليقتلني، ثم ليلبسنيهم الله ذلا شاملا و سيفا قاطعا و ليسلطن عليهم من يذلهم.... [١١٦].

... عبدالله، پسر عمر، خروج او (امام حسين عليه السلام) را كه شنيد، سوار اسبش شد و به دنبالش او، به سرعت از مدينه بيرون رفت. او را در يكي از منزل ها يافت و گفت: يا بن رسول الله كجا مي خواهيد برويد؟ گفت: عراق. گفت: لختي درنگ كن! به حرم جدت برگرد. حسين عليه السلام از سخن او سرپيچيد. پسر عمر كه چنين ديد، گفت: يا ابا عبدالله، جايي از بدنت را كه رسول خدا صلى الله عليه و آله مي بوسيد، به من بنمايان حسين عليه السلام ناف خود را نشان داد و پسر عمر سه بار آن جا را بوسيد و گريه كرد و گفت: يا ابا عبدالله تو را به خدا مي سپارم كه در همين راهي كه پيش رو داري، كشته خواهي شد. حسين عليه السلام و يارانش راه سپردند، به منزل ثعلبيه كه رسيدند، مردى كه او را «بشير بن غالب» مي گفتند، به حضرت امام حسين عليه السلام رسيد و گفت: يا بن رسول الله، مرا [صفحه ١٣٠] از سخن خدا كه گويد: «در آن روز [روز رستاخيز] هر

گروهی را با امامشان، فرامی خوانیم»، آگاه ساز. گفت: [امام، یا] امامی است که به هدایت می خواند و گروهی از او می پذیرند و [یا] امامی است که

به گمراهی فرامی خواند و گروهی هم از وی می پذیرند، آنان در بهشت و اینان در دوزخند چنان که خدا گوید: «گروهی در بهشت و گروهی در دوزخند.» حسین، به راه افتاد، تا در منزل عذیب فروآمد، در آن جا خواب نیمروزی کرد و گریان، بیدار شد. پرسش به او گفت: پدرجان، چرا گریه می کنی؟ گفت: پسرم اینک ساعتی است که رؤیا در آن، دروغ نمی آید، در خوابم پدیده ای برایم پیدا شد و گفت: «شتابان می روید و مرگ شما را به سوی بهشت می کشاند.» حسین، راه را ادامه داد و در منزل رهمیه فرود آمد. در آن جا مردی از اهل کوفه که کنیه اش «ابوهرم» بود به او وارد شد و گفت: ای پسر پیامبر، به چه انگیزه ای از مدینه بیرون آمدی؟ گفت: وای بر تو ای اباهرم! آبرویم را به ناسزا گرفتند، صبر نمودم؛ خواستند دارایی ام را تاراج کنند، بردباری پیشه ساختم و می خواستند خونم را هم بریزند، من هم فرار کردم. سوگند به خدا، که اینان مرا، بی گمان خواهند کشت و پس از آن، خدا لباس سر تا پا خواری، بر آن ها خواهد پوشاند و شمشیر برنده ای، بر آن ها چیره ساخت و البته کسی را بر آن ها، مسلط گرداند که خوارشان دارد....

امام حسین با یارانش سخن می گوید

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: خرج الحسين بن علي عليه السلام على أصحابه فقال: أنها الناس أن الله ذكره ما خلق العباد إلا ليعرفوه فإذا عرفوه عبده فإذا عبده [صفحه ۱۳۱] استغنوا بعبادته عن عباده من سواه، فقال له رجل: يابن رسول الله بأبي أنت و أمي فما معرفه الله؟ قال: معرفه أهل كل زمان إمامه الذي يجب عليهم طاعته. قال مصنف هذا الكتاب: يعني بذلك أن يعلم أهل

كل زمان أن الله الذي لا يخليهم في كل زمان عن أمم معصوم، فمن عبد ربا لم يقم لهم الحجة فأنما عبد غير الله عزوجل. [۱۱۷].

از امام صادق علیه السلام نقل است که: حسین بن علی علیه السلام، به پیش یارانش آمد و گفت: ای مردم! خدای - جل ذکرة - بندگانش را نیافرید، مگر برای این که او را بشناسند و آن گاه که او را شناختند، عبادتش کنند و آن گاه که او را عبادت کردند، با عبادت او، از عبادت هر که جز او، بی نیاز شوند در این حال، مردی به او گفت: پدر و مادرم فدایت، یابن رسول الله، شناخت خدا چیست؟ گفت: به این که مردمان هر عصری، امام خویش را - که خدا طاعتش را بر آنان، واجب کرده است - بشناسند. «شیخ صدوق در ذیل حدیث می نویسد: منظور امام، این است که مردمان هر عصری بدانند که خدا، همان کسی است که آن ها را در هیچ عصر و زمانی بدون امام معصوم، نمی گذارد. در نتیجه، هر کس خدایی را عبادت کند که حجت خویش را بر مردم به پا نداشته است (خدایی که رهبری معصوم بر مردم، معین نکرده است)، در حقیقت، غیر خدا را عبادت کرده است. [۱۱۸]. [صفحه ۱۳۲]

روایاتی با حر بن یزید ریاحی

قال: و بلغ عبیدالله بن زیاد الخبر و أن الحسین قد نزل الرهيمه، فأسرى إليه الحر بن یزید فی ألف فارس، قال الحر: فلما خرجت من منزلی متوجها نحو الحسين، نودیت ثلاثا: یا حر أبشر بالجنه فالتفت فلم أر أحدا، فقلت: ثكلت الحر أمه یخرج الی قتال ابن رسول الله و یبشر بالجنه! فصلی بالفریقین جمیعا. فلما سلم و ثب الحر

بن یزید فقال: السلام علیک یابن رسول الله و رحمه الله و برکاته، فقال الحسين علیه السلام و علیک السلام، من أنت یا عبدالله؟ فقال: أنا الحر بن یزید. فقال: یا حر أعلینا أم لنا؟ فقال الحر: والله یابن رسول الله، لقد بعثت لقتالک و أعوذ بالله أن أحشر من قبری و ناصیتی مشدوده إلی رجلی و یدی مغلوله إلی أكب علی حر وجهی فی النار. یابن رسول الله این تذهب؟ إرجع حرم جدک، فإنک مقتول. فقال الحسين علیه السلام: سأمضی فما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما و و اسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مشورا و خالف مجرمافان مت لم أندم و ان عشت لم ألم کفی بک ذلا أن تموت و ترغما [۱۱۹].

[صفحه ۱۳۳] امام سجاد علیه السلام در ادامه می گوید: «خبر به ابن زیاد رسید که حسین، در رهیمة فرود آمده است. پس حر بن یزید را با هزار سواره به سوی او گسیل داشت. حر گوید: «آن گاه که از خانه ام، رو به سوی حسین، خارج شدم، سه بار بر من ندا شد: ای حر، بهشت مژده ات باد! هر چه نگاه کردم کسی را ندیدم، با خود گفتم: مادر حر به عزایش نشیناد که برای جنگ با پسر رسول خدا می رود و به بهشت، بشارتش می دهند!»

. حر [با سپاهش] هنگام ظهر، به حسین علیه السلام رسید، حسین علیه السلام پسرش را فرمود تا اذان و اقامه گفت و حسین علیه السلام برخاست و برای هر دو گروه، نماز جماعت خواند. تا سلام نماز را گفت، حر بن یزید پیش آمد و گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، ای پسر رسول خدا! حسین علیه السلام گفت: و علیک السلام، ای بنده ی

خدا تو کیستی؟ پاسخ داد: من حر بن یزیدم. گفت: ای حر آیا بر مایی یا با ما؟ حر گفت: یابن رسول الله به خدا من به جنگ تو فرستاده شده ام اما من، از این که پایم بسته به موی سرم و دستانم زنجیر شده به گردنم، از قبرم برآیم و با رو به آتش سوزناک دوزخ انداخته شده به خدا پناه می برم. یابن رسول الله، کجا می روی؟ به حرم جدت باز گرد که تو را خواهند کشت. حسین علیه السلام گفت: می روم کشته شوم، این بر جوانمرد عار نیست گر هدف، حق باشد و رزمنده، تسلیم خدانیک مردان را حمایت تا کنم با جان و دل فارق از اغیارم و راهم ز گمراهان، جداگر بمانم سربلندم و بر بمیرم باک نیست بر تو بس این ننگ، خواهی مرد اما بی هوا [صفحه ۱۳۴]

در منزل قطقطانہ

ثم سار الحسين عليه السلام حتى نزل القطقطانة، فنظر إلى فسطاط مضروب، فقال: لمن هذا الفسطاط؟ فقيل: لعبيد الله بن الحر الجعفي فأرسل إليه الحسين عليه السلام فقال: أيها الرجل، انك مذنب خاطيء و ان آخذك بما أنت صانع ان لم تتب إلى الله تبارك و تعالی في ساعتك هذه فتصروني و يكون جدی شفیعیك بین یدی الله تبارك و تعالی. فقال: یابن رسول الله، والله لو

نصرتک لکنت اول مقتول بین یدیک، ولکن هذا فرسی خذه الیک، فوالله ما رکبته قط و أنا أروم
شیئا إلا بلغته، و لا أراذنی أحد إلا نجوت علیه، فدونک فخذہ. فأعرض عنه الحسین علیه السلام
بوجهه، ثم قال: لا حاجة لنا فیک و لا فی فرسک، (و ما کنت متخذ المضلین عضدا) [۱۲۰] ولکن
فر، فلا لنا و لاعلینا، فإنه من سمع واعیتنا

أهل بیت ثم لم یجبنا، کبه الله علی وجهه فی نار جهنم.... [۱۲۱].

امام حسین علیه السلام رفت تا در منزل قطقطانه فرود آمد. در آن جا چادری برافراشته دید و
پرسید: این چادر از آن کیست؟ گفته شد: عبیدالله بن حر جعفی را است. حسین علیه السلام کس
به نزدش فرستاد تا آمد و به او گفت: ای مرد! همین الان، به سوی خدای تبارک و تعالی برگرد و مرا
یاری کن تا جد من، در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی، شفیع تو باشد؛ اگر چنین نکنی، گنهکار و
خطاپیشه خواهی بود. و خدای عزیز و جلیل تو را به آن چه می کنی، مؤاخذه خواهد کرد. [صفحه
۱۳۵] او گفت: ای پسر رسول خدا، به خدا اگر یاریت کنم، نخستین کس خواهم بود که پیش
رویت کشته می شود، اما تو به این اسبم بسنده کن و آن را برای خود بردار؛ که سوگند به خدا با این
اسب، هر چه را که دنبال کرده ام، گرفته ام و از دست هر که مرا قصد کرده، گریخته ام. این اسب
من، آن را بگیر! حسین علیه السلام از او روی برگرداند و گفت: مرا بر تو براسبت نیازی نیست و
من کسی نباشم که گمراهان از یار و یاور گیرم. اما تو از این جا بگریز، نه با ما باش و نه بر ما، که
هر کس دادخواهی ما اهل بیت را بشنود و پاسخمان ندهد، خدا وی را به رودر آتش دوزخ
اندازد....

در منزل قصر بنی مقاتل

عن عمرو بن قیس المشرقی قال: دخلت علی الحسین علیه السلام أنا و ابن عم لی و هو فی قصر
بنی مقاتل، فسلمنا علیه فقال له ابن عمی:

يا أبا عبدالله هذا الذي أرى خضاب أو شعرک؟ فقال: خضاب و الشيب إينا بنی هاشم يعجل، ثم أقبل علينا فقال: جئتما لنصرتی؟ فقلت: إني رجل كبير السن، كثير الدين، كثير العيال و فی یدی بضائع للناس و لا أدري ما يكون و أكره أن أضيع أمانتی. و قال له ابن عمی مثل ذلك، قال لنا: فانطلقا، تسمعالی و اعیه و لاتریالی سوادا فإنه من سمع و اعیتنا أو رأی سوادنا فلم یجبنا و لم یغشنا كان حقا على الله عزوجل أن یکبه على منخریه فی النار. [۱۲۲].

از عمر و پسر قیس مشرقی نقل است که: «من و پسر عمویم در منزل «قصر [صفحه ۱۳۶] بنی مقاتل»، بر حسین علیه السلام وارد شدیم، پس از سلام، پسر عموی من به او گفت: یا ابا عبدالله این که می بینیم رنگ خضاب است یا مویتان؟ گفت: خضاب است، پیری ما بنی هاشم را زود درمی یابد. سپس رو به ما کرد و گفت: برای یاریم آمده اید؟ گفتم: من مردی بزرگسال، بسیار بدهکار و عیال وارم و سرمایه هایی از مردم نیز در دستم است [و اگر با شما بیایم] نمی دانم که چه پیش خواهد آمد و نمی خواهم امانتداری خویش را تباه سازم. پسر عمویم نیز همین سخن را با او گفت. او به ما گفت: پس راه خود در پیش گیرید و بروید تا آن جا که از من هیچ ندایی برای دادخواهی نشنوید و هیچ اثری از ما نبینید، زیرا هر که دادخواهی ما را بشنود یا سایه و سیاهی ما را از دور ببیند، اما ما را در نیابد و به فریادمان نرسد، بر خدای عزوجل است که وی را به رو، در آتش دوزخ

اندازد.

ورود به کربلا

ثم سار حتی نزل کربلاء، فقال: ای موضع هذا؟ فقيل: هذا کربلاء یابن رسول الله. فقال: هذا والله یوم کرب و بلاء و هذا الموضع الذی یهراق فیہ دماؤنا و یباح فیہ حریمنا. فأقبل عبیدالله بن زیاد بعسکره حتی عسکر بالنخيله و بعث إلى الحسين علیه السلام رجلا یقال له عمر بن سعد قائده فی أربعه آلاف فارس و أقبل عبدالله بن الحصین التمیمی فی ألف فارس، یتبعه شبت بن ربعی فی

ألف فارس و محمد بن الأشعث بن قيس الكندي أيضا في ألف فارس و كتب لعمر بن سعد علي الناس و أمرهم أن يسمعوا له و يطيعوه. [صفحه ۱۳۷] فبلغ عبيدالله بن زياد أن عمر بن سعد يسامر الحسين و يحدثه و يكره قتاله، فوجه إليه شمر بن ذي الجوشن في أربعة آلاف فارس و كتب إلى عمر بن سعد: إذا أتاك كتابي هذا، فلا تمهلن الحسين بن علي و خذ بكظمه و حل بين الماء و بينه كما حيل بين عيمان و بين الماء يوم الدار. [۱۲۳] .

امام سجاد عليه السلام در ادامه ی حدیث پیشین می گوید: «امام حسین علیه السلام به راهش ادامه داد تا در کربلا فرود آمد. در آن جا پرسید: این جا کجاست؟ گفته شد: ای پسر رسول خدا، اینجا کربلا است. گفت: به خدا امروز روز اندوه و بلاست و این جا همان جایی است که خون ما در آن، ریخته شود و حریمان هتک گردد. عبيدالله بن زياد با سپاهش از کوفه بیرون آمد تا در نخلیه، اردو زد و مردی را که به وی «عمر بن سعد» گفته می شد با چهار هزار سواره به سوی حسین علیه السلام گسیل داشت.» (عبدالله بن الحصین تمیمی) نیز با هزار

سوار، جلورفت و «شبت بن ربعی» و «محمد بن الأشعث بن قيس كندی» هر یک هزار سوار پشت سر او حرکت کردند. ابن زياد، به عمر بن سعد حکم نوشت و او را امیر مردم ساخت و آنان را فرمان داد که از او فرمان برند و مطیع وی باشند. به عبيدالله بن زياد خبر رسید که عمر بن سعد، شب ها با حسین می نشیند و سخن می گوید و جنگ با او را دوست نمی دارد. عبيدالله، شمر بن ذي الجوشن را با چهار هزار سواره به سوی عمر بن سعد فرستاد و به او چنین نوشت: وقتی که نامه ی من به تو رسید، بر حسین بن علي عليه السلام هرگز مهلتی مده، گلویش را ب فشار و میان او [صفحه ۱۳۸] و آب فاصله بینداز هم چنان که در «یوم الدار» [۱۲۴] .

میان عثمان و آب، فاصله انداختند.

شب عاشورا

فلما وصل الكتاب إلى عمر بن سعد، أمر مناديه فنادى: إنا قد أجلنا حسيناً وأصحابه يومهم و ليلتهم، فشق ذلك على الحسين عليه السلام و على أصحابه، فقام الحسين عليه السلام فى أصحابه خطيباً، فقال: اللهم إني لأعرف أهل بيت أبر و لأزكى و لأطهر من أهل بيتي، و لأصحابا هم خير من أصحابي. و قد نزل بي ما قد ترون و أنتم فى حل من بيعتى، ليست لى فى أعناقكم بيعه و لا لى عليكم ذمه و هذا الليل قد غشيكم فاتخذة جملاً و تفرقوا فى سواده، فإن القوم إنما يطلبونى و لو ظفروا بي لذهلوا عن طلب غيرى. فقام إليه عبدالله بن مسلم بن عقيل بن أبى طالب، فقال: يابن رسول الله ماذا يقول لنا الناس إن خذلنا شيخنا و كبيرنا و سيدنا و ابن سيد

الأعمام و ابن نبينا سيد الأنبياء، لم نضرب معه بسيف و لم تقاتل معه برمح؟! لا والله أو نرد موردك و تجعل أنفسنا دون نفسك و دماءنا دون دمك، فإذا نحن فعلنا ذلك فقد قضينا ما علينا و خرجنا مما لزمنا. و قام إليه رجل يقال له زهير بن القين البجلي، فقال: يابن رسول الله وددت أنى قتلت ثم نشرت، ثم قتلت، ثم نشرت، ثم قتلت ثم نشرت فيك و فى الذين معك ما قتله و أن الله دفع بي عنكم أهل البيت. فقال: له و لأصحابه: جزيتم خيراً. [صفحة ۱۳۹] ثم أن الحسين عليه السلام أمر بحقيقه فحضرت حول عسكره شبه الخندق، و أمر فحشيت حطبا و أرسل علينا ابنه فى ثلاثين فارسا و عشرين راجلاً ليسقوا الماء و هم على وجل شديد. و أنشأ الحسين عليه السلام يقول: يا دهر أف لك من خليل كم لك فى الإشراق و الأصيل من طالب و صاحب قتيل و الدهر لا يفتح بالبديل و إنما الأمر إلى الجليل و كل حى سالك سبيلى ثم قال لأصحابه: قوموا فاشربوا الماء يكن آخر زادكم و توضعوا و اغتسلوا و اغسلوا ثيابكم لتكون أكفانكم.... [۱۲۵].

وقتی که نامه ی ابن زیاد به عمر بن سعد رسید، جارچی خود را فرمان داد تا بانگ زند: ما حسین و یارانش را امروز و امشب شان، مهلت دادیم. این سخن بر حسین علیه السلام و یارانش گران آمد، حسین علیه السلام برخاست و در میان یارانش، سخنانی ایراد کرد و گفت: بار پروردگارا من خاندانی نیکوکارتر، پاک تر و بی ریاتر از خاندانم و یارانی نیک تر از یارانم، نمی شناسم. شما می بینید که بر من چه آمده است. اینک از قید بیعت من آزادید مرا بر گردن شما، بیعتی و

شما را بر من پیمانی نیست و اکنون، شب شما را در بر گرفته است از خلوت آن بهره گیرید و در سیاهی شب پراکنده شوید که این گروه، تنها مرا می جویند و اگر بر من چیره گردند از جستجوی دیگران دست بر می دارند. «عبدالله پسر مسلم بن عقیل» برخاست و گفت: یابن رسول الله، ما اگر پیر، بزرگ، سرور خویش، پسر عموی بزرگ خود و فرزند پیامبرمان، آن سرآمد [صفحه ۱۴۰] پیامبران را تنها بگذاریم و در کنارش شمشیری نزنیم و به همراهش، با نیزه ای نجنگیم مردم به ما چه خواهند گفت؟ نه، به خدا ما تو را تنها نمی گذاریم تا در سرانجام تو در آییم و جان و خون خود را فدای جان و خود تو سازیم هرگاه که چنین کردیم، آن گاه است که رسالت خود را انجام داده و از پیمانی که برماست، سرفراز بیرون آمده ایم. مردی که به او «زهیر بن قین بجلی» گفته می شد، به پا خاست و گفت: ای پسر رسول خدا! دوست داشتم در راه تو و آنان که با تو کشته می شدم، سپس زنده می شدم و باز کشته می شدم و دوباره زنده می شدم و کشته می شدم و صدبار کشته می شدم تا خدا به وسیله ی من از شما، اهل بیت، دفاع می کرد. امام حسین علیه السلام به او و یارانش گفت: خدا شما را پاداش نیک دهد! امام حسین علیه السلام، سپس امر فرمود، کندک کوچکی شبیه خندق، در گرد سپاهش بکنند و آن را از هیزم پر کنند. و پسرش، علی را با سی سواره و بیست پیاده - که سخت، بیمناک بودند - فرستاد تا آب بیاورند. در آن حال، امام حسین علیه السلام این

اشعار را ترنم می کرد:- اف بر تو ای روزگار، ای یار بی وفا! چه بسیار خواهان و دوستدارانت را، شب و روز می کشی و هرگز به این خون خواری پایان نمی دهی. - کارها همگی، تنها به دست خدا است. هر زنده ای، چون من، به سوی مرگ می رود. امام حسین علیه السلام سپس به یارانش گفت: برخیزید و از این آب (آبی که در آن شب، برخی از یاران به فرماندهی علی اکبر از فرات آورده بودند) بخورید تا آخرین توشه و بهره ی شما از این جهان باشد و وضو سازید و غسل کنید و لباس هایتان را بشوید که کفن های شما خواهد بود. [صفحه ۱۴۱]

در صبح عاشورا

ثم صلى بهم الفجر و عبأهم تعبئه الحرب و أمر بحفيره التي حول عسكره فأضرمت بالنار ليقاتل القوم من وجه واحد. و أقبل رجل من عسكر عمر بن سعد على فرس له، يقال له: ابن أبي جويريه المزني، فلما نظر إلى النار تتقد صفق بيده و نادى: يا حسين و اصحاب الحسين عليه السلام! أبشروا بالنار، فقد تعجلتموها في الدنيا! فقال الحسين عليه السلام: من الرجل؟ فقيل: ابن أبي جويريه المزني، فقال الحسين عليه السلام: اللهم أذقه عذاب النار في الدنيا. فنفر به فرسه و إلقاه في تلك النار فاحترق. ثم برز من عسكر عمر بن سعد رجل آخر، يقال له: تميم بن حصين الفزاري، فنادى: يا حسين و يا أصحاب الحسين، أما ترون إلى ماء الفرات يلوح كأنه بطون الحيات؟ [١٢٦] والله لا ذقتم منه قطره منه قطره حتى تذوقوا الموت جزعا. فقال الحسين عليه السلام: من الرجل؟ فقيل: تميم بن حصين. فقال الحسين عليه السلام: هذا و أبوه من أهل النار، اللهم اقتل هذا عطشا في هذا اليوم. قال: فخنقه العطش حتى سقط

عن فرسه، فوطئته الخيل بسنابكها فمات. ثم أقبل رجل آخر من عسكر عمر بن سعد، يقال له: محمد بن الأشعث بن قيس الكندي، فقال: يا حسن بن فاطمه، أيه حرمه لك من رسول الله ليست لغيرك؟ قتلا الحسين عليه السلام هذه الآية (ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و [صفحه ١٤٢] آل عمران على العالمين. ذريه بعضها من بعض) [١٢٧] ثم قال: والله إن محمدا لمن آل ابراهيم و ان العتره الهاديه لمن آل محمد. من الرجل؟ قيل: محمد بن الأشعث بن قيس الكندي، فرفع الحسين عليه السلام رأسه إلى السماء فقال: اللهم أر محمد بن الأشعث ذلا في هذا اليوم، لا تعزه بعد هذا اليوم أبدا. فعرض له عارض فخرج من العسكر يتبرز، فسلط الله عليه عقربا فلدغته، فمات بادى العوره.... [١٢٨].

امام حسين عليه السلام نماز صبح را با يارانش خواند و آنان را برای جنگ آماده ساخت و دستور داد، به خندقی که گرد سپاهش بود، آتش انداختند، تا با گروه مخاصم از یک جهت بجنگد. مردی که به وی «ابن ابی جویریه ی مزنی» می گفتند، سوار بر اسب، از سپاه عمر سعد پیش تاخت. وقتی چشمش به آتش شعله ور افتاد، دست بردستش زد و فریاد کشید: ای حسین! و ای یاران حسین!

آتش دوزخ مژده باد شما را که در این جهان به سوی آن شتافته اید! حسین علیه السلام پرسید: این مرد کیست؟ گفته شد: پسر ابو جویره ی مزنی است. حسین علیه السلام گفت: بار پروردگارا، عذاب آتش را در این دنیا به وی بچشان! چیزی نگذشت که اسبش رم کرد و او را در آتش خندق انداخت و بسوخت. سپس مردی دیگر که او را «تمیم بن حصین

فزاری» می نامیدند از سپاه عمر سعد، نمایان شد و فریاد زد: ای حسین! ای یاران حسین! آیا آب فرات را نمی بینید [صفحه ۱۴۳] که چون شکم مارها - یا ماهیان [۱۲۹] - موج می زند و می درخشند، به خدا که قطره ای از آن نخواهید چشید تا طعم مرگ را با زاری چشیده باشید. حسین علیه السلام پرسید: این مرد کیست؟ گفته شد: تمیم بن حصین. حسین گفت: این مرد و پدرش هر دو از اهل دوزخند. خدایا همین امروز این مرد را تشنه کام بکش! چیزی نگذشت که عطش، گلوی او را فشرده تا از اسبش به زیر آمد و اسب های سپاهیان با سم هاشان لگدمالش کردند تا مرد. سپس مردی دیگر از سپاه عمر سعد که او را محمد پسر اشعث بن قیس کنندی می گفتند، پیش تاخت و گفت: ای حسین، پسر فاطمه! تو را از رسول خدا چه حرمتی است که دیگران را نیست؟ امام حسین علیه السلام در پاسخ، این آیه را تلاوت کرد: «به یقین، خدا آدم و نوح، و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داده است. فرزندان که بعضی از آنان [از نسل] برخی دیگرند.» [۱۳۰]، سپس گفت: به خدا، محمد صلی الله علیه و آله از خاندان ابراهیم است و عترت هدایتگر از آل محمدند. این مرد کیست؟ گفته شد: محمد پسر اشعث بن قیس کنندی است. امام حسین علیه السلام سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا، همین امروز به محمد بن اشعث، ذلتی نشان ده که پس از آن هرگز روی عزت نبیند. چندی نگذشت که حالتی بر او عارض شد که برای قضای حاجت از سپاه بیرون رفت. در این

حال، خدا کژدمی را بر او چیره ساخت که او را گزید و او در حالی که شرمگاهش هویدا بود، مرده شد. [صفحه ۱۴۴]

سخنی از بریر بن خضیر همدانی

فبلغ العطش من الحسين عليه السلام و أصحابه، فدخل عليه رجل من شيعته يقال له: برير بن خضير الهمداني - قال إبراهيم بن عبدالله راوى الحديث: هو خال أبى إسحاق الهمداني - فقال: يا بن رسول الله أتأذن لى فأخرج إليهم فأكلهمهم؟ فأذن له فخرج إليهم، فقال: يا معشر الناس، إن الله عزوجل بعث محمداً بالحق بشيراً و نذيراً و داعياً الله بأذنه و سراجاً منيراً و هذا ماء الفرات تقع فيه خنازير السواد و كلابها، و قد حيل بينه و بين ابنه. فقالوا: يا برير أكثرت الكلام فاكفف، فوالله ليعطش الحسين كما عطش من كان قبله. فقال الحسين عليه السلام أقعد يا برير.... [۱۳۱].

تشنگی بر حسین علیه السلام و یارانش غلبه یافت. مردی از پیروانش که او را بریر بن خضیر همدانی می نامیدند، [۱۳۲] به نزدش آمد و گفت: یا بن رسول الله، آیا به من اجازه می دهی به نزد آن ها روم و با آنان سخن بگویم؟ امام حسین، اجازه داد و او به سوی آن ها رفت و گفت، ای مردم! به راستی خدای عزوجل، محمد بر حق برانگیخت تا مژده رسان و بیم دهنده و به سوی خدا، به اذن او، فراخواننده و چراغی تابناک، باشد. این آب فرات است که خوک ها و سگان بادیه نشینان در آن غوطه می خورند اما میان آن و پسر پیامبر مانع شده اند. سپاهان یزید گفتند: ای بریر سخن به دراز گفתי، بس کن، سوگند به خدا که حسین باید تشنگی بچشد همان طور که تشنگی چشید، آن کس که پیش از او بود.

[133] امام حسین علیه السلام رو به بریر کرد و گفت: بریر، بنشین!... [صفحه ۱۴۵]

امام حسین اتمام حجت می کند

ثم وثب الحسين عليه السلام متوكئا على سيفه، فنادى بأعلى صوته، فقال: أنشدكم الله، هل تعرفوني؟ قالوا: نعم، أنت ابن رسول الله و سبطه. قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن جدى رسول الله؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن أمى فاطمه بنت محمد صلى الله عليه و آله؟ قالوا: اللهم نعم. قال أنشدكم الله هل تعلمون أن أبى على بن أبى طالب؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن جدتى خديجة بنت خويلد، أول نساء هذه الأمة إسلاما؟ قالوا:

اللهم نعم. قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن سيد الشهداء حمزه عم أبي؟ قالوا: اللهم نعم، قال: فأنشدكم الله هل تعلمون أن جعفر الطيار في الجنة عمي؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فأنشدكم الله هل تعلمون أن هذا سيف رسول الله و أنا متقلده؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فأنشدكم الله هل تعلمون أن هذه عمامه رسول الله أنا لابسها؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فأنشدكم الله هل تعلمون أن عليا كان أولهم إسلاما و أعلمهم علما و أعظمهم حلما و أنه ولي كل مؤمن و مؤمنه؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فبم تستحلون دمي و أبي الذائد عن الحوض غدا، يزود عنه رجالا كما يذاد البعير الصادي عن الماء، و لواء الحمد في يدي جدى يوم القيامة؟ قالوا: قد علمنا ذلك كله و نحن غير تاركيك حتى تذوق الموت عطشا. فأخذ الحسين عليه السلام بطرف لحيته و هو يومئذ ابن سبع و خمسين سنة، ثم قال: أشتد غضب الله على اليهود حين قالوا: عزيز ابن الله. و اشتد غضب الله على النصارى حين قالوا:

المسيح ابن الله. و اشتد غضب الله على المجوس حين عبدوا النار من دون الله. و اشتد غضب الله على قوم قتلوا نبيهم. و اشتد غضب الله على هذه [صفحه ١٤٦] العصابة الذين يريدون قتل ابن نبيهم.... [١٣٤].

سپس امام حسين عليه السلام در حالى كه بر شمشيرش تكيه کرده بود، برخاست و با صداى بلند ندا در داد و گفت: شما را به خدا آيا مرا مى شناسيد؟ گفتند: آرى تو پسر رسول خدا و سبط اويى. گفت: شما را به خدا، آيا مى دانيد كه مادرم، فاطمه دختر محمد صلى الله عليه و آله است؟ آرى به خدا، گفت: شما را به خدا آيا مى دانيد كه پدرم، على بن ابى طالب است؟ گفتند: آرى به خدا. گفت: شما را به خدا، آيا مى دانيد كه خديجه دختر خويلد، نخستين زن از زنان اين امت، كه اسلام آورد، مادر بزرگ من است؟ گفتند: آرى به خدا، گفت: شما را به خدا، آيا مى دانيد كه حمزه ي سيدالشهداء، عموى پدر من است؟ گفتند: آرى به خدا. گفت: شما را به خدا، آيا مى دانيد كه جعفر طيار، (پرواز كننده در بهشت) عموى من است؟ گفتند: آرى به خدا. گفت: شما را به خدا، آيا مى دانيد، اين شمشيرى كه من به كمر بسته ام، شمشير رسول خدا است؟ گفتند: آرى به خدا.

گفت: شما را به خدا، آیا می دانید این عمامه ای که من بر سر نهاده ام، عمامه ی رسول خدا است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا، آیا می دانید که پدرم در اسلام، نخستین و در دانش، داناترین، و در خویشتن داری، بزرگ ترین مردم است و همانا او، هر مرد و زن مؤمن را مولا است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: با این که می دانید پدرم، فردا (روز رستاخیز) سرچشمه دار حوض کوثر است، برخی از مردمان را از آن خواهد راند آن چنان که شتر تشنه را از آب می رانند، و با این که می دانید در روز رستاخیز «لوی حمد» [صفحه ۱۴۷] در دست جدم خواهد بود، پس برای چه خونم را حلال می کنید؟ گفتند: این همه را می دانیم اما، باز از تو دست برداریم تا از تشنگی، طعم مرگ را بچشی. امام حسین علیه السلام که در آن روز، پنجاه و هفت سال را پشت سر نهاده بود، دستی بر محاسنش کشید و سپس گفت: خشم خدا بر یهود، هنگامی سخت گشت که گفتند «عزیر، پسر خدا است» و خشم خدا بر مسیحیان، وقتی دشوار گشت که گفتند: «مسیح، پسر خدا است». و خشم خدا بر مجوسان زمانی فزونی گرفت که به جای خدا، آتش را پر سیدند. و خشم خدا بر هر امتی وقتی سخت شد که پیامبرشان را کشتند. خشم خدا اینک بر این گروه از مردان، که می خواهند پسر پیامبرشان را بکشند، شدت یافته است....

توبه ی حربن یزید ریاحی

قال: فضرِبَ الحر بن یزید فرسه و جاز عسکر عمر بن سعد إلی عسکر الحسین علیه السلام واضعاً یدیه علی رأسه و هو یقول: اللهم إلیک أنیب فتب علی، فقد أرعبت قلوب أولیائک و أولاد نبیک. یابن رسول الله هل لی من توبه؟ قال: نعم تاب الله علیک. قال: یابن رسول الله، أتأذن لی فأقاتل عنک؟ فأذن له، فبرز و هو یقول: أضرب فی أعناقکم بالسیف عن خیر من حل بلاد الخیف فقتل منهم ثمانیه عشر رجلاً، ثم قتل، فأتاه الحسین علیه السلام و دمه یشخب، فقال: بخ بخ یا حر، أنت حر کما سمیت فی الدنیا و الآخرة، ثم أنشأ الحسین علیه السلام یقول: [صفحه ۱۴۸] نعم الحر بنی ریاح و نعم الحر مختلف الرماح و نعم الحر إذا نادى حسیناً فجداد بنفسه عند الصباح [۱۳۵].

حر بن یزید بر اسبش نهیب زد و رو به سپاه حسین علیه السلام، از سپاه عمر سعد گذشت و در حالی که دستش را بر سرش نهاده بود، می گفت: پروردگارا به سوی تو برگشتم، توبه ی مرا پذیر که در دل دو ستانت و فرزندان پیامبرت، وحشت انداختم. یابن رسول الله! آیا مرا توبتی تواند بود؟ گفت: آری، خدا تو را می پذیرد. گفت: یابن رسول الله، آیا به من رخصت می دهی که در دفاع از تو بجنگم؟ حسین علیه السلام او را رخصت داد و او به آوردگاه تاخت در حالی که می گفت: - با شمشیرم گردنتان را می زنم، به جانبداری از برترین کسی که تا حال در شهرهای عراق فرود آمده است. حر، هیجده مرد از آن ها را کشت و خود نیز کشته شد هنوز خونش در جریان بود که حسین علیه السلام به او رسید و گفت: به به! ای آزادمرد! توبه راستی، چنان که نامیده شده ای، در دو جهان آزادمردی، سپس حسین علیه السلام رثایی در حق او سرود و گفت: - چه نیک آزادمردی است، آزادمرد قبیله ی بنی ریاح! آن گاه نیزه ها از هر سو او را نشانه گرفته بودند، چه نیک از خود رسته و رهیده بود! - و چه عاقبت به خیر بود این آزادمرد آن گاه که حسین را صدا کرد و پیش از همه در پگاهان از بند تن رهید. [صفحه ۱۴۹]

شهادت زهیر بن قین

ثم برز من بعده زهیر بن القین البجلی و هو یقول مخاطبا للحسین علیه السلام: الیوم

نلتی جدتک النبیا و حسنا و المرتضی علیا فقتل منهم تسعه عشر رجلا، ثم صرع و هو یقول: أنا زهیر و أنا ابن القین أذبکم بالسیف عن حسین [۱۳۶] .

پس از حر بن یزید، زهیر، پسر قین بجلی به میدان رفت در حالی که رو به امام حسین علیه السلام می گفت: - امروز به دیدار جدت پیامبر، برادرت حسن علیه السلام و علی مرتضی می رسیم. او پس از آن که نوزده مرد از آن ها را کشت، به زمین افتاد و در آن حال می گفت: من زهیرم، من پسر «قین» ام که در برابر شما ایستاده، از حسین، دفاع می کنم. [۱۳۷] .

شهادت حبیب بن مظاهر

ثم برز من بعده حبيب بن مظاهر الأسدي و هو يقول: أنا حبيب و أبي مظاهر لنحن أزكى منكم و أظهننصر خير الناس حين يذكر فقتل منهم احدا و ثلاثين رجلا ثم قتل.... [١٣٨].

پس از زهير بن قين، حبيب بن مظاهر اسدي به آوردگاه آمد و چنين رجز [صفحه ١٥٠] خواند: من حبيبم، پدرم مظاهر است. ما از شما پاک تر و پاکيزه تریم. ما برترين مردم را - آن گاه که یاد شود - ياری می کنیم. حبيب، پس از آن که سی و یک مرد از آن ها را کشت، خود نیز کشته شد. [١٣٩].

شهادت عبدالله بن ابی عروه ی غفاری

ثم برز من بعده عبدالله بن أبي عروه الغفاري و هو يقول: قد علمت حقا بنو غفار أني أذب في طلاب الثار بالمشرفي و القنا الخطار فقتل منهم عشرين رجلا ثم قتل... [١٤٠].

پس از حبيب بن مظاهر، عبدالله بن ابی عروه ی غفاری به میدان تاخت و گفت: - غفاریان به درستی می دانند که من در خونخواهی از خون یاران، با شمشیر مشرفی [١٤١] و نیزه ی برافراشته، دفاع می کنم. او بیست مرد از آن ها را کشت و سپس کشته شد.

شهادت بریر بن خضیر همدانی

ثم برز من بعده برير بن خضير الهمداني و كان أقرأ أهل زمانه و هو يقول: أنا برير و أبي خضير لآخر فيمن ليس فيه خير فقتل منهم ثلاثين رجلا ثم قتل... [١٤٢].

[صفحه ١٥١] بعد از عبدالله غفاری، بربر بن خضیر همدانی که در عصر خویش در قرائت قرآن از همگان پیشروتر و داناتر بود، به میدان تاخت و چنين سرود: منم بریر و پدرم خضیر است خیری ندارد آن که نابخیر است و سی و یک مرد از آن ها را کشت و سپس کشته شد.

شهادت مالک بن انس کاهلی

ثم برز من بعده مالك بن أنس الكاهلي و هو يقول: قد علمت كاهلها و دودان والخندفيون و قيس عيلان بأن قومي قصم الأقران يا قوم كونوا كأسود الجان آل علي شيعه الرحمن و آل حرب شيعه الشيطان فقتل منهم ثمانيه عشر رجلا ثم قتل.... [١٤٣].

پس از بریر بن خضیر، مالک بن انس کاهلی به آوردگاه آمد در حالی که می گفت: - قبایل کاهل، دودان قیس عیلان و خندفیان می دانند که ایل، من، نابودی کننده ی همگنانند. - ای قوم من! چون شیران درنده، شجاع با شید که آل علی، پیروان خدای رحمانند و آل ابو سفیان، پیران شیطانند. و هیچده مرد از آن ها را کشت و سپس کشته شد. [١٤٤]. [صفحه ١٥٢]

شهادت ابوالشعناء الکندی

و برز من بعده [یزید بن] زیاد بن مها صر الکندی، فحمل علیهم و أنشأ يقول: أنا یزید [١٤٥] و أبی مهاصر اشجع من لیث العرین الخادریا رب إنی للحسین ناصر و لابن سعد تارک مهاجر فقتل منهم تسعه ثم قتل.... [١٤٦].

پس از مالک بن انس، یزید بن زیاد بن مها صر کندی به آوردگاه آمد، به آن ها یورش برد، در حالی که می سرود: - منم یزید و پدرم مهاصر، شجاع تر از شیر امیر بیشه. - حسین را یاورم پروردگارا، از ابن سعد برگشته، رهیده. [١٤٧].]

شهادت عبدالله بن عمیر

و برز من بعده [ابو] وهب بن وهب و كان نصرانيا أسلم على يدى الحسين عليه السلام هو و أمه [زوجته] فاتبوه إلى كربلاء، فركب فرسا و تناول بيده عمود الفسطاط، فقاتل و قتل من القوم سبعة أو ثمانيه، ثم استؤسر، فأتى به عمر بن سعد فأمر بضرب عنقه، فضربت عنقه و رمى به ألى عسكر الحسين و أخذت أمه [صفحه ١٥٣] [أمراته] سيفه و برزت، فقال لها الحسين عليه السلام يا أم

وهب، إجلسی فقد وضع الله الجهاد عن النساء، إنك و ابنك [زوجك] مع جدی محمد صلی الله علیه و آله فی الجنة.... [۱۴۸].

پس از یزید بن زیاد، ابووهب بن وهب [۱۴۹] به میدان رفت. او پیش تر نصرانی بود که خود و مادرش [همسرش] به دست حسین علیه السلام اسلام آوردند و تا کربلا با او آمدند. او بر اسبی سوار شد و ستون خیمه ای به دست گرفت و جنگید. پس از آن که از گروه مقابل، هفت یا هشت نفری را کشت، اسیر شد، او را به پیش عمر سعد بردند و او دستور داد گردنش را بزنند. گردنش را زدند و سرش

را به سوی سپاه حسین علیه السلام پرتاب کردند. مادرش [زنش] شمشیر او را برداشت و به سوی میدان رفت. امام حسین علیه السلام به وی گفت: ام و هب، بنشین که جهاد از زنان برداشته شده است، تو و پسرت [شوهرت] در بهشت، با جدم محمد صلی الله علیه و آله خواهید بود. [۱۵۰].

شهادت نافع بن هلال

ثم برز من بعده [نافع بن] هلال ثم قتل.... [۱۵۱].

بعد از وهب عبدالله بن عمیر کلبی، «نافع بن هلال - ابن حجاج - جملی» به میدان تاخت در حالی که چنین رجز می خواند: [صفحه ۱۵۴] - با کمانی که نوک تیرهایش، علامت گذاری و شناخته شده است، تیراندازی کنم و نترسم که ترس، جان کسی را سودی نبخشد. و سیزده مرد از آن ها را کشت و سپس کشته شد.... [۱۵۲].

شهادت عبدالله بن مسلم

و برز من بعده عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب، و أنشأ يقول: أقسمت لأقتل إلا حرا و قد وجدت الموت شیئا مرأا کره أن أدعی جبانا فرا إن الجبان من عصی و فراققت منهم ثلاثة ثم قتل.... [۱۵۳].

و بعد از «نافع بن هلال جملی»، «عبدالله» پسر «مسلم بن عقیل بن ابی طالب» به آوردگاه شتافت که چنین رجز می خواند: - سوگند خورده ام که جز با آزادی، کشته نشوم و گرچه مرگ را چیزی تلخ یافته ام، دوست ندارم ترسویی خوانده شوم که از میدان گریخته است؛ که، آن که خدا را نافرمانی کند و بگریزد، ترسو است. سپس سه تن از آنان را کشت و خود نیز کشته شد. [۱۵۴].

شهادت علی اکبر و قاسم بن حسن

و برز من بعده علی بن الحسین، [۱۵۵] فلما برز إليهم دامت عين الحسين عليه السلام فقال: [صفحه ۱۵۵] اللهم كن أنت الشهيد عليهم، فقد برز إليهم ابن رسولك و أشبه الناس وجهها و سمتا به، فجعل يرتجز و هو يقول: أنا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله أولى بالنبی أما ترون کیف أحمی عن أبی فقتل منهم عشرة ثم رجع إلى أبيه فقال: يا أبا العطش، فقال الحسين عليه السلام: صبرا یا بنی، یسقیک جدک بالكأس الأوفی. فرجع فقاتل حتى قتل منهم أربعة و أربعین رجلا، ثم قتل. و برز من بعده القاسم بن الحسین بن علی بن ابی طالب و هو يقول: لا تجزعی نفسی فکل فان الیوم تلقین ذری الجنان فقتل منهم ثلاثة، ثم رمی عن فرسه.... [۱۵۶].

پس از عبدالله بن مسلم، علی اکبر، پسر امام حسین علیه السلام به مبارزه برخاست، وقتی که به سوی دشمن می رفت، اشک از چشم حسین علیه السلام جاری شد و گفت: بار پروردگارا، تو خود گواه

باش که کسی به جنگ آن ها رفت که فرزند پیامبرت و همانندترین مردم به او در صورت و سیرت است. علی اکبر، در رجزی که می خواند چنین می گفت: - من علی، پسر حسین بن علی هستم، به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر، سزاوارتریم. [صفحه ۱۵۶] - آیا نمی بینید که چگونه از پدرم حمایت می کنم. پس از آن که ده نفر از آن ها را کشت، پیش پدرش برگشت و گفت: پدرجان! عطش...، امام حسین علیه السلام گفت: پسرم بردبار باش که جدم رسول خدا تو را از جامی لبالب سیراب سازد. علی اکبر به آوردگاه بازگشت و جنگید، تا این که چهل و چهار مرد از آن ها را کشت

و سپس خود کشته شد. بعد از او قاسم، پسر امام حسن علیه السلام، به میدان آمد در حالی که می گفت: بی تاب مشو جانم هر زنده بود فانی امروز بهشت خلد از بهر تو ارزانی [۱۵۷].

و بعد از آن که سه کس از آن ها را کشت، از اسبش به زمین کشیده شد.

عباس، مرد وفا و ایثار

عن ثابت بن أبي صفيه، قال: سیدالعابدین علی بن الحسین علیه السلام إلى عبیدالله بن العباس بن علی أبي طالب علیه السلام فاستعبر. ثم قال: ما من يوم أشد على رسول الله صلى الله عليه وآله من يوم احد، قتل فيه عمه حمزه بن عبدالمطلب أسد الله و أسد رسوله و بعده يوم مؤته قتل فيه ابن عمه جعفر بن أبي طالب. ثم قال: و لايوم كيوم الحسين عليه السلام إزدلف إليه ثلاثون ألف رجل، يزعمون أنهم من هذه الأمه، كل يتقرب إلى الله عزوجل بدمه. و هو بالله يذكرهم فلا يتعظون، حتى قتلوه بغيا و ظلما و عدوانا. [۱۵۸].

[صفحه ۱۵۷] ثم قال: رحم الله العباس، فلقد آثر و أبلى و فدى أخاه بنفسه حتى قطعت يده، فأبدله الله عزوجل بهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة كما جعل لجعفر بن أبي طالب. و أن للعباس عندالله تبارك و تعالی لمنزله يغبطه بها جميع الشهداء يوم القيامة. [۱۵۹].

والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة. و قد أخرجته بتمامه مع ما روته في فضائل العباس بن علی علیه السلام في كتاب مقتل الحسين بن علی علیه السلام. [۱۶۰].

از ثابت بن ابی صفیت (ابوحمزه ی ثمالی) نقل است که: « سرور عابدان، علی بن الحسین علیه السلام - امام سجاد علیه السلام - نگاهی به عبیدالله، پسر ابوالفضل العباس، کرد و گریست. سپس گفت: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، روزی سخت تر از روز جنگ احد نبود که در آن، عمویش حمزه بن عبدالمطلب، شیر خدا و، شیر مرد رسول خدا، کشته شد و پس از آن سخت ترین روز پیامبر، روز جنگ مؤته ی بود که در آن، پسر عمویش، جعفر بن ابی طالب، کشته

شد. سپس گفت: اما هرگز روزی، چون روز حسین علیه السلام نباشد. در آن روز، سی هزار مرد بر او گرد آمدند که خود را از این امت می پنداشتند و همگی با ریختن خون او، به خدای عزوجل تقرب می جستند و او هر چه خدا را به یادشان می آورد، پندی نمی گرفتند، تا این که او را از سر عداوت و ستم و سرکشی کشتند. سپس گفت: خدا عباس را رحمت کناد که ایثار کرد، آزموده شد و جانش را فدای برادرش ساخت، تا آن جا دو دستش از تن جدا شد و خدای عزیز و [صفحه ۱۵۸] جلیل به جای دو دستش، به او دو بال داد

تا با آن ها، در بهشت، همراه فرشته ها پرواز کند، همان طوری که برای جعفر بن ابی طالب (جعفر طیار) مقرر ساخت. به راستی که عباس را پیش خدای تبارک و تعالی، جایگاهی ویژه است که همه شهیدان در روز رستاخیز به آن غبطه می خورند و رشک می برند.»

شیخ صدوق در ذیل حدیث می نویسد: این حدیث دراز دامن است و من بخشی از آن را که در این جا (باب الاثنین از کتاب الخصال) مورد نیاز بود، آوردم. البته من همه ی حدیث را همراه با احادیث دیگری که در فضائل عباس بن علی علیه السلام روایت می کنم، تخریج کرده و در کتاب مقتل الحسین بن علی آورده ام. آن روز جهان بویی از احساس نداشت کس حرمت آل عشق را پاس نداشت هفتاد و دو یار باوفا داشت حسین مظلوم تر از حضرت عباس نداشت امت، ره جور را به اسلام نبست تا این که جفا، به جای انصاف نشست بر دست دعا و دل دین، داغ زدند وقتی که دو دست و سر عباس شکست عباس نه یک فرد، که یک عالم بود بر قامت او قبای دنیا، کم بود در نسل رسولان خدای دل و عشق باب الشهداء حسین و، او خاتم بود [صفحه ۱۵۹]

وصف الحال شهیدان

جعفر بن محمد ابن عماره بن ائیه عن ابي عبدالله عليه السلام قال، قلت له: أخبرني عن أصحاب الحسين عليه السلام وإقدامهم على الموت: فقال: إنهم كشف لهم الغطاء حتى رأوا منازلهم من الجنة، فكان الرجل منهم يقدم على القتل ليبادر إلى حوراء يعانقا و إلى مكانه من الجنة [۱۶۱].

جعفر، پسر محمد ابن عماره، از پدرش نقل می کند که: به امام صادق علیه السلام گفتم: مرا از یاران امام حسین علیه السلام خبر ده که

چگونه بر مرگ می شتافتند؟ گفت: همانا پرده ی (عادت و غفلت) از پیش دید آنان برداشته شده بود تا آنجا که جایگاه خویش را در بهشت می دیدند. هر مرد از آنان چنان بود که وقتی به سوی مرگ، گام برمی داشت گویی که می رفت، تا، با حواری بهشت هم آغوش گردد و جایگاه خویش را در بهشت به دست آورد. [صفحه ۱۶۷]

شهادت امام حسین علیه السلام

شرح مرگ و اشقیاق

قال علی بن الحسین علیه السلام: لما اشد الأمر بالحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام نظر إليه من كان معه فاذا هو بخلافهم لأنهم كلما اشد الأمر تغیرت ألوانهم و ارتعدت فرائصهم و وجبت قلوبهم. و كان الحسین علیه السلام و بعض من معه من خصائمه تشرق ألوانهم و تهدي جوارحهم و تسکین نفوسهم، فقال: بعضهم لبعض: انظروا لایالی بالموت! فقال لهم الحسین علیه السلام صبرا بنی الکرام، فما الموت إلا قنطره تعبر بکم عن البؤس و الضرار إلى الجنان الواسعه و النعیم الدائمه فأیکم یکره أن ینتقل من سجن إلى قصر و ما هو لأعدائکم الا کمن ینتقل من قصر إلى سجن و عذاب. إن أبی حدثنی عن رسول الله صلی الله علیه و آله أن الدنيا المؤمن و جنه الکافر و الموت جسر هؤلاء إلى جناتهم و جسر هؤلاء إلى حجیمهم، ما کذبت و لا کذبت. [۱۶۲]

امام سجاد علیه السلام گوید: «آن گاه که کار، بر امام حسین علیه السلام سخت و دشوار شد، [صفحه ۱۶۸] آنان که با او بودند به او نگریستند و او بر خلاف حال خویش یافتند که هر گاه کار بر آنان دشوار می شد رنگ رخشان دگرگون می گشت، و بدنشان می لرزید و دلشان را وحشت فرامی گرفت. اما امام حسین علیه السلام و برخی از یاران مخلصش،

چنان بودند که رنگ رخشان می درخشید، اعضای بدنشان قرار می یافت و جانشان می آرامید. به یکدیگر می گفتند: نگاه کنید از مرگ باکی ندارد! امام حسین علیه السلام به آنان گفت: ای نجیب زادگان، شکیبا باشید که مرگ، تنها پلی است که شما را از رنج ها و سختی ها می رهاند و به بهشت های پهناور و نعمت های همیشگی می رساند، کدام یک از شما نمی خواهد که از زندان به کاخ درآید در حالی که مرگ به دشمنان شما چنان است که کسی از کاخ، به زندان و عذاب درآید. همانا پدرم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که گفت: «این جهان، زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ در این پلی است که آنان را به بهشت هایشان و اینان را به دوزخشان می رساند.»
 نه دروغ گویم و نه دروغ گفته اند! [۱۶۳].]

پیشوای شهیدان، در قتلگاه

و نظر الحسین علیه السلام یمینا و شمالا و لایری أحدا، فرفع رأسه إلى السماء فقال: اللهم إنک تری ما یصنع بولد نبیک. و حال بنوکلاب بینه و بین الماء و رمی بسهم فوق فی نحره و خر عن فرسه، فأخذ السهم فرمی به و جعل یتلقى الدم بکفه، فلما امتلأت لطح بها رأسه و لحیته و هو یقول: ألقى الله عزوجل و أنا مظلوم متلطح بدمی. ثم خر علی خده الأیسر صریعا و أقبل عدو الله سنان بن أنس الایادی و شمر بن ذی الجوشن العامری فی رجال من أهل الشام حتی و قفوا علی رأس الحسین، فقال بعضهم لبعض: ما تنتظرون؟ أریحوا الرجل. فنزل سنان بن أنس [صفحه ۱۶۹] الایادی و أخذ بلحیه الحسین و جعل یضرب بالسیف فی حلقة و هو یقول: والله

إنی لأجتز رأسک و أنا أعلم أنک ابن رسول الله و خیر الناس أبا و أما. و أقبل فرس الحسین حتی لطح عرفه و ناصیته بدم الحسین و جعل یرکض و یصهل، فسمع بنات النبی صهیله، فخر جن فإذا الفرس بلا راکب، فعرفن أن حسینا قد قتل. و خرجت أم کلثوم بنت الحسین [اخت الحسین] واضعه یدها علی رأسها، تندب و تقول: و امحمداه، هذا الحسین بالعراء، قد سلب العامه و الرداء. و أقبل سنان حتی أدخل رأس الحسین بن علی علیه السلام علی عبیدالله بن زیاد و هو یقول: إملا رکابی فضه و ذهبا إنی قتلت الملك المحجبا قتلت خیر الناس أما و أبا و خیرهم إذ ینسبون نسبا فقال

له عبیدالله بن زیاد: ویحیک! فأن علمت أنه خیرالناس أبا و أما، لم قتلته إذا؟! فأمر به فضربت عنقه و عجل الله بروحه إلى النار. و أرسل ابن زیاد قاصدا إلى أم کلثوم بنت الحسين [اغت الحسین] فقال لها: الحمد لله الذی قتل رجالکم، فکیف ترون ما فعل بکم؟ فقالت: یابن زیاد! لئن عینک بقلت الحسین فطالما قرت عین جده به و کان یقبله و یلثم شفתיه و یضعه علی عاتقه، یابن زیاد! أعد لجده جوابا، فإنه خصمک غدا. [۱۶۴].

امام سجاد علیه السلام گوید: (پس از آن که یاران امام حسین علیه السلام یکی پس از دیگری شهید شدند)، امام حسین علیه السلام نگاهی به چپ و راست کرد، اما کسی را ندید. سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو می بینی که با فرزند [صفحه ۱۷۰] پیامبرت چه می کنند. بنوکلاب میان او و آب، حایل شدند. تیری زدند که در گلویش نشست و از اسبش افتاد. تا تیر را کشید و دور انداخت

کف دستش را زیر خون گرفت که پر از خون شد، سر و ریشش را با آن آغشت و گفت: من در حالی که ستم دیده و در خونم تپیده ام، به لقاءالله می شتابم، سپس بر گونه ی چپش به خاک افتاد. دشمن خدا، سنان بن انس ایادی و شمر بن ذی الجوشن عامری در میان مردانی از اهل شام، پیش آمدند تا در بالای سرش ایستادند و به یکدیگر گفتند: منتظر چه هستید؟ این مرد را راحتش کنید. سنان بن انس ایادی از اسب، فرود آمد و ریش حسین علیه السلام را گرفت و با شمشیر به گلویش زد و گفت: به خدا سر از تنت جدا می کنم و خود می دانم که تو پسر رسول خدایی و از جهت پدر و مادر، برترین مردمانی. اسب حسین علیه السلام به پیش آمد و یال و کاکل خود را با خون آغشته ساخت و شروع کرد به دویدن و صیحه کشیدن. دختران پیامبر تا صیحه ی اسب را شنیدند، از خیمه ها بیرون آمدند که ناگهان، اسب بی سوار دیدند و دانستند که حسین علیه السلام کشته شده است. ام کلثوم دختر [خواهر] امام حسین علیه السلام هم در حالی که دست را بر سر نهاد بود بیرون آمد، او فریاد ناله می کرد و می گفت: وامحمداه! این حسین است که چنین در بیابان افتاده و عبا و عمامه اش به غارت رفته است. سنان، سر امام حسین علیه السلام را نزد عبیدالله بن

زیاد برد در حالی که می گفت:- رکابم را از طلا و نقره پر کن من پادشاه بزرگواری را کشته ام، مردی را کشته ام که از جهت پدر و مادر، برترین مردم بود و هر گاه که از نسل و نسب، سخنی

به میان آرند او برترین خواهد بود. [صفحه ۱۷۱] ابن زیاد به وی گفت: وای بر تو! اگر می دانستی که او از طرف پدر و مادر، برترین مردم است، پس چرا او را کشتی؟ سپس دستور داد سر از تنش جدا کردند و خدا در رساندن روح وی به دوزخ، شتاب ورزید. ابن زیاد پیکی به سوی ام کلثوم، دختر امام حسین [خواهر امام حسین]، فرستاد و به او گفت، سپاس خدا را که مردان شما را کشت. خدا را در آن چه با شما کرد چگونه دیدید؟! ام کلثوم گفت: پسر زیاد، اگر چشم تو با کشتن حسین، روشن گشت باید بدانی که چشم جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله، همیشه با وجود او روشن بود که همواره او را می بوسید، لب بر لبانش می نهاد و او را بر شانه ی خویش سوار می کرد. ای پسر زیاد! پاسخی برای جدش تدارک کن که فردا بی گمان خصمی تو خواهد بود.» [۱۶۵]

شمار زخم ها

علی ابی جعفر الباقر علیه السلام قال: اصیب الحسین بن علی علیه السلام و وجد ثلاثمائه و بضعة و عشرون طعنه برمح أو ضربه بسیف أو رمیه بسهم، فرودی آنها کانت کلها فی مقدمه لانها کان لایولی. [۱۶۶] .

از امام باقر علیه السلام نقل است که: امام حسین علیه السلام کشته شد و در پیکرش، سیصد و بیست و چند زخم نیزه یا ضربه ی شمشیر یا جای تیر یافتند. رویت شده که همه ی زخم ها در جلوی بدن او بود، که او هرگز به دشمن پشت نمی کرد.» [صفحه ۱۷۲]

انگشت امام حسین

1. عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، قال: كان للحسين بن علي عليه السلام خاتمان، نقش أحدهما: لا إله إلا الله، عده للقاء الله. و نقش الآخر: إن الله بالغ أمره، و كان نقش خاتم علي بن الحسين عليه السلام: خزی و شقی قاتل الحسين بن علي. [۱۶۷].

- امام جعفر صادق عليه السلام از پدرش، امام محمد باقر عليه السلام، نقل می کند که: «امام حسین عليه السلام دو انگشتر داشت که نقش نگین یکی «لا إله إلا الله، عده للقاء الله» بود (لا له الا الله ذخیره ای برای دیدار خداست) و نقش نگین دیگری: «إن الله بالغ أمره بود (البته خدا به کارش می رسد). و نقش نگین امام سجاد عليه السلام، چنین بود: «خزی و شقی قال الحسين بن علي» (کشنده ی حسین بن علی، خوار و بدبخت شد). ۲. عن أبي الحسين علي بن موسى الرضا عليه السلام قال... و كان نقش خاتم محمد صلى الله عليه وآله: لا إله إلا الله، محمد رسول الله. و كان نقش خاتم أمير المؤمنين عليه السلام: الملك لله. و كان علي بن الحسين عليه السلام: العزه لله. و كان نقش خاتم الحسين عليه السلام إن

الله بالغ أمره. و كان علي بن الحسين عليه السلام. و كان نقش خاتم جعفر بن محمد عليه السلام: الله وليي و عصمتي من خلقه. و كان نقش خاتم أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: حسبي الله. قال الحسين بن خالد: و بسط أبو الحسن الرضا عليه السلام كفه و خاتم أبيه في إصبعه [صفحه ۱۷۳] حتى أراني النقش. [۱۶۸].

(شيخ صدوق در حدیث مفصلی از امام رضا عليه السلام نقل می کند که آن حضرت در بخش پایانی سخنانش گفت): نقش نگین انگشتری حضرت محمد صلی الله علیه و آله: «لا اله الا الله، محمد رسول الله»، بود. و نقش نگین انگشتری امیرالمؤمنین عليه السلام: «الملك لله» (هستی، تنها خدا راست)، بود و نقش نگین انگشتری امام حسن عليه السلام: «العزه لله» (عزت، تنها خدا راست)، بود و نقش نگین انگشتری امام حسین عليه السلام: «إن الله بالغ أمره» (البته خدا به کارش می رسد)، بود و امام سجاد انگشتری پدرش، امام حسین عليه السلام را به دست می کرد و امام محمد باقر عليه السلام، نیز انگشتری امام حسین عليه السلام را در انگشت داشت و نقش

نگین انگشتی امام جعفر صادق علیه السلام: «الله ولی و عصمتی من خلقه» (خدا، مولای من و نگهدارنده ام از گزند آفریدگانش است)، بود و نقش نگین انگشتی پدرم امام موسی بن جعفر علیه السلام: «حسبی الله» (خدا مرا بس است)، بود» حسین، پسر خالد - راوی حدیث - گوید: «امام رضا علیه السلام دستش را گشود و به سوی من دراز کرد و نقش نگین انگشتی پدرش را که در انگشتش بود، نشانم داد.»

۳. عن محمد بن مسلم، قال: سألت الصادق جعفر بن محمد علیه السلام عن خاتم الحسين بن علی إلى من صار؟ و ذکرته به

أني سمعت أنه أخذ من إصبعه فيما أخذ. قال: ليس كما قالوا، إن الحسين عليه السلام أوصى إلى ابنه علي بن الحسين عليه السلام وجعل خاتمه في إصبعه وفوض إليه أمره، كما فعله رسول الله صلى الله عليه وآله بأمر المؤمنين عليه السلام [صفحة ۱۷۴] وفعله أمير المؤمنين بالحسن عليه السلام وفعله الحسن بالحسين عليه السلام ثم صار ذلك الخاتم إلى أبي بعد أبيه و منه صار إلى، فهو عندي و اني لألبسه كل جمعه و أصلى فيه. قال محمد بن مسلم: فدخلت إليه يوم الجمعة و هو يصلي، فلما فرغ من الصلاة مد إلى يده، فرأيت في إصبعه خاتما لا إله الله عده عده للقاء الله، فقال: هذا خاتم جدی أبي عبدالله الحسين بن علی علیه السلام. [۱۶۹].

از محمد بن مسلم نقل است که: «از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که انگشتی امام حسین علیه السلام به چه کسی رسید؟ و به او گفتم که من شنیده ام، آن نیز در میان چیزهایی که غارت شد، به یغما رفت. امام صادق علیه السلام گفت: چنان نیست که می گویند. بلکه امام حسین علیه السلام آن را به پسرش، امام سجاد علیه السلام سپرد و خود انگشتش را در انگشت او کرد و کارش (امامت) را به او واگذار نمود، همچنان که رسول خدا، به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار کرده بود و امیرمؤمنان به امام حسن علیه السلام و امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام سپرده بود. سپس آن انگشتی بعد از پدر پدر من، به پدرم رسیده بود که از او نیز به من

رسیده است و اینک پیش من است و من هر جمعه، آن را در انگشتم می کنم و با آن نماز می خوانم.»

محمد بن مسلم گوید: «روز جمعه ای، به پیش او رفتم و او در حال نماز بود. از نماز که فارغ شد دستش را به سوی من دراز کرد و من در انگشتش، انگشتری دیدم که نقش نگینش چنین بود: «لا إله إلا الله عده للقاء الله» و گفت: این است انگشتری جدم، ابو عبدالله، حسین بن علی علیه السلام.» [۱۷۰]. [صفحه ۱۷۵]

وصیت امام حسین

عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما حضرت علي بن الحسين عليه السلام الوفاه ضمنى إلى صدره، ثم قال: يا بني! أو صيک بما أو صانی به أبی حین حضرته الوفاه و بما ذکر أن أباه أو صاه به، فقال: یا بنی ایاک و ظلم من لایجد علیک ناصر الا الله. [۱۷۱].

(از ابو حمزه ی ثمالی روایت است که گوید) امام باقر علیه السلام گفت: «وقتی که حالت احتضار به پدرم، امام سجاد علیه السلام، دست داد مرا آغوشش کشید، و سپس گفت: تو را سفارش می کنم به آن چه که پدرم (امام حسین علیه السلام) هنگام مرگش مرا به آن سفارش کرد و یادآوری نمود که پدرش نیز او را به آن سفارش کرد و گفت: «پسرم از ستم کردن به کسی که در برابر تو، غیر از خدا یار و یآوری نداد، بسیار پرهیز کن!»

غارت خیمه ها به روایت فاطمه، بنت الحسین

عن عبدالله بن الحسن المثنی، عن امه فاطمه بنت الحسین، قالت: دخلت الغاغه [۱۷۲] علينا الفسطاط و أنا جاریه صغیره و فی رجلی خلخالان من ذهب، فجعل رجل یفرض الخلخالین من رجلی و هو بیکی، فقلت: ما بیکیک یا عدو الله؟! فقال: کیف لأبکی و أنا أسلب إبنه رسول الله!

فقلت: لاتسلبنى. قال: أخاف أن يجىء غيرى فيأخذة. قالت: و انتهبوا ما فى الأبنيه حتى كانوا ينزعون الملاحف [صفحه ۱۷۶] عن ظهورنا. [۱۷۳].

عبدالله، پسر حسن مثنى، از مادرش، فاطمه، دختر امام حسين عليه السلام، نقل می کند که: «انبوه غارتگران به خیمه های ما وارد شدند. من دختری خرد سال بودم که در پاهایم دو خلخال از طلا داشتم، مردی، با گریه آن دو خلخال را از پاهایم می کند! گفتم: ای دشمن خدا: برای چه می گریی؟ گفت: چگونه گریه نکنم که دختر

رسول خدا را غارت می کنم! گفتم: غارتم نکن. گفت: می ترسم دیگری بیاید و آن را بردارد.»

فاطمه، بنت الحسين، گوید: «هر چه در خیمه ها بود، به تاراج بردند، تا آن جا که چادرها را از دوش ما برداشتند.»

روز عاشورا به روایت امام رضا

1. قال الرضا عليه السلام: إن المحرم شهر كان أهل الجاهلية يحرمون فيه القتال، فاستحلت فيه دماؤنا و هتك فيه حرمتنا و سبى فيه ذرارينا و نساؤنا و أضرمت النيران فى مضاربنا و انتهب ما فيها من ثقلنا و لم ترع لرسول الله حرمة فى أمرنا. إن يوم الحسين أقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذل عزيزنا بأرض كرب و بلاء، أورثتنا الكرب و البلاء، إلى يوم الأتقضاء، فعلى مثل الحسين فليبك الباكون، فإن البكاء يحط الذنوب العظام. ثم قال: كان أبى إذا دخل شهر المحرم لا يرى ضاحكا و كانت الكآبه تغلب عليه حتى يمضى منه عشره ايام، فإذا كان يوم العاشر كان ذلك اليوم يوم مصيبتة و [صفحه ۱۷۷] حزنه و بكائه و يقول: هو اليوم الذى قتل فيه الحسين عليه السلام. [۱۷۴].

امام رضا عليه السلام گفت: «محرم، ماهی است که مردمان جاهلیت، جنگ را در آن، حرام می دانستند، اما خون ما در آن ماه، حلال انگاشته شد و حرمتمان شکسته شد و کودکان و زنانمان به اسارت گرفته شد و آتش در خیمه های ما اندک شد و متاع و حشمان، به تاراج برده شد و در

برخورد با ما، برای رسول خدا، حرمتی مراعات نشد. روز شهادت حسین علیه السلام دیدگان ما را زخمی ساخت و اشک چشمانمان را جاری کرد و عزیز ما را در زمین رنج و بلا، خوار نمود، زمینی که، تا قیامت، اندوه و بلا را برای ما باقی گذاشت. گریه

کنندگان، باید برای حسینی چنین گریه کنند که گریه کردن، گناهان بزرگ را می ریزد. امام رضا علیه السلام سپس گفت: «آن گاه که ماه محرم آغاز می شد پدرم، امام موسای کاظم علیه السلام، خندان دیده نمی شد، و تا ده روز از ماه، گذشته، حزن و اندوه بر او چیره گی می یافت و هنگامی که روز دهم فرامی رسید، آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریه ی او بود. در آن روز می گفت: این روزی است که حسین علیه السلام در آن کشته شد.»

۲. عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: من ترك السعي في حوائج يوم عاشورا قضى الله له حوائج الدنيا والآخرة. و من كان عاشوراء يوم مصيبتة و حزنه و بكائه جعل الله عزوجل يوم القيامة يوم فرحه و سروره و قرت بنا في الجنان عينه. و من سمى يوم عاشوراء يوم برکه و ادخر في لمنزله شيئا يبارك له فيما ادخر. و حشر يوم القيامة مع يزيد و عبيدالله بن زياد و عهمر بن سعد - لعنهم الله [صفحه ۱۷۸] تعالى - إلى أسفل درکه من النار. [۱۷۵].

از امام رضا علیه السلام نقل است که: «هر کس در روز عاشورا، کار و کوشش در خواسته هایش را ترک کند، خدا خواسته های دنیا و آخرت او را برآورده می کند. و هر کس را روز عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه باشد، خداوند متعال روز رستاخیز را روز سرور و شادی اش قرار می دهد و در بهشت چشمش به دیدار ما روشن می گردد و هر کس روز عاشورا را روز برکت بخواند و در آن روز، برای خانه اش چیزی ذخیره سازد، آن چه ذخیره ساخته، برای او با خیر و

برکت نمی شود و در روز رستاخیز، با یزید و ابن زیاد و عمر سعد - که نفرین خدا بر آن ها باد - به سوی درک اسفل دوزخ، همراه می گردد.»

۳. عن الريان بن شبيب، قال: دخلت على الرضا عليه السلام في اول يوم من المحرم فقال لى: يابن شبيب أصائم أنت؟ فقلت: لا. فقال: أن هذا اليوم هو اليوم الذى دعا فيه زكريا ربه عزوجل، فقال: (رب هب لى من لدنك ذرية إنك سميع الدعاء). [۱۷۶] فاستجاب الله له و أمر الملائكة فنادت زكريا و هو قائم يصلى فى المحراب: (أن الله يبشرك بيحيى). [۱۷۷] فمن صام هذا اليوم ثم دعا الله عزوجل استجاب الله له كما استجاب لزكريا. ثم قال: يابن شبيب، إن المحرم هو الشهر الذى كان أهل الجاهليه فيما مضى يحرمون فيه الظلم و القتال لحرمة، فما عرفت هذه الأمه حرمه شهرا و الحرمة [صفحه ۱۷۹] نبیها، لقد قتلوا فى هذا الشهر ذريته و سبوا نساءه و انتهبوا ثقله فلا غفر الله ذلك أبدا. يابن شبيب، أن كنت باکيا لشیء فابک للحسين بن على أبى طالب، فإنه ذبح كما يذبح الكبش، و قتل معه من أهل بيته ثمانیه عشر رجلا مالهم فى الارض شبيهه. و لقد بکت السماوات السبع و الارضون لقتله. و لقد نزل إلى الارض من الملائكة أربعة آلاف لنصره فوجدوه قد قتل، فهم عند قبره شعث غبر إلى أن يقوم القائم، فيكونون من أنصاره و شعارهم: يا لثارات الحسين. يابن شبيب لقد حدثنى أبى، عن أبيه، أنه لما قتل جدى الحسين عليه السلام مطرت السماء دما و ترابا أحمر. يابن شبيب، إن بکیت على الحسين عليه السلام حتى تصير دموعک على خديک غفر الله لك كل ذنب أذنبته، صغيرا

كان أو كبيرا، قليلا كان او كثيرا. يابن شبيب، إن سرک أن تسکن الغرف المبنیه فى الجنة مع النبى و آله فالعن قتله الحسين. يابن شبيب، إن سرک يكون لك من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسين عليه السلام فقل متى ما ذكرته: يا ليتنى كنت معهم فأفور فوزا عظيما. يابن شبيب، إن سرک أن تكون معنا فى الدرجات العلى من الجنان، فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا. و عليك بولايتنا، فلو أن رجلا تولى حجرا لحشره الله مع يوم القيامة. [۱۷۸].

[صفحه ۱۸۰] ريان بن شبيب گوید: «در نخستین روز محرم به پیش امام رضا عليه السلام رفتم، به من گفت: آیا روزه ای؟ گفتم: نه. گفت: امروز همان روزی است که زکریا پروردگارش را خواند و گفت: پروردگارا! مرا به لطف خویش فرزندانى عطا کن که تو پذیرنده ی دعایى»، خدا، دعای او

را پذیرفت و فرشتگان را فرمود تا زکریا را که در محراب ایستاده و نماز می خواند، ندا در دادند: «خدا تو را به تولد یحیی، مژده می دهد». هر کس در این روز، روزه بگیرد و سپس خدای عزوجل را بخواند، خدا از او می پذیرد، همان طوری که از زکریا پذیرفت. سپس گفت: «ای پسر شیب! محرم، ماهی است که مردمان جاهلیت، در گذشته، به احترامش، جنگ و ستم را ناروا می شمردند. اما این امت، نه حرمت ماهش را نگه داشت و نه حرمت پیامبرش را دانست. آن ها در این ماه فرزندان پیامبرشان را کشتند، زنانش را به اسیری گرفتند و دارایی اش را به تاراج بردند. خدا هرگز این گناه را از آنها نبخشاید. ای پسر شیب! اگر خواستی به چیزی گریه کنی، به حسین، پسر علی بن

ابی طالب علیه السلام گریه کن که او، چنان که گوسفندی را سر می برند سر بریده شد و هیجده مرد از خاندانش با او کشته شدند که در روی زمین همانندی برای آنان نبود. هفت آسمان و زمین، در شهادت او گریستند و چهار هزار فرشته برای یاری اش به زمین فرود آمدند اما او را کشته یافتند. آنان آشفته و پریشان در کنار قبرش ایستاده اند، تا حضرت قائم علیه السلام قیام کند و از یاران او باشند و شعارشان «یا لثارات الحسین» است. ای پسر شیب! پدرم از پدرش، و او از جدش، به من خبر داد: «هنگامی که جدم حسین علیه السلام کشته شد از آسمان، خون و خاک سرخ بارید.»

[صفحه ۱۸۱] ای پسر شیب! اگر برای حسین علیه السلام بگریی تا اشک چشمت بر گونه هایت جاری گردد، خدا هر گناهی که کرده ای، چه کوچک با شد، چه بزرگ و چه اندک با شد، چه زیاد، بر تو می بخشاید. ای پسر شیب! اگر دوست داری در حالی برسی به حضور خدا که گناهی نداشته باشی، حسین علیه السلام را زیارت کن. ای پسر شیب! اگر سکونت با پیامبر و آتش در غرفه های برافراشته ی بهشت، را خوش داری، کشندگان حسین را لعنت کن. ای پسر شیب! اگر دوست داری که همانند پاداش کسانی که با حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، داشته باشی، هر گاه حسین علیه السلام را یاد کردی، بگو: «ای کاش با آنان بودم تا به رستگاری بزرگ (شهادت) می

رسيدم!» ای پسر شبيب! اگر می خواهی در درجات والای بهشت با ما باشی، به اندوه ما اندوهناک و به شادی ما شاد باش. و بر تو باد دوستی ما! اگر مردی، سنگی را دوست داشته باشد

خدا او را با آن سنگ، در روز رستاخیز همراه خواهد ساخت.

روز عاشورا، روز عزا و ماتم

حدثنا عبدالله بن الفضل الهاشمی قال: قلت لأبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يابن رسول الله كيف صار يوم عاشوراء يوم مصيبه و غم و جزع و بكاء دون اليوم الذي قبض فيه رسول الله و اليوم الذي ماتت فيه فاطمه عليها السلام و اليوم الذي قتل فيه الحسين عليه السلام و اليوم الذي قتل فيه أمير المؤمنين عليه السلام من جميع سائر الايام و ذلك أن أصحاب الكساء الذي كانوا أكرم الخلق على الله تعالى كونوا خمسه فلما مضى عنهم [صفحه ١٨٢] النبي صلى الله عليه و آله بقى أمير المؤمنين و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام فكان فيهم للناس عزاء و سلوه، فلما مضت فاطمه عليها السلام كان في أمير المؤمنين و الحسن و الحسين للناس عزاء و سلوه، فلما مضى منهم أمير المؤمنين عليه السلام كان للناس في الحسن و الحسين عزاء و سلوه، فلما مضى الحسن عليه كان للناس في الحسين عليه السلام عزاء و سلوه فكان ذهابه كذهاب جميعهم كما كان بقاؤه كبقاء جميعهم فلذلك صار يومه أعظم مصيبه. قال عبدالله بن الفضل الهاشمی: فقلت له يابن رسول الله فلم لم يكن للناس في علي بن الحسين عزاء و سلوه مثل ما كان لهم في آبائه عليهم السلام؟ فقال: بلى ان علي بن الحسين كان سيد العابدين و اماما و حجه على الخلق بعد آبائه الماضين ولكنه لم يلق رسول الله صلى الله عليه و آله و لم يسمع منه و كان علمه وارثه عن أبيه عن جده عن النبي صلى الله عليه و آله و كان أمير المؤمنين و فاطمه و الحسن

و الحسين عليهم السلام قد شاهدتهم الناس مع رسول الله صلى الله عليه و آله في احوال في آن يتوالى فكانوا متى نظروا إلى أحد منهم تذكروا حاله مع رسول الله صلى الله عليه و آله و قول رسول

الله له و فيه، فلما مضوا فقد الناس مشاهده الأكرمين على الله عزوجل و لم يكن في أحد منهم فقد جميعهم إلا في فقد الحسين عليه السلام لأنه مضى آخرهم فذلك صار يومه أعظم الايام مصيبه. قال عبدالله بن الفضل الهاشمي: فقلت له يابن رسول الله فكيف سمت العامه يوم عاشوراء يوم برکه؟ فبکی ثم قال: لما قتل الحسين عليه السلام تقرب الناس بالشام إلى يزيد فوضعوه له الأخبار و أخذوا عليه الجوايز من الاموال فكان مما وضعوا له أمر هذا اليوم و إنه يوم برکه ليعدل الناس فيه من الجزع و البكاء و المصيبه و الحزن إلى الفرج و السرور و التبرک و الاستعداد فيه، حکم الله مما بيننا و بينهم. [صفحه ۱۸۳] قال: ثم قال: يابن عم و ان ذلك لأقل ضررا على الإسلام و أهله، [مما] وضعه قوم انتحوا مودتنا و زعموا أنهم يدينون بموالانا و يقولون بإمامتنا، زعموا أن الحسين عليه السلام لم يقتل و أنه شبه للناس أمره كعيسى بن مريم، فلا لائمه إذن على بنی أمیه و لاعتب على زعمهم. يابن عم! من زعم أن الحسين عليه السلام لم يقتل فقد كذب رسول الله و عليا و كذب من معده الائمة عليهم السلام في اخبارهم بقتله. و من كذبهم فهو كافر بالله العظيم و دمه مباح لكل من سمع ذلك منه. قال عبدالله بن الفضل: فقلت يابن رسول الله فما تقول في قوم من شيعتك يقولون به؟ ما هؤلاء من شيعتي و إني برى ء

منهم.... ثم قال: لعن الله الغلاة و المفوضه فإنهم صغروا عصيان الله و كفروا به و أشركوا و ضلوا و أضلوا فرارا من إقامة الفريضة و اداء الحقوق. [۱۷۹].

عبدالله، پسر فضل هاشمی، گوید: «به امام جعفر صادق عليه السلام گفتم: چگونه روز عاشورا، روز مصیبت و غم و ناله و گریه شد، اما روز رحلت رسول خدا و یا روزی که فاطمه علیها السلام مرد و یا روزی که امیر مؤمنان کشته شد و یار روزی که امام حسن علیه السلام مسموم گشت، چنین نشد؟ گفت: مصیبت روز شهادت حسین علیه السلام، مصیبتش از همه ی روزهای دیگر بزرگ تر است، برای این که اصحاب کساء که گرامی ترین آفریدگان برای خدای متعال می باشند، پنج تن بودند، وقتی که پیامبر از میان آنان درگذشت هنوز امیر مؤمنان، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام بودند تا برای مردم، باعث شکیبایی و تسلی خاطر باشند. زمانی که فاطمه علیها السلام از دنیا

رفت، باز [صفحه ۱۸۴] امیر مؤمنان، حسن و حسین علیهم السلام بودند، تا مردم با وجود آنان تسلی یابند و صبر پیشه کنند. هنگامی که امیر مؤمنان از میان آنان رفت، باز مردم را با وجود امام حسن و حسین علیهما السلام آرامش و تسلی خاطر بود و زمانی که امام حسن علیه السلام شهید شد، باز با وجود امام حسین علیه السلام، مردم را آرامش و تسلی خاطر مانده بود، اما هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، دیگر کسی از اهل کساء نمانده بود تا پس از او مایه ی آرامش خاطر و تسلی مردم باشد. بنابراین نبود او (امام حسین علیه السلام) چنان بود که همه ی آنان از میان رفته اند، هم چنان که وجود او چنان بود که گویی همه ی آنان حضور داشته اند،

به همین دلیل بود که روز شهادتش، بزرگ ترین روز مصیبت گشت. عبدالله، پسر فضل هاشمی، گوید، «به امام صادق علیه السلام گفتم: یابن رسول الله پس چرا وجود امام سجاد علیه السلام همانند وجود پدرانش، برای مردم باعث بردباری و تسلی خاطر نشد؟ گفت: آری امام سجاد علیه السلام، سید عابدان و پس از پدران پیشین خویش، برای مردم پیشوا و حجت بود، اما رسول خدا را ندیده بود و از او چیزی نشنیده بود و دانش او میراثی بود که به واسطه ی پدرش و جدش از پیامبر، به او رسیده بود. اما امیر مؤمنان، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام را مردم در حالت های مختلف و در اوقات متوالی، با رسول خدا دیده بودند و مردم چنان بودند که هرگاه چشمشان به یکی از آن ها می افتاد، رابطه اش با رسول خدا و سخنان پیامبر برای او، در باره ی او، را به یاد می آوردند. هنگامی که آنان از میان رفتند، مردم، دیدار گرامی ترین انسان ها، در نزد خدای عزوجل را از دست دادند. در فقدان هیچ یک از آنان، فقدان همه ی آنان پیش نیامد مگر در فقدان حسین علیه السلام که او پس از همه ی آنان از میان رفت و برای همین، روز شهادتش بزرگ ترین روز مصیبت شد. [صفحه ۱۸۵] عبدالله بن فضل هاشمی گوید: «به او گفتم: یا بن رسول الله، پس چگونه که عامه (سنی ها)، روز عاشورا را روز برکت نامیده اند؟ امام علیه السلام گریست و سپس گفت: وقتی که حسین علیه السلام کشته شد، مردم شام می خواستند به یزید نزدیک شوند، به همین منظور، اخبار و احادیثی را به نفع او جعل می کردند و برای این کار جوایزی از اموال، دریافت می کردند، یکی از آن اخبار ساختگی مسئله ی همین روز

و بابرکت بودن آن بود؛ تا مردم در آن روز، از ناله و گریه کردن و با مصیبت و محزون بودن، به شادی و سرور و جشن گرفتن و تبرک جستن برگردند. خدا در آن چه که میان ما و آن ها است خود حکم کند! راوی گوید: امام صادق علیه السلام سپس گفت: پسر عمو! تازه این، ضررش بر اسلام و مسلمانان کمتر است از آن چه گروهی که دوستی ما را ادعا می کنند و می پندارند که با موالات ما دیندارند و به امامت ما عقیده دارند؛ وضع کرده اند. آنان گمان می کنند حسین علیه السلام کشته نشد بلکه کارش، چون عیسی بن مریم، به مردم مشتبه شد! به پندار آن ها دیگر بنی امیه را جای ملامت و سرزنشی نماند. ای پسر عمویم! هر کس گمان کند حسین علیه السلام کشته نشد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و پیشوایان پس از او که همگی از کشته شدن او خبر داده اند. دروغ نسبت داده است و هر کس به آنان (پیشوایان معصوم) دروغ نسبت بدهد، به خدای عظیم کفر ورزیده و ریختن خونس بر هر کسی که آن را از وی بشنود، مباح است. عبدالله بن فضل گوید: «به او گفتم: یابن رسول الله، درباره ی گروهی از شیعیان که قائل به آنند چه می گوید؟ گفت: آن ها از پیروان من نیستند و من از آنها بیزارم... سپس گفت: خدا غالیان و قائلان به تقویض (اهل افراط) را لعنت کند که آن ها برای این که واجبات را به پا ندارند و حقوق را نپردازند، نافرمانی خدا را [صفحه ۱۸۶] کوچک انگاشتند و به خدا کفر ورزیدند و مشرک شدند، گمراه گشتند و گمراه کردند».

به خدا حسین کشته شد

عن أبي الصلت الهروي، قال: للرضا عليه السلام يابن رسول الله إن في سواد الكوفة قوما يزعمون أن النبي صلى الله عليه وآله لم يقع عليه السهو في صلوته، فقال: كذبوا لعنهم الله إن الذي اليسهوا هو الله الذي لا إله إلا هو. قال، قلت يابن رسول الله وفيهم قوما يزعمون أن الحسين بن علي عليه السلام لم يقتل وأنه القى شبهة على حنظله بن اسعد الشامي وأنه رفع إلى السماء كما رفع عيسى بن مریم ويحتجون بهذه الآية: (و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا). [۱۸۰].

فقال: كذبوا، عليهم غضب الله و لعنته. و كفروا بتكذيبهم لبنى الله فى إخباره بأن الحسين بن على عليه السلام سيقتل. والله لقد قتل الحسين عليه السلام و قتل من كان خيرا من الحسين: اميرالمؤمنين و الحسن بن على عليهم السلام و ما منا إلا مقتول و إنى والله لمقتول بالاسم باغتيال من يغتالنى، أعرف ذلك بعهد إلى من رسول الله صلى الله عليه و آله أخبره به جبرئيل عن رب العالمين عزوجل. و أما قول الله عزوجل: «و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» فإنه يقول: لن يجعل الله لكافر على مؤمن حجه. و لقد اخبر الله عزوجل عن كفار قتلوا النبيين بغير الحق و مع قتلهم اياهم لن يجعل الله لهم على انبيائه عليهم السلام سبيلا من [صفحه ۱۸۷] طريق الحجه. و قد اخرجت ما رويته فى هذا المغنى فى كتاب ابطال الغلو و التفويض. [۱۸۱] اباصلت هر وى گوید: «به امام رضا عليه السلام گفتم: يابن رسول الله، در حومه ی کوفه گروه هستند که می پندارند، بر پیامبر در نمازش، سهوی رخ نمی دهد. گفت: دروغ می گویند-

خدا نفرینشان کند - آن که سهو نمی کند، همانا خدایی است که جز او خدایی نیست. اباصلت گوید: «گفتم: يابن رسول الله، در میان آن ها گروهی نیز هستند که می پندارند، حسین بن على عليه السلام کشته نشد بلکه شبیه او حنظه بن اسعد شامی را که در قیافه به او می ماند، به اشتباه گرفتند و او به آسمان فرابرده شد، همچنان که عیسی بن مریم فرابرده شده بود و به این آیه از قرآن استدلال می کنند: «خدا برای کافران در برابر مؤمنان، هرگز راهی ننهاده است». امام رضا عليه السلام گفت: دروغ می گویند - خشم و لعنت خدا بر آنان باد - و با این انکار، پیامبر خدا را که خبر داده بود، به زودی حسین بن على عليه السلام کشته می شود، تکذیب می کنند. سوگند به خدا، که حسین عليه السلام البته کشته شد. و امیر مؤمنان و حسین بن على عليه السلام که برتر از حسین عليه السلام بودند نیز کشته شدند و همه ی ما کشته می شویم. به خدا، من نیز بی گمان با زهر کسی که با ترور ناگهانی مرا خواهد کشت، کشته می شوم، این را من با عهد معهودی که از رسول خدا صلى الله عليه و آله دارم، می دانم که به او نیز جبرئیل از جانب پروردگار جهانیان خبر داده بود. اما این آیه که: «خدا برای کافران در برابر مؤمنان هرگز راهی ننهاده است» [صفحه ۱۸۸] می خواهد بگوید که خدا، کافری را بر مؤمنی هرگز دارای دلیل و برهان نساخته است. و گرنه

خدای عزوجل به تحقیق از کافرانی خبر داده است که پیامبران را به ناحق کشتند و با این که آن ها پیامبران را کشتند، باز خدا برای آن ها در

برابر پیامبرانش، هرگز راه چیرگی از طریق دلیل و برهان، قرار نداده بود.»

شیخ صدوق در ذیل این حدیث می نویسد: «من احادیث و اخباری را که در این موضوع روایت می کنم، در کتاب ابطال الغلو و التفویض آورده ام. [۱۸۲]. [صفحه ۱۹۳]

پس از شهادت

تأثر روح نبوی از شهادت امام حسین

عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آباءه عليهم السلام عن أم سلمه، أنها أصبحت يوماً تبكي، فقيل لها: مالك؟ لقد قتل النبي الحسين و ما رأيت رسول الله منذ مات إلا الليله، فقلت: بأبي و أمي، مالي أراك شاحبا! فقال: لم أزل منذ الليله أحفر قبر الحسين و قبور أصحابه. [۱۸۳].

امام صادق علیه السلام به واسطه ی پدر و اجدادش، از ام سلمه نقل می کند که او روزی، در حالی که می گریست، از خواب بیدار شد. به او گفتند: تو را چه شده؟ گفت: پسر من، حسین، کشته شد و من رسول خدا را از روزی که مرده بود، ندیده بودم تا این که امشب دیدم و گفتم: «پدرم و مادرم فدایت، چه شده است که تو را پژمرده و رنگ پریده می بینم؟» گفت: «دیشب تا سحر، برای حسین و یارانش قبر می کندم.»

گریه ی آسمان

1. عن محمد بن علي الحلبي، عن أنى عبدالله فى قوله تعالى: (فما بكت [صفحه ۱۹۴] عليهم السلام و الأرض) [۱۸۴] ، قال: لم تبك السماء على أحد قبل قتل يحيى بن زكريا حتى قتل الحسين عليه السلام فبكت عليه [۱۸۵].

محمد پسر علی حلبی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در تفسیر آیه ی: «آسمان و زمین بر آنها گریه نکرد» گفت: پیش از کشته شدن حضرت یحیی، آسمان بر کسی گریه نکرده بود، پس از او نیز بر کسی گریه نکرد تا این که امام حسین علیه السلام کشته شد، آن گاه بر او گریه کرد. ۲. عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن عاقر ناقة صالح كان أرزق ابن بغي، و كانت ثمود تقول: ما نعرف له فينا أبا و لا نسبا و إن قاتل الحسين بن علي عليه السلام

ابن بغي، و إنه كان يقتل الأنبياء و الا أولاد الأنبياء إلا أولاد البغايا، و قال: في قوله تعالى و جل ذكره: (لم نجعل له من قبل سميا) [۱۸۶]، يحيى بن زكريا لم يكن له سمى قبله و الحسين بن علي لم يكن له سمى قبله، و بكت السماء عليهما أربعين صباحا، و كذلك بكت الشمس عليهما، و بكاؤها أن تطلع حمراء و تغيب حمراء. [۱۸۷].

جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که گفت: پی کننده و کشنده ی شتر حضرت صالح، مردی کبود چشم، پرکنیه و زنازاده بود، قوم ثمود می گفتند: «ما در میان خود، برای او، نه پدری می شناسیم و نه اصل و نسبی می دانیم.»

کشنده ی امام حسین علیه السلام نیز زنازاده بود زیرا که پیامبران و فرزندان پیامبران را کسی جز [صفحه ۱۹۵] زنازادگان نمی کشند. و در تفسیر آیه ای که گوید: «پیش از این، ما همنامی برای او قرار نداده بودیم.»

امام صادق علیه السلام گفت: مراد حضرت یحیی است که پیش از خود همنامی نداشت و نیز امام حسین علیه السلام است که کسی پیش از او به آن نام (حسین) نامیده نشده بود. آسمان بر آن دو (حضرت یحیی و امام حسین علیه السلام) چهل روز گریه کرد همان طوری که خورشید بر آن دو گریه کرد، و گریستن خورشید چنین بود که به رنگ سرخ طلوع می کرد و به رنگ سرخ، غروب می نمود.

عن أم سلمه زوجة النبي، قالت: ما سمعت نوح الجن منذ قبض النبي إلا الليله. ولا أرانى إلا وقد أصبت بابنى. قالت: وجاءت الجنيه منهم تقول: الا يا عين فانهملى بجهد فمن يبكى على الشهداء بعدى على رهط تقود هم المنايا إلى متجبر

فى ملك عبد [١٨٨].

از ام سلمه، همسر پیامبر، نقل است: که «از وقتی که پیامبر وفات کرد. تا امشب نوحه ی پریان را نشنیده بودم، و این نیست مگر این که پسر من (امام حسین علیه السلام) را از دست داده ام. ام سلمه افزود: «زنی از پریان به نزد آمد که می گفت: [صفحه ١٩٦] - بار ای آسمان دیده ام هر چه توان داری. شهیدان را کسی آیا پس از این گریه خواهد کرد؟- گروهی را که شوق مرگ، آنان را فراخوانده به سوی یار جباری نهان در کوی غیرى.

فرایند فاجعه

1. قال الصادق ابو عبدالله بن محمد عليه السلام: لما ضرب الحسين بن علي عليه السلام بالسيف، فسقط ثم ابتدر ليقطع رأسه، نادى مناد من قبل رب العزه تبارك و تعالى من بطنان العرش، فقال: ألا أيتها الأمه [المتجبره] الضاله [الظالمه القاتله عتره] بعد نبیها، لا وفقكم الله لأضحى و لافطره [و لا لصوم]. ثم قال أبو عبدالله عليه السلام: فلا جرم الله ما وفقوا و لایوفقون أبدا حتى يقوم نائر الحسين عليه السلام. [١٨٩].

امام جعفر صادق علیه السلام گوید: «هنگامی که امام حسین علیه السلام را با شمشیر زدند و از اسب به زمین انداختند و سپس برای بریدن سرش شتافتند، ندا کننده ای از جانب پرودگار عزت - تبارک و تعالی - از میانه ی عرش الهی، ندا در داد: هلا، ای امت سرگردان و گمراه شده پس از پیامبرش، [هلا، ای امت زورگو و ستمگری که خانواده ی پیامبرتان را می کشید] خدا، شما را برای عید قربان و فطر [و برای روزه] توفیق ندهد.»

[صفحه ۱۹۷] امام صادق علیه السلام سپس گفت: «سوگند به خدا، آن ها، هرگز، موفق نشدند و هرگز نخواهند شد تا خونخواه حسین علیه السلام

(حضرت مهدی (عج)) به پا خیزد.»

۲. عن محمد بن إسماعيل الرازي، عن ابي جعفر الثاني عليه السلام قال: قلت جعلت فداك ما تقول في العامه فإنه قد روى أنهم لا يوفقون لصوم؟ فقال لي: أما انه قد أجبت دعوه الملك فيهم. قال: قلت و كيف ذلك جعلت فداك؟ قال: إن الناس لما قتلوا الحسين بن علي صوات الله عليه، أمر الله عزوجل ملكا ينادي: أيتها الأمه الظالمه القاتله عتره نبيها، لا وفقكم الله لصوم و فطر. وفي حديث آخر: لفطر و لا أضحي. [۱۹۰].

محمد بن اسماعيل رازی گوید: «به امام جواد علیه السلام گفتم که فدایت کردم درباره ی این که روایت شده است، عامه (بیشترینه ی مسلمانان اهل تسنن) به روزه داری توفیق نمی یابند، چه می گوید؟ به من گفت: این برای آن است که نفرین فرشته درباره ی آن ها پذیرفته شده است. رازی گوید: گفتم، آن نفرین چه بود، فدایت کردم؟ گفت: هنگامی که مردم، حسین بن علی علیه السلام را گشتند، خدای عزیز و جلیل، فرشته ای را فرمود که ندا کند: «ای امت ستمگری که خانواده ی پیامبرتان را کشتید، خدا شما را برای روزه و عید فطری، توفیق ندهد! و در حدیث دیگری آمده است: «برای عید قربان و فطری»». ۳. عن عمر بن بشر الهمداني قال: قلت لأبي إسحاق، متى ذل الناس؟ قال: حين قتل الحسين بن علي عليه السلام و ادعى زياد و قتل حجر بن عدی. [۱۹۱].

[صفحه ۱۹۸] عمر بن بشیر همدانی گوید: «به ابوا سحاق گفتم: مردم از چه زمانی ذلیل و خوار گشتند؟ گفت: وقتی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد و برای ابن زیاد پدری به ناروا پیدا شد و حجر بن عدی کشته شد.»

4. عن ابن أبي نعم قال: شهدت ابن عمرو، أتاه رجل فسأله عن دم البعوضه، فقال: ممن أنت؟ من أهل العراق، قال: أنظروا إلى هذا يسألني عن دم البعوضه وقد قتلوا ابن رسول الله! وسمعت رسول الله يقول: إنهما ريحانتي من الدنيا، يعني الحسن و الحسين. [١٩٣].

از ابن أبي نعم نقل است که: ابن عمرو را دیدم که مردی به نزدش آمد و از او درباره ی خون پشه پرسید. گفت: تو از کدام دیاری؟ گفت: از اهل عراقم. گفت: این مرد را ببینید که از من، درباره ی خون پشه می پرسد با این که هم اینان، فرزند رسول خدا را کشتند و من از رسول خدا شنیدم که می گفت: «آن دو - یعنی حسن و حسین - دو دسته گل من از این جهانند».

در مجلس ابن زیاد

عن ابی نعیم، قال: حدثنی حاجب ابن زیاد: أنه لما جیی برأس الحسین أمر فوضع بین یدیه فی طست من ذهب و جعل یضرب بقضیب فی یده علی ثنایاه و [صفحه ١٩٩] یقول: لقد أسرع الشیب ألیک یا أبا عبد الله. فقال: رجل من القوم: مه! فأنی رأیت رسول الله یلثم حیث تضع قضیبک. فقال: یوم بیوم بدر. ثم أمر بعلی بن الحسین فغل و حمل مع النسوه و السبایا إلى السجن و کنت معهم، فما مررنا بزقاق إلا وجدناه ملی رجالا و نساء، یضربون و جوههم و یبکون، فجلسوا فی سجن و طبق علیهم. ثم إن ابن زیاد، دعا بعلی بن الحسین و النسوه و أحضر رأس الحسین و کانت زینب بنت علی فیهم، فقال ابن زیاد: الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و أكذب أحادیثکم. فقالت زینب: الحمد لله الذی أکرمننا بمحمد و طهرنا تطهیرا، إنما یفضع الله الفاسق و یکذب الفاجر. قال: کیف

رأیت صنع الله بکم أهل البیت؟ قالت: کتب علیهم القتل فبرزوا إلى مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم فتتحا کمون عنده، فغضب ابن زیاد علیها و هم بها، فسکن منه عمرو بن حریث، فقالت زینب: یا بن زیاد، حسبک ما ارتکبت منا، فلقد قتلت رجالنا و قطعت أصلنا و أبحت حریمنا و سبیت نساءنا و ذرارینا، فان کان ذلک للإشتفاء فقد اشتفیت فأمر ابن زیاد بردهم إلى السجن و

بعث البشائر إلى النواحي بقتل الحسين. ثم أمر بالسبايا ورأس الحسين فحملوا إلى الشام، فلقد حدثني جماعه كانوا خرجوا في تلك الصحبه: أنهم كانوا يسمعون بالليالي نوح الجن على الحسين إلى الصباح. وقالوا: فلما دخلنا دمشق ادخل بالنساء والسبايا بالنهار مكشفات الوجوه، فقال أهل الشام الجفاه: ما رأينا سبايا أحسن من هؤلاء فمن أنتم فقالت الوجوه، فقال أهل الشام الجفاه ما رأينا سبايا أحسن من هؤلاء فمن أنتم؟ فقالت سكينه بنت الحسين: نحن سبايا آل محمد. فأقيموا على درج المسجد حيث يقام السبايا وفيهم على بن الحسين وهو يومئذ فتى شاب، فأتاهم شيخ من اشيخ الشام، [صفحه ٢٠٠] فقال لهم: الحمد لله الذي قتلكم وأهلككم وقطع قرن الفتنة. فلم يأل عن شتمهم، فلما انقضى كلامه، قال له على بن الحسين أما قرأت كتاب الله عزوجل؟ قال نعم. قال: أما قرأت هذه الآية: (قل لا أسئلكم عليه أجرا الا الموده في القربى) [١٩٤]؟ قال: بلى. قال: فنحن أولئك. ثم قال: أما قرأت: (وآت ذالقربى حقه) [١٩٥] قال: بلى. قال: فنحن هم، قال: فهل قرأت هذه الآية: (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا) [١٩٦]؟ قال، بلى، قال: فنحن هم.

فرفع الشامي يده إلى اسماء، ثم قال: اللهم إني أتوب اليك، ثلاث مرآت. اللهم إني أبرأ إليك من عدو آل محمد و من قتله أهل بيت محمد، لقد قرأت القرآن فما شعرت بهذا قبل اليوم. ثم أدخل نساء الحسين على يزيد بن معاويه، فصحن نساء آل يزيد و بنات معاويه و أهله، و ولولن و أقمن المأتم. و وضع رأس الحسين بين يديه، فقالت: سكينه: والله ما رأيت أقسى قلبا من يزيد و لارأيت كافرا و لا مشركا شرا منه و لا أجفى منه، و أقبل يقول و ينظر إلى الرأس: ليت أ شيأخي بيدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل ثم أمر برأس الحسين فنصب على باب مسجد دمشق. فروى عن فاطمه بنت على، أنها قالت: لما أجلسنا بين يدي يزيد بن معاويه رق لنا أول شىء و ألطفنا، ثم إن رجلا من أهل الشام أحمر قام إليه، فقال: يا أميرالمؤمنين، هب لى هذه الجاربه، [صفحه ٢٠١] يعنينى، كنت جاربه وضيئه، فارعبت و فرقت و ظننت أنه يفعل ذلك، فأخذت بثياب أختى و هى أكبر منى و أعقل، فقالت: كذبت والله و لعنت، ما ذاك لك و لا له. فغضب يزيد فقال: بل كذبت والله لو شئت لفعلته. قالت: لا والله، ما جعل الله ذلك لك، إلا أن تخرج من ملتنا و تدين بغير

دیننا، فغضب یزید، ثم قال: إیای تستقبلین بهذا؟ إنما خرج من الدین أبوک و أخوک. فقالت: بدین الله و دین أخی و أبی و جدی اهتدیت أنت و جدک و أبوک. قال: کذبت یا عدوه الله. قالت: أمیر یشتم ظالما و یقهر بسلطانه. قالت فکأنه استحیی فسکت، فأعاد الشامی فقال: یا أمیرالمؤمنین! هب لی هذه

الجاریه، فقال: له أغرب، وهب الله لک حتفا قاضیا. [۱۹۷].

ابونعیم گوید که دربان ابن یاد به من خبر داد: «هنگامی که سر حسین پیش ابن زیاد آورده شد، دستور داد آن را در پشت طلایی گذاشته، پیش رویش نهند و با چوب دستی که در دستش بود شروع به زدن بر دندان های او کرد در حالی که می گفت: «ای اباعبدالله، پیری زود به سراغت شتافته بود! از آن میان مردی گفت: دست نگهدار! من رسول خدا را دیدم که درست همان جایی را که با چوب دستی خود می زنی (لب ها و دندان های امام حسین علیه السلام)، می بوسید. ابن زیاد گفت: امروز در عوض روز بدر است. سپس دستور داد، علی بن حسین (امام سجاد علیه السلام) را به زنجیر کشیدند و همراه زنان و اسیران به زندان بردند. (راوی گوید: من با آنان بودم، از هر کوی و برزنی که گذشتیم، آن را پر از مردان و زنانی یافتیم که بر صورتشان می زدند و [صفحه ۲۰۲] می گریستند تا آن ها را در زندان افکندند و در، به رویشان بستند. پس از چندی، ابن زیاد علی بن حسین علیه السلام را به همراه زنانی که زینب، دختر علی علیه السلام، هم در میان آنان بود، فراخواند. ابن زیاد گفت: سپاس خدایی را که شما را رسوا کرد و کشت، و دروغ بودن احادیث شما را آشکار ساخت! زینب پاسخ داد: سپاس خدایی را که ما را با محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت و با پاکیزگی خاصی، ما را پاک ساخت. جز این نیست، آن که خدا رسوایش می کند، فاسق و آن که دروغش را آشکار می گرداند فاجر است (نه، ما که از فسق و فجور، منزه و مبرایم).

ابن زیاد گفت: دیدی که خدا با شما اهل بیت، چه کرد؟ زینب پاسخ داد: کشته شدن، سرنوشت آنان بود و آنان، به آرامگاه خویش شتافتند اما به زودی خدا تو و آنان را گرد آورد، تا پیش خودش، محاکمه شوید. این جا بود که ابن زیاد بر او خشمگین شد و آهنگ او کرد، اما عمرو بن حریث،

وی را آرام ساخت و زینب، دوباره به سخن آمد و گفت: آن چه درباره ی ما روا داشتی، تو را بس است؛ مردان ما را کشتی، ریشه ی ما را بریدی، حریم ما را شکستی، زنان و کودکان ما را اسیر ساختی، اگر این همه، برای این بود که داغ درونت را فرو بندشانی و دلت را خنک کنی، دیگر چنین کرده ای. ابن زیاد دستور داد، آنان را به زندان بازگردانند و کسانی را به اطراف و اکناف، فرستاد تا کشته شدن حسین را به مردم مژده دهند. سپس دستور داد، اسیران را، همراه سر حسین علیه السلام، به سوی شام ببرند. (راوی گوید:) جمعی که در این سفر همراه آنان بودند، به من خبر دادند که شب ها تا سحر، ناله و نوحه ی پریان را بر حسین، می شنیدند و گویند: زمانی که به دمشق رسیدیم، زنان و اسیران را در روز روشن با روزی باز، به شهر وارد کردند. [صفحه ۲۰۳] مردم ستم پیشه ی شام گفتند: ما اسیرانی زیباتر از اینان ندیده ایم، شما کیستید؟ سکینه دختر حسین علیه السلام پاسخ داد: ما اسیران از آل محمدیم. آنان را در پلکان مسجد که جای اسیران بود باز داشتند. علی بن حسین که در آن روز جوانی نارس بود در میان آن ها بود. پیرمردی از اهالی شام پیش

آمد و به آنان گفت: خدا را سپاس که شما را کشت و نابود ساخت، و سرشاخ فتنه را شکاند، و از دشنام دادن به آن ها دریغ نکرد. وقتی، سخنش تمام شد، علی بن حسین علیه السلام به وی گفت: آیا کتاب خدای عزوجل را خوانده ای؟ گفت: آری. حضرت پرسید: آیا این آیه را خوانده ای: «بگو، من از شما هرگز برای رسالتم مزدی نمی خواهم، مگر مهرورزی بر خویشانم» پیرمرد گفت: آری. حضرت گفت: ما همان (خویشان رسول خدا) ایم. سپس گفت: آیا در قرآن خوانده ای که: «حق خویشان را بده»؟ گفت: آری. حضرت گفت: ما آن (خویشان) هستیم. پرسید: آیا این آیه را خوانده ای: «خدا فقط می خواهد که نقص و ناپاکی را از شما، اهل بیت، دور سازد و شما را با پاکیزگی ویژه ای پاک گرداند»؟ گفت: آری. حضرت گفت: ما همانانیم. پیرمرد شامی دستش را به سوی آسمان بلند کرد و سپس گفت: بار پرودگارا من به سوی تو باز می گردم و سه بار این سخن را تکرار کرد و افزود: بار پرودگارا من به سوی تو از دشمن آل محمد صلی الله علیه و آله و کشتندگان اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله بیزاری می جویم. من قرآن را خوانده بودم اما تا امروز، این معنا را درک نکرده بودم. سپس زنان حسین را به پیش یزید بن معاویه، آوردند. زنان آل یزید و دختران و

خویشان معاویه، صیحه و ضجه زدند و ماتم به پا کردند. سر حسین، پیش روی یزید نهاده شد. سکینه گوید: به خدا من سنگ دل تر از یزید ندیدم. و هرگز ندیدم که [صفحه ۲۰۴] کافر و، یا مشرکی شرورتر

و جفاکارتر از او باشد. یزید، در حالی که به سر، تماشا می کرد، می گفت: ای کاش بزرگان خاندانم که بدر کشته شدند، این جا بودند، تا نالیدن تبار خزرج [۱۹۸] از سیلی شمشیر را می دیدم! پس از آن، یزید فرمان داد، سر حسین را از در مسجد دمشق آویختند. از فاطمه، دختر علی علیه السلام، روایت شده است که: «وقتی که ما را در پیش یزید بن معاویه، نشانند، نخست اندک رقتی نشان داد و با ما به نرمی رفتار کرد، سپس مرد سرخ چرده ای از اهالی شام به سوی او رفت و گفت: ای امیر مؤمنان! این دخترک را به من ببخش! منظورش من بودم که در آن روز، دخترکی زیبا بودم. من وحشت کردم و به سختی تر سیدم و گمان بردم که او این کار را خواهد کرد به همین دلیل به لباس خواهرم که از من بزرگ تر و عاقل تر بود چنگ انداختم. خواهرم به یزید گفت: به خدا که دروغ گفتمی و نفرین شدی، این کار را، نه تو را یاراست و نه او را. یزید خشمگین شد و گفت: نه، به خدا تو دروغ گفتمی که اگر بخواهم آن کار را می کنم. خواهرم گفت: نه، به خدا. خدا این اجازه را به تو نداده، مگر این که از دین ما به در آیی و به دینی غیر از دین ما در آیی. یزید باز به خشم آمد و گفت: روی من ایستاده ای و چنین می گویی؟ پدرت و برادرت، از دین بیرون رفتند. خواهرم گفت: با دین خدا و دین برادر و پدر و جد من بود که تو و جد و پدر تو، راه یافتید. یزید

گفت: ای دشمن خدا، دروغ گفتمی. خواهرم گفت: حاکمی به ستم، دشنام می دهد و با سلطنت خویش، مقهور می سازد! فاطمه بنت علی می گوید: «گویی یزید شرمگین شد و آرام گرفت. اما مرد [صفحه ۲۰۵] شامی برگشت و باز گفت: ای امیر مؤمنان! این دخترک را به من ببخش. یزید به وی گفت: برو گم شو، که خدا تو را مرگی قاطع ببخشد».

مجلس یزید بن معاویه

1. عن الفضل بن شاذان، قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: لما جمل رأس الحسين عليه السلام الى الشام أمر يزيد لعنه الله فوضع و نصبت عليه مائده، فاقبل هو و أصحابه يأكلون و يشربون الفقاع، فلما فرغوا أمر بالرأس فوضع في طست تحت سريره و بسط عليه رقيه الشطرنج و جلس يزيد لعنه الله يلعب بالشطرنج و يذكر الحسين بن علي و أباه و جده و يستهزيء بذكرهم، فمتى قامر صاحبه تناول الفقاع؛ فشربه ثلاث مرات ثم صب فضلته على ما يلي الطست من الارض، فمن كان من شيعتنا فليتورع عن شرب الفقاع و اللعب بالشطرنج و من نظر إلى الفقاع أو إلى الشطرنج فليذكر الحسين عليه السلام و ليعلن يزيد و آل زياد، يمحو الله عزوجل بذلك ذنوبه و لو كانت بعدد النجوم. [١٩٩].

از فضل بن شاذان نقل است که امام رضا علیه السلام شنیدم که می گفت: «وقتی سر امام حسین علیه السلام را به شام بردند، یزید - که خدا نفرینش کند - دستور داد، آن را به نزدش نهادند و سفره ای برایش گسترده تا خود و یارانش خوردند و آب جو نوشیدند، هنگامی که از غذا دست شستند، فرمان داد تا سر را در طشتی زیر تختش نهادند و بر روی آن تخت، بساط شطرنج گسترده.

یزید - لعنه الله - نشسته [صفحه ٢٠٦] بود و با شطرنج بازی می کرد و حسین بن علی و پدر و جد او (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) را یاد می کرد و به سخره می گرفت. هرگاه که در قمار از دوستش می برد، آب جو به دست می گرفت و سه بار می نوشید و ته مانده ی آن را پیرامون طشت به زمین می ریخت. پس هر کس از شیعیان ما باشد، باید از نوشیدن آب جو و بازی با شطرنج خودداری کند. هر کس چشمش به آب جو یا به شطرنج افتد و حسین علیه السلام را یاد کند و یزید و آل زیاد را نفرین نماید خدای عزوجل به خاطر این کار، گناهان او را، اگرچه به شمار ستارگان باشد، از میان ببرد. ٢. عن عبدالسلام بن صالح الهروی، قال: سمعت أبا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام يقول: أول من اتخذ له الفقاع فی الا سلام بال شام یزید بن معاویه لعنه الله، فاحضر و هو علی المائده. و قد نصبها علی رأس الحسين علیه السلام فجعل يشربه و يسقي أصحابه و يقول لعنه الله: اشربوا فهذا شراب مبارك و لو لم یکن من برکته ألا أنا أول ما تناولناه و

رأس عدونا بين أيدينا و مائدتنا منصوبه عليه و نحن نأكله و نفوسنا ساكنه و قلوبنا مطمئنه. فمن كان من شيعتنا فليتورع عن شرب الفقاع، فإنه من شراب اعدائنا، فان لم يفعل فليس منا. و لقد حدثني أبي، عن أبيه، عن آبائه عن بن أبي طالب عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: لا تلبسوا لباس اعدائي و لا تطمعوا مطاعم اعدائي و لا تسلكوا مسالك اعدائي، فتكونوا اعدائي كما هم اعدائي. [٢٠٠]

. از عبدالسلام پسر صالح هروی نقل است که گفت: از ابوالحسن علی بن [صفحه ٢٠٧] موسی الرضا علیه السلام شنیدم که می گفت: نخستین کسی که در جهان اسلام برایش آب جو گرفتند یزید پسر معاویه - لعنهالله - در شام بود. هنگامی که آن را برایش آوردند که او در سفره ای نشسته بود که آن را بر روی سر حسین علیه السلام گسترده بود، وی مدام از آن می نوشید و به یارانش می نوشانید و می گفت: بنوشید که این شراب مبارکی است، در برکت آن همین بس که من اولین کسی هستم که از آن می نوشم در حالی که سر دشمنان پیش دست ما و سفره ی ما بر روی گسترده است و ما از آن در حالی می خوریم که جانمان آسوده و دلمان با اطمینان آرام است. امام رضا علیه السلام گوید: پس هر کس که از پیروان ما باشد باید از نوشیدن آبجو خودداری کند چرا که آن، شراب دشمنان ما است و هر کس از آن خودداری نکند از ما نیست. و پدرم از پدرش به واسطه ی پدران و نیاکانش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که او گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: لباس دشمنان مرا بنوشید و غذاهای دشمنان مرا نخورید و به راه و روشهای دشمنانم نروید و گرنه شما نیز دشمنان من گردید چنان که آنها دشمنانم هستند.

در زندان شام

عن الحارث بن كعب، عن فاطمه بنت علي: ثم إن يزيد أمر بنساء الحسين عليه السلام فحبس مع علي بن الحسين عليه السلام في محبس لا يكتفهم من حر ولا قرا حتى تقشرت وجوههم. ولم يرفع بيت المقدس حجر عن وجه الارض إلا

وجد تحته دم عبيط. و أبصر الناس الشمس على الحيطان حمراء كأنها الملاحف المعصفرة، إلى أن [صفحة ۲۰۸] خرج علي بن الحسين بالنسوة ورد رأس الحسين عليه السلام إلى كربلاء. [۲۰۱].

حارث بن كعب از فاطمه، دختر علی علیه السلام، نقل می کند که: «یزید دستور داد، خانواده ی حسین علیه السلام را با امام سجاد علیه السلام زندانی کردند، زندان چنان بود که آنان را از گرما و سرما، نگاه نمی داشت تا آن جا که صورت های آنان پوست انداخت. در بیت المقدس، هر سنگی که از روی زمین برمی داشتند، خون تازه در زیر آن دیده می شد. و مردم آفتاب را روی دیوارها چنان سرخ رنگ می دیدند، که گویی بر آن ها چادرهای رنگین کشیده شده بود. این وضع ادامه داشت، تا زمانی که امام سجاد علیه السلام با زنان از شام خارج شدند و سر امام حسین علیه السلام را به کربلا باز گردانیدند.

سرگذشت پسران مسلم

حمران بن اعین از ابومحمد، که پیرمردی کوفی بود، نقل می کند که: «وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، از اردوی سپاهش، دو پسر بچه ی کوچک نیز به اسیری گرفته شد. آن دو را پیش ابن زیاد آوردند و او یکی از زندانبان های خود را خواند و گفت: این دو کودک را بگیر، غذای خوب به آن ها مده، از نوشیدنی خنک دریغشان کن، و زندانشان را تنگ گیر! به این ترتیب، آن دو کودک، روزها روزه می گرفتند و چون تاریکی شب، آن ها را در بر می گرفت، زندانبان دو قرض نان جوین و کوزه ای آب برایشان می آورد. [صفحه ۲۰۹] چون، دربند ماندن آن ها به درازا کشید و به سال انجامید، یکی از آن ها به دیگری گفت: برادرم، ماندن ما در این جا

به درازا کشید، عمرمان دارد تباه می شود و از تمنان می کاهد، وقتی که پیرمرد (زندانبان) آمد، او را از مقام و منزلتمان آگاه ساز و با نسبت خودمان با محمد صلی الله علیه و آله، به او نزدیک شو، شاید خوراکی بهتر به ما بدهد و بر آب بیفزاید. چون شب فرارسید، پیرمرد زندانبان چون شب های

گذشته با دو قرص نان جوین و کوزه ای آب به سراغشان آمد. برادر کوچک تر به او گفت: ای پیرمرد، آیا محمد صلی الله علیه و آله را می شناسی؟ پاسخ داد: چگونه محمد را نشناسم، که او پیامبرم می باشد. گفت: آیا جعفر بن ابی طالب را نیز می شناسی؟ پاسخ داد: چگونه جعفر را نشناسم که خدا برای او دو بال داد تا با فرشتگان هر جا که خواست پرواز کند. گفت: آیا علی بن ابی طالب را نیز می شناسی؟ پاسخ داد: چگونه علی را نشناسم که او پسر عمو و برادر پیامبرم است. به وی گفت: ای پیرمرد، ما از خانواده ی پیامبرت، محمد هستیم، ما از فرزندان مسلم، پسر عقیل بن ابی طالب، هستیم که در دست تو اسیریم. از تو خوراک خوب می خواهیم، اما تو به ما نمی دهی، آب سرد می طلبیم و تو محرومان می سازی که تو در زندان بر ما سخت گرفته ای. پیرمرد تا آن ها را شناخت، به پایشان افتاد و بوسید و گفت: جانم فدای جانتان و وجودم سپر بلادی وجودتان ای عترت پیامبر برگزیده ی خدا در زندان به روی شما باز است، به هر کجا که می خواهید بروید: هنگامی که سیاهی شب همه جا را گرفت، با دو قرص نان و کوزه ای آب خالص به پیش آن دو شتافت و آن ها

را بر سر راه نهاد و گفت: عزیزانم، شب ها راه بروید و روزها [صفحه ۱۱۰] پنهان شوید، تا خدا خود، گره از کار شما بگشاید و نجاتتان دهد. و آن دو چنین کردند. در تاریکی شب، به پیرزنی که جلو خانه ای ایستاده بود، رسیدند. به او گفتند: ای پیرزن، ما کودکان کوچک و غریبی هستیم که راه را نمی شناسیم و تاریک شب همه جا را بر ما پوشانیده است. در سیاهی امشبمان ما را مهمان خویش کن، تا شب را که سحر کردیم، به راه افتیم. پیرزن به آن دو گفت: عزیزانم، شما کیستید که من در زندگی هر بویی را چشیده ام اما بویی پاکیزه تر و خوش تر از بوی شما نبویده ام؟ به او گفتند: ای پیرزن ما از خانواده ی پیامبرت، محمد هستیم، برای این که کشته نشویم، از زندان ابن زیاد گریخته ایم. پیرزن گفت: عزیزانم، من داماد نابکاری دارم که در واقعه ی عاشورا با ابن زیاد بود، می ترسم که شما را در این جا بیابد و بکشد. گفتند: در سیاهی همین یک شبمان می مانیم و شب را که سحر کردیم، به راه می افتیم. گفت: برای شما غذا می آورم. پیرزن به آن دو غذا آورد و آن دو، خوردند و نوشیدند. زمانی که به بستر رفتند، برادر کوچک به بزرگ گفت: برادرم، امیدوارم که

امشب در امان بمانیم، بیا پیش از آن که مرگ، میان ما جدایی بیندازد، دست در گردن هم کرده، یکدیگر را در آغوش کشیم، و بوی همدیگر را بچشمیم. و چنین کردند و دست در گردن هم، خوابیدند. چون پاسی از شب گذشت، داماد نابکار پیرزن به آن سو آمد و آهسته درب خانه را زد.

پیرزن

پرسید کیست؟ و او خود را معرفی کرد. پیرزن پرسید: تو را چه شده است که در این ساعت، در می زنی، تو که این موقع شب [صفحه ۲۱۱] نمی آمدی؟ گفت: وای بر تو، پیش از آن که از بلایی که بر سرم آمده عقل از سرم بپرد و زهره ترک شوم در را باز کن. پیرزن پرسید: وای بر تو، چه بر سرت آمده؟ گفت: دو کودک کوچک از سپاه ابن زیاد گریخته اند و امیر در اردوگاهش جار زده است: «هر کس سر یکی از آن دو را بیاورد، هزار درهم و هر کس سر هر دو را بیاورد، دو هزار درهم دریافت خواهد کرد»، من رنج ها بردم و خود را خسته کردم اما چیزی به دستم نیامد. پیرزن گفت: بترس از این که محمد صلی الله علیه و آله در روز رستاخیز، دشمن تو باشد. گفت: وای بر تو، همه حریص دنیايند. پیرزن گفت: دنیایی که آخرتی با آن نبا شد، به چه کار آید؟ گفت: می بینم که از آن ها حمایت می کنی، گویی چیزی از خواسته ی امیر پیش تو است، بلند شو که امیر تو را می خواهد! گفت: امیر با من، که پیرزنی تنها در این بیابانم، چه کار دارد. گفت: من کاری جز جستجو ندارم، در را به رویم باز کن تا بیاسایم و آرام گیرم، شب را که سحر کردم، باید بیانديشم که چه راهی پیش گیرم، تا آن ها را به دست آرم. پیرزن در را به رویش باز کرد، غذا و آبی برایش آورد تا او بخورد و بنوشید. پس از آن که پاسی از شب گذشت، در میان خانه صدای نفس کشیدن آن دو

کودک را احساس کرد. مانند شتر مضطربی که از جا بجهد، از جا جست و همچون گاو دیوانه فریاد کشید. دست به دیوار خانه می کشید تا دستش به پهلوی کودک کوچک تر رسید. کودک به او گفت: این کیست؟ گفت: من صاحب خانه ام، شما کیستید؟ در این حال برادر کوچک، برادر بزرگ را تکان داد و گفت: عزیزم بلند شو، به خدا از آن که می گریختیم، گرفتارش شدیم. مرد از آن دو پرسید: شما کیستید؟ به وی گفتند: آیا اگر راستش را به تو [صفحه ۲۱۲] بگوییم، ما را امان می

دهی؟ گفت: آری. گفتند: با امان خدا و امان پیامبرش؟ و در عهده ی خدا و پیامبرش؟ گفت: آری. پرسیدند: محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نیز بر آن گواه خواهد بود؟ گفت: آری. پرسیدند: و خدا نیز بر آن چه بگوییم وکیل و شاهد است؟ گفت: آری. گفتند: ای شیخ حال که امان دادی، می گوییم. ما از خانواده ی پیامبرت، محمدیم، برای این که کشته نشویم از زندان ابن زیاد گریخته ایم، به آن ها گفت: از مرگ فرار کردید و در مرگ افتادید، سپاس خدا را که مرا بر شما چیره ساخت. سپس برخاست و دست و بال آن ها را بست و آن دو، در حالی که به هم بسته شده بودند، آن شب را در بند به سر بردند. همگامی که سپیده ی سحر بردمید، نوکر سیاه چرده اش را که «فلیح» نام داشت، پیش خواند و گفت: این دو کودک را بگیر، ببر در کنار فرات گردنشان را بزن، سرشان را برایم بیاور تا پیش ابن زیاد ببرم و دو هزار درهم جایزه را بگیرم. غلام، شمشیر برداشت و کودکان را حرکت داد

و خود، پی شاپیش آنان به راه افتاد. چیزی نرفته بودند که یکی از بچه ها گفت: غلام! سیاهی تو چه قدر شبیه سیاهی بلال، مؤذن رسول خدا است! غلام گفت: سرورم مرا فرمود که شما را بکشم، شما کیستید؟ گفتند: غلام! ما از خانواده ی پیامبرت، محمدیم. از زندان ابن زیاد گریختیم که کشته نشویم، پیرزن شما ما را مهمان کرد، اینک مولای تو می خواهد ما را بکشد. غلام، تا آن ها را شناخت. به پایشان افتاد، آن دو را بوسید و گفت: جانم فدای جانتان و وجودم سپر بلای وجودتان، ای عترت پیامبر خدا، مصطفی! به خدا کاری نکنم که در روز رستاخیز، محمد صلی الله علیه و آله دشمن من باشد. سپس شمشیر را به سویی پرتاب کرد، خود را به [صفحه ۲۱۳] فرات انداخت و از آن ور آب، درآمد. مولایش رو به او فریاد کشید: ای غلام، نافرمانیم کردی. پاسخ داد: ای سرور من! تا زمانی که خدا را نافرمانی نکرده بودی، از تو فرمان می بردم، اما اینک که از دستور خدا سرکشی کردی، در دنیا و آخرت از تو بیزارم. این بار پسرش را فراخواند و گفت: پسر، من دنیا را از حلال و حرامش، برای تو گرد آورده ام و دنیا چنان است که برای آن حرص ورزیده می شود، این دو کودک را بگیر، به کنار فرات ببر و گردنشان را بزن و سرشان را برای من بیاور، تا پیش ابن زیاد ببرم و

دو هزار دینار درهم جایزه را دریافت کنم. پسر، شمشیر را برداشت و پیش پای کودکان به راه افتاد، هنوز دور نشده بودند که یکی از آن دو کودک گفت: ای جوان، بر این

جوانی تو، از آتش دوزخ بسیار می ترسم. گفت: عزیزانم، شما کیستید؟ گفتند: از خانواده ی پیامبر تو، محمدیم صلی الله علیه و آله که پدرت می خواهد ما را بکشد. جوان تا این را شنید به پای آن دو افتاد، آنها را بوسید و همان گفت که غلام سیاه گفته بود. او نیز شمشیر را به سوی پرتاب کرد و خود را به آب فرات انداخت و گذشت. پدرش داد کشید: ای پسرم از دستورم سرباز زدی! پاسخ داد: از خدا فرمان برم و تو را نافرمانی کنم برایم دوست داشتی تراست از این که خدا را نافرمانی کنم و از تو فرمان برم. شیخ در حالی که با خود می گفت: آنها را جز خودم کسی نخواهد کشت، شمشیر برداشت و پیش پای آنها به راه افتاد، وقتی به کناره ی فرات رسید، تیغ از نیام برکشید، هنگامی که چشم کودکان به شمشیر برکشیده افتاد و وحشت کردند و گریستند و به وی گفتند: ای شیخ ما را به بازار برده فروشان ببر و [صفحه ۲۱۴] بفروش تا از بهای ما بهر مند شوی و نخواه که فردا، در روز رستاخیز، محمد صلی الله علیه و آله خصم تو با شد. گفت: نه شما را می کشم، سرتان را به ابن زیاد می برم تا دو هزار درهم جایزه را بگیرم. گفتند: ای شیخ، نزدیکی و خویشی ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله مراعات نمی کنی؟ گفت: شما را با رسول خدا نسبتی نیست! گفتند: دست کم ما را به نزد ابن زیاد ببر تا خود، درباره ی ما حکم کند. گفت: مرا در این کار راهی نیست، مگر این که با خونتان به او نزدیکی جویم. به

وی گفتند: ای شیخ هیچ به خرد سالی ما رحم نمی کنی؟ گفت: خدا در دل من، رحمی برای شما ننهاده است. گفتند: ای شیخ، حال که چنین است، پس لااقل رهایمان کن تا چند رکعتی نماز گزاریم. گفت: اگر نماز به کارتان آید، هر چه می خواهید، نماز بخوانید. کودکان، چهار رکعت نماز خواندند، سپس دست به آسمان فرابردند و نالیدند: ای خدای زنده و حکیم، ای داور داوران، میان ما و او، خود به حق، داوری کن! شیخ به سوی برادر بزرگ تر برخاست، گردنش را زد و سرش را در توبره نهاد. کودک کوچک تر در خون برادرش غلطید و گفت: می خواهم در حالی رسول خدا

صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم که به خون برادرم، آغشته ام. شیخ گفت: نیازی نیست، اینک تو را نیز به برادرت می رسانم، سپس گردن کودک کوچک تر را نیز زد و سرش را برداشت و در توبره نهاد و بدنشان را که هنوز، خون از آن ها می چکید، در آب انداخت. سرها را نزد ابن زیاد برد که در تختش نشسته و در دستش چوب دستی نیزه داری بود. سرها را پیش دست وی نهاد. هنگامی که چشم ابن زیاد به آن ها [صفحه ۲۱۵] افتاد، سه بار برخاست و نشست و سپس گفت: وای بر تو، کجا به آن ها دست یافتی؟ گفت: پیرزنی از ما آن ها را مهمان کرده بود. پرسید: حق مهمانی آن ها را نشناختی؟ گفت: نه. پرسید، به تو چه گفتند؟ گفت: گفتند: «ما را به بازار ببر و بفروش تا از بهای ما بهر مند گردی و منخواه که محمد صلی الله علیه و آله، در روز رستاخیز، خصم تو باشد.» پرسید: تو به آن ها چه گفتی؟

پاسخ داد: گفتم: «نه، شما را می کشم و سرتان را به عبیدالله بن زیاد می برم، تا دو هزار درهم جایزه دریافت کنم.»

باز پرسید: آن ها به تو چه گفتند؟ پاسخ داد: گفتند: «ما را به نزد عبیدالله بن زیاد ببر تا خود درباره ی ما حکم کند.» پرسید: تو به آن ها چه گفتی؟ پاسخ داد: گفتم: «مرا راهی جز این نیست که با خون شما به او نزدیکی جویم.»

گفت: اگر آن دو را زنده برآیم می آوردی، جایزه ات را دو برابر می کردم و چهار هزار درهم می دادم. گفت: من راهی جز این ندیدم که با خون آن ها به تو تقرب جویم. گفت: بگو ببینم چه چیز دیگری به تو گفتند؟ گفت: به من گفتند: «ای شیخ نزدیکی و خویشی ما را با رسول خدا مراعات کن!» پرسید: تو به آن ها چه گفتی؟ پاسخ داد: گفتم: «شما را با رسول خدا نسبتی نیست.» گفت: وای بر تو، بازگو، دیگر چه سخنی به تو گفتند؟ پاسخ داد: گفتند: به خردسالی ما رحم کن!» گفت: و تو بر آن ها رحم نکردی؟ گفت: گفتم: «خدا در دل من، رحمی برای شما ننهاده است.» گفت: وای بر تو، دیگر چه گفتند؟ بازگو! گفت: گفتند: «بگذار رکعتی چند نماز کنیم» و من گفتم: «اگر نماز به کارتان آید، هر چه می خواهید نماز [صفحه ۲۱۶] کنید و آن ها چهار رکعت نماز

خواندند.» پرسید: در پایان نمازشان چه گفتند؟ پاسخ داد: دستشان را به سوی آسمان فراداشتند و گفتند: «ای خدای زنده، ای حکیم، ای داور داوران! میان ما و او، خود به حق، داوری کن!» ابن زیاد گفت: البته که داور دوران، میان شما داوری کند. و پرسید: چه کسی کار

این نابکار را می سازد. راوی گوید: مردی از اهل شام به او پاسخ داد و گفت: او را به من واگذار! گفت: او را به همان جایی که آنها را کشته بپر، در آن جا گردنش را بزن و نگذار خونش با خون آن ها مخلوط شود و زود سرش را بیاور. آن مرد چنان کرد و سرش را آورد. آن را بر نیزه ای نهادند و در میان مردم برافراشتند. کودکان کوفه آن سر را با تیر و سنگ می زدند و به یکدیگر می گفتند: این قاتل فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است. [۲۰۲]. [صفحه ۲۱۹]

ندبه و نوحه در سوگ سرور آزادگان

گریه بر ذبیح الله

عن الفضل بن شاذان، قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: لما أمر الله عزوجل ابراهيم أن يذبح مكان ابنه اسماعيل الكبش الذي أنزله عليه، تمنى ابراهيم أن يكون قد ذبح ابنه اسماعيل بيده وأنه لم يؤمر بذبح الكبش مكانه ليرجع [إلى قبله ما يرجع] [يوجع] إلى قلب الوالد الذي يذبح أعز ولده عليه بيده فيستحق بذلك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب، فأرحى الله عزوجل إليه: يا ابراهيم من أحب خلقي إليك؟ فقال: يا رب ما خلقت خلقا هو أحب إلى من حبيبيك محمد صلي الله عليه وآله فأوحى الله تعالى إليه: أفهو أحب إليك أم نفسك؟ قال: بل هو أحب إلى من نفسي، قال: فولده أحب إليك أم ولدك؟ قال: بل ولده. قال: فذبح ولده ظلما على أيدي أعدائه أوجع لقلبك أوذبح بيدك في طاعتي؟ قال: يا رب بل ذبح ولده ظلما على أيدي أعدائه أوجع لقلبي. قال: يا ابراهيم فإن طائفه تزعم أنها من أمه محمد ستقتل الحسين ابنه من بعده ظلما و

عدوانا كما يذبح الكبش. و يستوجبون بذلك سخطي. فجزع ابراهيم لذلك و توجع قلبه و أقبل بيكي، فأوحى الله عزوجل إليه: يا ابراهيم قد فديت جزعك على ابنك اسماعيل ذبحته بيدك

بجز عک علی [صفحه ۲۲۰] الحسین و قتله. و أوجب لك أرفع درجات أهل الثواب علی المصائب و ذلك قول الله عزوجل [۲۰۳]: (و فدیناه بذبح عظیم). [۲۰۴].

از فضل بن شاذان نقل است که: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که می گفت: «وقتی خدای عزوجل، ابراهیم را فرمود، به جای ذبح پسرش، اسماعیل، گوسفندی را که برایش فرستاده بود، ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد که ای کاش، پسرش، اسماعیل را به دست خود ذبح می کرد و به او دستور داده نمی شد که به جای او گوسفندی قربانی کند، تا دلش، مثل پدری که عزیزترین فرزندش را به دست خود، سر ببرد، داغدار گردد، تا با این کار، مستحق فراترین درجات اهل ثواب، در برابر مصائب باشد. خدای عزوجل و جلیل به او وحی کرد: ای ابراهیم، دوست داشتنی ترین آفریده ام پیش تو کیست؟ گفت: پرودگارا هیچ یک از آفریده گانت، پیش من محبوب تر از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله نیست. خدای متعال به او وحی کرد: آیا او برای تو محبوب تر است یا خودت؟ گفت: بلکه او برای من از خودم محبوب تر است. خدا گفت: فرزند او برایت محبوب تر است یا فرزند خودت؟ گفت: فرزند او. خدا گفت: سربریده شدن فرزند او از سر ستم، آن هم به دست دشمنانش، برای دل تو دردناک تر است یا سر بریدن فرزند خودت، به دست خودت، در اطاعت از من؟ گفت: بار پرودگارا، سر بریده شدن

فرزند او، از ستم، به دست دشمنانش، برای دل من دردناک تر است. خدا گفت: ای ابراهیم، طائفه ای که می پندارند که از امت محمدند، پس از او [صفحه ۲۲۱] پسرش، حسین، را از سر ستم و عداوت می کشند، آن گونه که گوسفندی را سر می برد و با این کار مستوجب خشم من می گردند. ابراهیم به خاطر آن اندوهناک شد و دلش به درد آمد و شروع به گریستن کرد. خدای عزیز و جلیل به او وحی کرد: ای ابراهیم، اندوه و دلسوزی تو برای حسین و کشته شدن او را، به جای اندوهی که در صورت سربریدن پسرت، با دست خودت، داشتی، از تو پذیرفتم و برای تو فراترین درجات اهل ثواب بر مصائب را لازم ساختم. امام رضا علیه السلام می گوید: و در همین باره است سخن

خدای عزیز و جلیل که در قرآن گوید: «و او (حضرت اسماعیل) را در ازای قربانی بزرگی (امام حسین علیه السلام) باز رها نمودیم».

امام حسین اسوه ی رسولان

1. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن اسماعيل الذي قال الله عز وجل في كتابه: (واذكر في الكتاب اسماعيل انه كان صادق الوعد وكان رسولا نبيا) [٢٠٥] لم يكن اسماعيل بن ابراهيم، بل كان نبيا من الأنبياء بعثه الله عز وجل إلى قومه فأخذوه فسلخوا فروه رأسه ووجهه، فأتاه ملك، فقال: إن الله جل جلاله بعثنى اليك فمرني بما شئت، فقال: لى أسوه بما يصنع بالحسين عليه السلام. [٢٠٦].

از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «آن اسماعیل که خدای عزیز و جلیل در کتابش گوید: «در این کتاب از اسماعیل یاد کن، که او درست وعده و [صفحه ٢٢٢] فرستاده ای پیام آور بود.» اسماعیل، پسر ابراهیم، نبود؛ بلکه

پیامبری از پیامبران بود که خدای عزیز و جلیل او را به سوی قومش فرستاد و آن ها را گرفتند و پوست سر و صورتش را کردند، آن گاه فرشته ای آمد و گفت: خداوند - جل جلاله - مرا به سوی تو فرستاده است؛ به هر چه خواهی فرمانم ده! پاسخ داد: مرا در آن چه با حسین علیه السلام می شود، اسوه و شباهتی است.»

2. عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام إن اسماعيل كان رسولا نبيا، سلط عليه قومه، فقشروا جلده ووجهه و فروه رأسه فأتاه رسول من رب العالمين، فقال له: ربك يقرئك السلام و يقول: قد رأيت ما صنع بك و قد أمرني بطاعتك فمرني بما شئت، فقال، يكون لى بالحسين بن على عليه السلام أسوه. [٢٠٧].

از ابوبصیر نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «اسماعیل، فرستاده ای پیام آور بود، ایلش به او چیره شدند و پوست سر و صورتش را کردند. آن گاه، فرستاده ای از سوی پرودگار جهانیان به نزدش آمد و گفت: پرودگارت تو را سلام می رساند و می گوید: «آن چه را که با تو شد، من دیدم، و مرا فرمود که در فرمان تو باشم، به هر چه خواهی، مرا بفرما. پاسخ داد: مرا اسوه حسین بن علی علیه السلام است.»

انا قتیل العبره

1. عن الصادق جعفر بن محمد، عن آبائه، قال: قال ابو عبدالله الحسين بن علی علیه السلام انا قتیل العبره لا یدکرونی مؤمن ألا استعبر. [۲۰۸].

[صفحه ۲۲۳] امام صادق علیه السلام به واسطه ی نیاکانش از امام حسین علیه السلام نقل می کند که گفت: «من کشته ی اشکم، مؤمنی مرا یاد نکند مگر این که اشک چشمش جاری شود.»

۲. عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال الحسين بن علی علیه السلام: انا

قتیل العبره قتلت مکروبا و حقیق علی الله أن لا یأتینی مکروب الا رده و قبله الی أهله مسرورا. [۲۰۹].

از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «امام حسین علیه السلام گفت: من کشته ی اشکم، اندوهگین و دل تنگ کشته شدم، بر خدا شایسته است که هر دل تنگی که به زیارت من می آید، دل تنگی اش را برطرف کند و او را شاد و خوشحال به خانواده اش برگرداند.»

شعر خوانی در رثای سرور آزادگان

1. عن أبي هارون المكفوف قال: قال لي ابو عبدالله عليه السلام: يا أبا هارون أنشدني في الاحسين عليه السلام فأنشدته، قال: فقال لي: أنشدني كما تنشدون يعني بالرّفه، قال، فأنشدته: أمرر على جدث الحسين فقل لأعظمه الزكيه [٢١٠].

قال: فبكي ثم قال: زدني، فأنشدته القصيده الأخرى، قال: فبكي و سمعت البكاء من خلف الستر. قال: فلما فرغت، قال: يا أبا هارون من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فبكي و أبكي عشره كتبت لهم الجنة. و من أنشد في [صفحه ٢٢٤] الحسين عليه السلام شعرا فبكي و أبكي خمسه كتبت لهم الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فبكي و أبكي واحدا كتبت لها الجنة. و من ذكر الحسين عليه السلام عنده فخرج من عينيه مقدار جناح ذبابة كان ثوابه على الله عزوجل و لم يرض له بدون الجنة. [٢١١].

از ابوهارون مكفوف نقل است كه امام صادق عليه السلام به من گفت: «برای من شعری درباره ی حسین علیه السلام بخوان. من شعری برایش خواندم و او به من گفت: آن چنان كه برای خود می خوانید برایم بخوان، منظورش، با رقت و سوز، بود، و من چنین خواندم: گذرت كه بر جسد حسین افتاد، به استخوان های پاكش بگو: [ای استخوان های پاك، همیشه از باران ابرهای متراكم و پر بار، بهره ور سیراب باشی. [ابوهارون

گوید: امام صادق علیه السلام گریست و سپس گفت: بیشتر بخوان! قصیده ی دیگری برایش خواندم و او باز گریه کرد، و من از پشت پرده نیز صدای گریه شنیدم. وقتی كه آرام شدم، حضرت گفت: ای ابا هارون هر كس در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند، بگیرد و ده كس را بگیراند، بهشت برای آنان حتمی گردد. و هر كه در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند، بگیرد و پنج كس را بگیراند، باز بهشت برای آنان نوشته شود و هر كس در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند، بگیرد و یکی را بگیراند، باز هم بهشت بر آن دو ضرور گردد. هر كه در نزد او از حسین علیه السلام یادی شود و از چشمان او به مقدار پر پشه ای اشك بیرون آید، پاداش نیکی با خدا باشد و خدا باشد و خدا برای او، به كمتر از بهشت راضی نباشد. [صفحه ٢٢٥] ٢. عن أبي

عمارہ المنشد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال لي: يا أبا عماره أنشدني في الحسين عليه السلام قال: فأنشدته فبكي، قال: ثم أنشدته فبكي، قال: فوالله ما زلت أنشده وبيكي حتى سمعت البكاء من الدار، فقال لي: يا أبا عماره من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فأبكي أربعين فله الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فأبكي ثلاثين فله الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فأبكي عشرين فله الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فأبكي عشرة فله الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فأبكي واحدا فله الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فبكي الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فتباكي فله الجنة. [۲۱۲]

از ابوعمارہ ی مرثیہ خوان نقل است کہ گوید: امام صادق علیہ السلام بہ من گفت: ای ابوعمارہ، شعری در رثای الحسین علیہ السلام برایم بخوان! گوید کہ خواندمش و او گریہ کرد؛ باز خواندمش، باز گریست. گوید: بہ خدا، پیوستہ برایش می خواندم و او می گریست، تا این کہ از خانہ نیز صدای گریہ شنیدم. بہ من گفت: ای ابوعمارہ، ہر کہ در رثای حسین بن علی علیہ السلام، شعری بخواند و پنجاہ کس را بگریاند، بہشت او را است، و ہر کہ در رثای حسین علیہ السلام، شعری بخواند و چہل کس را بگریاند بہشت او را است. و ہر کہ در رثای حسین علیہ السلام شعری بخواند و سی کس را بگریاند، باز بہشت، او را است، و ہر کہ در رثای حسین علیہ السلام شعری بخواند و بیست کس را بگریاند، بہشت، او را است. و ہر کہ در رثای حسین علیہ السلام شعری بخواند و دہ کس را بگریاند، بہشت او را است و ہر کہ در رثای حسین علیہ السلام بخواند و یک نفر [صفحہ ۲۲۶] را بگریاند، بہشت او را است، و ہر کہ در رثای حسین علیہ السلام شعری بخواند و خود بگرید، باز بہشت او را است و ہر کہ در رثای حسین علیہ السلام شعری بخواند و بخواہد کہ بگرید، باز ہم بہشت، او را است.»

۳. عن صالح بن عقبه، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: من أنشد في الحسين عليه السلام بيتا من شعر فبكي و أبكى عشره فله و لهم الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام بيتا فبكي و أبكى تسعه فله الجنة. فلم يزل حتى قال: أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فبكي - و أظنه قال: أو تباكي - فله الجنة. [۲۱۳].

صالح بن عقبه از امام صادق عليه السلام نقل می کند که حضرت گفت: «هر که در رثای حسین علیه السلام، بیت شعری بخواند، و ده کس را بگریاند، بهشت برای او و آنان با شد. و هر که یک بیت شعر، در رثای حسین علیه السلام بخواند، گریه کند و نه کس را بگریاند، بهشت در رثای او و آنان باشد. امام صادق علیه السلام همچنان ادامه داد تا گفت: هر کس در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید - (راوی گوید:) و گمانم گفت: یا این که بخواهد گریه کند - بهشت او را می سزد».

محبان امام حسین

عن حذیفه بن الیمان، قال: رأیت النبی صلی الله علیه و آله أخذاً بید الحسین بن علی علیه السلام و هو یقول: یا أيها الناس، هذا الحسین بن علی فاعرفوه، فوالذی نفسی بیده إنه لفی [صفحه ۲۲۷] الجنة، و محبیه فی الجنة و محبی محبیه فی الجنة. [۲۱۴].

از حذیفه نقل است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دستان حسین بن علی علیه السلام را گرفته بود و می گفت: ای مردم! این حسین، پسر علی است، او را بشناسید. سوگند به خدایی که جانم در دست او است، او در بهشت خواهد بود و دوستان او نیز در بهشت خواهند بود و دوستان او نیز در بهشت خواهند بود.

پاداش گریه بر امام حسین

1. عن أبي عبدالله عليه السلام قال: حدثني أبي، جدی، عن آبائه عليهم السلام أن أمير المؤمنين عليه السلام... قال: كل يوم القيامة باكية. و كل يوم القيامة ساهره إلا عين من اختصه الله بكرامته و بکی علی ما ينهتك من الحسين و آل محمد صلى الله عليه و آله. شيعتنا بمنزله النحل لو يعلم الناس ما في أجوافها لآكلوها.»

[۲۱۵].

امام صادق عليه السلام به واسطه ی پدر و نیاکانش از امیر مؤمنان عليه السلام نقل می کند که گفت: «... در روز رستاخیز، هر چشمی گریان و هر دیده ای بی خواب و پریشان خواهد بود، مگر چشم کسی که خدا او را مخصوص، به کرامت خود، ساخته باشد و بر شکسته شدن حریم حسین و آل محمد صلى الله عليه و آله، گریسته باشد. پیروان ما به زنبور عسل می مانند که اگر مردم می دانستند چه در دل آن ها است، البته آن ها را می خوردند.»

۲. عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام

قال: كان عن بن الحسين عليه السلام يقول: [صفحه ۲۲۸] أيما مؤمن دمعت عيناه لقتل الحسين عليه السلام حتى تسيل على خده بواه الله تعالى بها في الجنة غرفا يسكنها أحقابا. أيما مؤمن دمعت عيناه حتى تسيل على خده فيما مسنا في الأذى من عدونا في الدنيا بواه الله في الجنة مبعوا صدق. و أيما مؤمن مسه أذى فينا فدمعت عيناه حتى تسيل على خده من مضاضه ما أودى فينا صرف الله عن وجهه الأذى و آمنه القيامة من سخطه و النار. [۲۱۶].

محمد بن مسلم از امام محمد عليه السلام نقل می کند که آن حضرت گفت: «امام سجاد عليه السلام همیشه می گفت: هر مؤمنی که چشمانش به خاطر کشته شدن حسین عليه السلام به اشک نشیند و سرشگش به صورتش جاری گردد، خداوند متعال برای او در بهشت، غرفه هایی آماده سازد که سالیان سال در آن ها سکونت گزیند، و هر مؤمنی که چشمانش از آزاری که به ما در این دنیا از دشمنان رسیده، به اشک نشیند و سرشگش به رخس جاری گردد، خدا او را در بهشت، در

مقام صدق (جایگاه امن و راستش) جای دهد، و هر مؤمنی که در راه ما، آزاری به او رسد و چشمانش را ناراحتی به اشک نشیند تا سرشگش بر رخس روان گردد، به خاطر آزاری که در راه ما دیده است، خداوند در روز رستاخیز، آزار و اذیت را از او برطرف سازد و از خشم خویش و از آتش دورخ، در امان دارد.

تشنگی و یاد امام حسین

عن داود بن کثیر الرقی، قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام اذا استشقى الماء، فلما شربه رأيتَه وقد استعبر وأغر ورقت عيناه

بدموعه، ثم قال: يا داود، لعن الله قاتل [صفحه ۲۲۹] الحسين، فما أنغض ذكر الحسين للعيش! إني ما شربت ماء باردا إلا و ذكرت الحسين و ما من عبد شرب الماء فذكر الحسين و لعن قاتله إلا كتب الله له مائه ألف حسنه و محاعنه مائه ألف سيئه و رفع له مائه ألف درجه و كان كأنما أعتق مائه أعتق مائه ألف نسمة و حشره الله يوم القيامة أبلج الوجه. [۲۱۷] .

داود بن کثیر رقی گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که آب خواستی، وقتی نوشید، دیدم که می خواهد گریه کند و اشک در چشمانش حلقه زد. سپس گفت: ای داود، خدا، کشنده ی حسین را لعنت کند. یاد مظلومیت حسین زندگی را چه قدر ناگوار می سازد! من هر گاه که آب سردی بخورم به یاد حسین می افتم. هر بنده ی خدایی که آب نوشد و حسین را یاد کند و کشنده ی او را لعن نماید، خدا برایش صد هزار نیکی نویسد و صد هزار بدی از او پاک کند، و او را صد هزار درجه فرابرد، و چنان باشد که صد هزار برده، آزاد کرده باشد، و خدا او را در روز رستاخیز با روی سفید و درخشان محشور سازد.»

امام سجاد پیشوا و پیام آور عاشورا

1. عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن أبيه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا كان يوم القيامة نادى مناد: أين زين العابدين؟ فكأني أنظر إلى ولدي علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، يخطر بين الصفوف. [٢١٨].

[صفحه ٢٣٠] امام صادق عليه السلام از پدر و نیاکانش نقل می کند که رسول خدا گفت: «هنگامی که روز رستاخیز فرارسد، ندا کننده ای ندا

می دهد: زینت عابدان کجاست؟ تو گویی به فرزندم علی، پسر حسین بن علی بن ابی طالب، می نگرم که در میان صفوف، خرامان گام بر می دارد». ٢. عن محمد بن سهل البحراني، رفعه إلى عبد الله الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال: البكاءون خمسه: آدم و يعقوب و يوسف و فاطمه بنت محمد صلى الله عليه وآله و علي بن الحسين عليه السلام. فأما فبكي على الجنة حتى صار في خديه أمثال الأودية. و أما يعقوب فبكي على يوسف حتى ذهب بصره و حتى قيل له: (تا لله تفتؤا تذكره يوسف حتى تكون حرضا أو تكون من الهالكين). [٢١٩].

و أما يوسف فبكي على يعقوب حتى تأذى به أهل السجن، فقالوا: إما أن تبكي بالنهار و تسكت بالليل و إما أن تبكي بالليل و تسكت بالنهار، فصالحهم على واحد منهما. و أما فاطمه بنت محمد صلى الله عليه وآله فبكت على رسول الله حتى تأذى بها أهل المدينة و قالوا لها: قد آذيتنا بكائك، فكانت تخرج إلى المقابر - مقابر الشهداء - فبكي حتى تقضى حاجتها ثم تنصرف. و أما علي بن الحسين فبكي على الحسين عليه السلام عشيرين سنه - أو اربعين سنه - و ما وضع بين يديه طعام إلا بكى، حتى قال له مولى له: جعلت فداك يا بن رسول الله [صفحه ٢٣١] إني أخاف عليك أن تكون من الهالكين. قال: (إنما أشكوبثي و حزني إلى الله و أعلم من الله ما لا تعلمون) [٢٢٠]، إني لم أذكر مصرع بني فاطمه إلا خنفتني لذلك عبره. [٢٢١].

از امام صادق عليه السلام نقل است که گفت: «پنج کس، بسیار گریان بودند: آدم، يعقوب، يوسف، فاطمه دختر محمد صلى الله عليه و

آله و علی پسر حسین (امام سجاد علیه السلام). آدم آن قدر برای بهشت گریه کرد که رد اشک، چون جا باریکه ی آب، در گونه هایش ماند، و یعقوب تا آن جا برای یوسف گریست که چشمش از میان رفت، تا جایی که به او گفته شد: «به خدا، تو آن قدر از یوسف یاد می کنی تا بیمار گردی یا هلاک شوی»، و اما یوسف، در فراق پدرش، یعقوب آن قدر گریه کرد که اهل زندان، به اذیت افتادند و گفتند: «یا روز گریه کن و شب آرام گیر و یا شب گریه کن و روز آرام باش»، که بالاخره به یکی از شب و روز مصالحه کردند. و اما فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله، آن قدر در دوری پدرش، رسول خدا، گریه کرد که اهل مدینه از او رنجیدند و به او گفتند: «ما را با گریه ی بسیار آزار دادی، از آن پس بر سر مزار شهیدان می رفت و هر چه می خواست، گریه می کرد و بر می گشت. و اما امام سجاد علیه السلام، برای امام حسین علیه السلام بیست سال - یا چهل سال - گریه کرد. و هر غذایی به نزدش نهاده می شد می گریست تا این که یکی از چاکرانش به او گفت: «یابن رسول الله، قربانت گردم، من برای تو می ترسم که با این همه گریه، [صفحه ۲۳۲] بالاخره از بین بروی. حضرت گفت: «من از درد و اندوهم تنها به خدا شکوه می کنم و از خدا چیزی دانم که نمی دانید.»، من هرگز کشته شدن فرزندان فاطمه را یاد نکنم، مگر این که گریه و سرشک، راه نفسم را می گیرد. ۳. عن أبي جعفر بن علی الباقر علیه السلام قال: ... و

لقد كان بكي علي أبيه الحسين عليه السلام عشرين سنه. و ما وضع بين يديه طعام إلا بكي حتى قال له مولى له: يابن رسول الله أما لحزنك أن تنقضى؟! فقال له: ويحك إن يعقوب النبي كان له إثنا عشر إبنا فغيب الله عنه واحدا منهم فابيضت عيناه من كثرة بكائه عليه و شاب رأسه من الحزن و احدودب ظهره من الغم و كان ابنه حيا في الدنيا و أنا نظرت إلى أبي و أخي و عمي سبعة عشر من أهل بيتي مقتولين حولي فكيف ينقضى حزني؟! [۲۲۲].

امام محمد باقر علیه السلام در پایان سخنی که در آن بیست و سه خصلت از خصلت های پدرش، امام زین العابدین علیه السلام را می شمارد، چنین می گوید: «برای پدرش، امام حسین علیه السلام، بیست سال گریست. هرگز مقابلش غذایی نهاده نشد، مگر این که گریه کرد، تا آن جا که

یکی از نوکراتش به او گفت: «آیا وقتش نرسیده است که اندوه شما پایان پذیرد؟!» حضرت به وی گفت: «وای بر تو، یعقوب پیامبر را دوازده پسر بود که خدا یکی از آن‌ها را غایب ساخت، در اثر آن، چشمان یعقوب از زیادی گریه، سفید شد و موی سرش از اندوه، سپید گشت و پشتش از غم، خمید، و این همه در حالی بود که پسرش را در این جهان زنده بود، اما من با چشم خود دیدم که پدرم، برادرم، عمویم و هفده کس از خانواده ام پیرامونم کشته [صفحه ۲۳۳] شدند، با این حال چگونه اندوهم پایان پذیرد؟!» ۴. عن أبي حمزة الثمالي، قال سمعت سيد العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابي طالب عليهم السلام يقول لشيعة: عليكم بأداء الأمانة، فوالذي بعث محمدا

بالحق نبيا، لو أن قاتل أبي الحسين بن علی عليه السلام ائتمنى علی السيف الذي قتله به لأدبته اليه. [۲۲۳] .

ابو حمزه ی شمالی گوید: «از سرور عبادتگران، امام سجاد علیه السلام، شنیدم که به شیعیان خویش می گفت: شما را به امانت داری سفارش می کنم. سوگند به خدایی که محمد را به حق، به پیامبری برانگیخت، اگر قاتل پدرم، امام حسین علیه السلام، شمشیری را که با آن پدرم را کشت، در نزد من به امانت بسپارد، البته آن را به او باز می دهم. [۲۲۴] .

[صفحه ۲۳۷]

زیارت امام حسین علیه السلام

پیش بینی امام علی از اقبال مردم به کربلا

عن علی بن ابي طالب عليه السلام أنه قال: كَأَنِّي بِالْقُصُورِ قَدْ شِئْتُ حَوْلَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَأَنِّي بِالْمَحَامِلِ تَخْرُجُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى يَسَارَ إِلَيْهِ مِنَ الْآفَاقِ وَذَلِكَ عِنْدَ انْقِطَاعِ مَلِكِ بَنِي مُرَوَانَ. [۲۲۵] .

شیخ صدوق با اسناد خود از امام علی علیه السلام نقل می کند که: «کاخ هایی را می بینم که پیرامون قبر حسین علیه السلام ساخته شده اند و کجاوه هایی که از کوفه به سوی قبر حسین علیه السلام بیرون می روند. شب ها و روزهای زیادی نمی گذرد که از آفاق عالم، به سوی او می آیند و آن زمانی است که حکومت فرزندان مروان، پایان پذیرد».

فرشتگان کربلا

1. عن أبان بن تغلب، قال: قال ابو عبد الله الصادق عليه السلام إن أربعة آلاف ملك هبطوا يريدون القتال مع الحسين بن علي عليه السلام فلم يؤذن لهم في القتال، فرجعوا في الاستئذان و هبطوا و قد قتل الحسين عليه السلام فهم عند قبره شعث غبر يبكونه إلى يوم [صفحة ۲۳۸] القيامة و رئيسهم ملك يقال له منصور. [۲۲۶].

از أبان بن تغلب نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «چهار هزار فرشته از آسمان فرود آمدند، تا همراه حسین علیه السلام بجنگند اما به آنها اجازه ی جنگ داده نشد، برگشتند تا از خدا رخصت گیرند و هنگامی که باز فرود آمدند، امام حسین علیه السلام کشته شده بود. آن ها اینک آشفته و پریشان، کنار قبر حسین علیه السلام هستند و تا روز رستاخیز بر او می گریند و رئیسشان فرشته ای است که به او «منصور» گویند.»

۲. عن أبان بن تغلب، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن أربعة آلاف ملك عند قبر الحسين عليه السلام شعث غبر يبكونه إلى القيامة، رئيسهم ملك يقال له:

منصور. فلا يزوره زائر إلا استقبلوه و لا يودعه مودع إلا شيعوه و لا يمرض إلا عادوه، و لا يموت إلا صلوا على جنازته و استغفروا له بعد موته. [۲۲۷].

ابان بن تغلب گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «چهار هزار فرشته، آشفته و خاک آلود، کنار قبر امام حسین علیه السلام هستند که تا روز رستاخیز بر او می گریند. رئیس آنان فرشته ای است

که او را «منصور» گویند. هر زائری که حضرتش را زیارت کند، به پیشواز او می شتابند، و هر وداع کننده ای که او را وداع گوید تودیعش می کنند. هر زائری که بیمار گردد عیادتش می کنند. و اگر زائری بمیرد بر جنازه اش نماز می خوانند و پس از مرگش، برای او استغفار می کنند.»

۳. عن هارون، قال: سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام و أنا عنده فقال، ما لمن زار قبر [صفحة ۲۳۹] الحسين عليه السلام؟ فقال: أن قبر الحسين عليه السلام و كل الله به أربعه آلاف ملك شعث غبر يبكونه إلى يوم القيامة. فقلت له: فقلت له: بأبي أنت و أمي، روى عن أبيك أن ثواب زیارته كثواب الحج. قال: نعم حجه و عمره حتى عد عشرًا. [۲۲۸].

هارون بن خارجه گوید: «من پیش امام صادق علیه السلام بودم که مردی پرسید: پاداش کسی که قبر حسین علیه السلام را زیارت کند چیست؟ امام صادق علیه السلام گفت: خدا بر مزار حسین علیه السلام چهار هزار گماشته است که آشفته و خاک آلودند و تا روز رستاخیز بر او می گریند. به او گفتم: پدر و مادرم فدایت، از پدرت روایت شده است که، پاداش زیارت امام حسین علیه السلام، چون پاداش حج است. گفت: آری، حج و عمره. و شمرد تا به ده حج و عمره رسانید» ۴.

عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: أربعه آلاف ملك شعث غير يبكون الحسين عليه السلام إلى أن تقوم الساعة، فلا يأتيه أحد إلا استقبلوه و لا يرجع إلا شيعوه. و لا يمرض إلا عادوه. و لا يموت إلا شهدوه. [۲۲۹].

ابوبصیر گوید که امام باقر علیه السلام گفت: «چهار هزار فرشته ی آشفته و خاک آلود، بر امام حسین علیه السلام می گریند تا روزی که هنگامه ی رستاخیز به پا خیزد، هرگز او را زائری نباید، مگر این که پیشوازش کنند و بر نگرند مگر این که تودیعش کنند و بیمار نشود، مگر این که عیادتش کنند و نمیرد، مگر این که در تشییع جنازه اش حاضر شوند.»

[صفحه ۲۴۰] ۵. عن ربعی بن عبدالله، قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام بالمدينة: أين قبور الشهداء؟ قال: أليس أفضل الشهداء عندكم الحسين عليه السلام والذي بيده إن حول قبره أربعة آلاف ملك شعث غير يبكونه إلى يوم القيامة. [۲۳۰].

ربعی بن عبدالله گوید: «در مدینه به امام صادق علیه السلام گفتم: مزار شهیدان کجاست؟ مگر حسین علیه السلام برترین شهیدان نزد شما نیست؟ سوگند، به خدایی که جانم در دست اوست، چهار هزار فرشته، آشفته و خاک آلود، پیرامون قبر حسین علیه السلام هستند که تا روز رستاخیز برای او می گریند.»

۶. عن أبي المنير قال: أبو جعفر عليه السلام: إن ولايتنا عرضت على أهل الأمصار فلم يقلها قبول أهل الكوفة بشيء ء و ذلك أن قبر علي عليه السلام فيه و أن إلى لزه لقبرا آخر - یعنی قبر الحسین - و ما من آت يأتيه فيصلی عنده ركعتين أو أربعاً ثم يسأل الله حاجتها إلا قضاه لها و إنه ليحفه كل يوم ألف ملك. [۲۳۱].

ابونمیر گوید که امام باقر علیه السلام گفت:

«ولایت ما بر مردمان شهرها عرضه شد و مردمی مانند اهل کوفه آن را نپذیرفت، زیرا که قبر علی علیه السلام در کوفه است و در نزدیکی آن قبر دیگری (قبر امام حسین علیه السلام) است که هر کس در کنار آن دو یا چهار رکعت نماز بخواند، سپس خواسته اش را از خدا بخواهد، خدا آن را برای او برآورده می سازد، و هر روز، هزار فرشته پیرامون آن طواف می کنند.»

۷. عن اسحاق بن عمار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: ليس ملك في السماوات والارض إلا وهم يسألون أن يأذن لهم في زيارة قبر الحسين عليه السلام [صفحه ۲۴۱] ففوج ينزل و فوج يعرج. [۲۳۲].

اسحاق بن عمار گوید که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گفت: «فرشته ای در آسمان ها وزمین نباشد مگر این که از خدا خواهش کنند، تا برای زیارت قبر حسین علیه السلام به آن ها رخصت بدهد. پس گروهی فرود می آیند و گروهی فرامی روند.»

۸. عن اسحاق بن عمار، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: ما بين قبر الحسين بن علي عليه السلام الى السماء السابعة مختلف الملائكة. [۲۳۳].

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کند که گفت: «میان قبر امام حسین علیه السلام تا آسمان هفتم، محل عبور و مرور فرشتگان است.»

۹. عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: وكل الله بالحسين عليه السلام سبعين ألف ملك يصلون عليه كل يوم شعث غبر و يدعون لمن زاره و يقولون، «يا ربنا هؤلاء زوار الحسين افعل بهم و افعل بهم.»

[۲۳۴].

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کند که گفت: «خدا، هفتاد هزار فرشته را بر امام حسین علیه السلام گماشته است که آشفته و

خاک آلود، هر روز برای او درود می فرستند و هر کس او را زیارت کند، دعا می کنند و می گویند، بار پروردگارا اینان زائران حسین علیه السلام هستند برای آنان چنین و چنان کن!.»

۱۰. عن الحارث بن المغيرة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن لله عزوجل ملائكة [صفحة ۲۴۲] موكلين بقبر الحسين عليه السلام فإذا هم الرجل بزيارته أعطاهم ذنوبه فإذا خطا محوها، ثم إذا خطا ضاعفوا له حسناته، فما تزال حسناته تضاعف حتى توجب له الجنة، ثم اكتنوه فقد سوه و ينادون ملائكة السماء أن قد سوا زوار قبر حبيب حبيبي الله، فاذا اغتسلوا ناداهم محمد صلى الله عليه و آله: يا وفد الله أبشروا بمرافقتي في الجنة، ثم فاذا اغتسلوا ناداهم محمد صلى الله عليه و

آله: يا وفد الله أبقروا بمرافقتي في الجنة، ثم ناداهم أمير المؤمنين عليه السلام: أنا ضامن لحوائجكم و دفع البلاء عنكم في الدنيا و الآخرة. ثم اكتفوهم عن أيمانهم و عن شمائلهم حتى ينصرفوا إلى أهاليهم. [۲۳۵].

از حارث بن مغیره نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «خدا را فرشتگانی است که بر قبر امام حسین علیه السلام گماشته شده اند، هرگاه مردی، عزم زیارتش کند، خدا گناهانش را بر آن ها عرضه می کند، اگر خطایی کرده باشد، پاکش کنند و اگر باز خطایی کند بر کارهای نیکش افزایش دهد و پی در پی کارهای نیکش فزونی یابد تا این که بهشت او را حتمی گردد. سپس پیرامون او گرد آیند، تقدیسش کنند و فرشتگان آسمان را ندا دهند: زائران قبر حبیب حبیبان خدا (امام حسین علیه السلام، محبوب امام علی علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله) را تقدیس کنید! و آن گاه که غسل

کنند حضرت محمد صلی الله علیه و آله صدایشان کند: ای میهمانان خدا، همراهی من در بهشت، شما را مژده باد. سپس امیر مؤمنان، علی علیه السلام، صدایشان کند: من ضامنم خواسته های شما را بر آورده سازم را در دنیا و آخرت از شما دور کنم. سپس فرستگان آن ها را از راست و چپشان، در میان گیرند و حفظشان کنند، تا به پیش اهل و عیالشان باز گردند.»

۱۱. عن الأعمش، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده عليهم السلام قال: قال [صفحه ۲۴۳] النبي صلى الله عليه وآله ليلة أسرى بي إلى السماء فبلغت السماء الخامسة نظرت إلى صورة علي بن أبي طالب فقلت: حبیبی جبرئیل ما هذه الصورة؟ ربنا إن بنی آدم فی دنیاهم یتمتعون غدوه و عشیه بالمنظر إلى بصورته قدر ما تمتع أهل الدنيا به، فصور لهم صورته من نور قد سه عزوجل، فعلى عليه السلام بين أیدیهم لیلا و نهارا یزورونه و ینظرون إلیه غدوه و عشیه. قال: فأخبرنی الأعمش، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهم السلام قال: فلما ضربه اللعین ابن ملجم علی رأسه صارت تلك الضربه فی صورته التي فی السماء فالملائكة ینظرون غدوه و عشیه و یلعنون قاتله ابن ملجم، فلما قتل الحسين بن علی علیه السلام هبطت الملائكة و حملته حتى أوقفته مع صورة علی

فی السماء الخامسة فكلما هبطت الملائكة من السماوات من علا. و صعدت ملائكة السماء الدنيا فمن فوقها إلى السماء الخامسة لزياره صورہ علی علیہ السلام و النظر إليه و إلى الحسين بن علی متشحطا بدمه، لعنوا يزيد و ابن زياد و قاتل الحسين بن علی علیہ السلام إلى يوم القيامة. [۲۳۶].

(ابومحمد سلیمان، پسر مهران اسدی تابعی، معروف به) اعمش از امام صادق علیہ السلام روایت می کند که آن حضرت به واسطه پدر و جدش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که گفت: « شب معراج که به آسمان ها بردند، وقتی به آسمان پنجم [صفحه ۲۴۴] رسیدم، تمثال علی بن ابی طالب را دیدم، به جبرئیل گفتم: حبیبم، جبرئیل، این تصویر چیست؟ جبرئیل گفت: ای محمد! فرشتگان بسیار دوست می داشتند که به جمال علی بنگرند، برای همین گفتند: «خدایا، فرزندان آن در دنیای خود، هر صبح و عصر با نگاه به عی بن ابی طالب، حبیب حبیب تو، محمد صلی الله علیه و آله و جانشین و وصی و امین او، بهره مند می شوند؛ با زیارت جمال او، او، ما را نیز به اندازه ی اهل دنیا بهره مند گردان! خداوند خواسته ی آنان را پذیرفت و از نور قدسی خود، جمال علی را برای آنان مصور ساخت. به این ترتیب، علی علیہ السلام شب و روز در برابر آنان بود و هر بامداد و شبانگاه او را می دیدند و زیارت می کردند. اعمش در ادامه ی روایت گوید که امام صادق علیہ السلام به نقل از پدرش، امام محمد باقر علیہ السلام، گفت: «هنگامی که ابن ملجم نفرین شده، با شمشیر بر سر علی علیہ السلام زد و شکافت، همان شکافت در جمال حضرتش نیز که در آسمان بود پیدا شد. از آن پس در هر بامداد و شامگاه که فرشتگان به آن نگاه می کردند قاتلش ابن ملجم را نفرین می کردند. و هنگامی که حسین بن علی علیہ السلام کشته شد فرشتگان از آسمان فرود آمدند و [تمثال مقدس و روحانی] او را فرابردند تا در آسمان پنجم در جنب جمال علی علیہ السلام نهادند. از آن پس همه ی آن فرشته هایی که از آسمان های

بالا فرود آیند و همه ی فرشتگانی که از آسمان های فرودین و آسمان دنیا به آسمان پنجم فراروند تا جمال علی علیہ السلام و جمال امام حسین علیہ السلام را که به خورش آغشته است زیارت کنند

و ببینند، یزید، ابن زیاد و قاتل امام حسین را لعنت می کنند تا روز رستاخیز فرارسد. [صفحه ۲۴۵]

توصیه به زیارت امام حسین

1. عن حنان بن سدیر، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: زوروه - قبر الحسين عليه السلام - ولا تجفوه فإنه سيد الشهداء و سيد شباب أهل الجنة. [۲۳۷].

حنان بن سدیر گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «او را (قبر امام حسین علیه السلام را) زیارت کنید و به او جفا نکنید که او سالار شهیدان و سرور جوانان بهشت است.»

۲. عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال لي: كم بينكم وبين الحسين عليه السلام قال: قلت يوم للراكب و يوم و بعض يوم للماشي. قال: أفتأتيه كل جمعه؟ قال: قلت لا ما آتیه إلا فی الحین. قال: ما أجفاک! أما لو كان قريبا منا لأتخذناه هجرهای تهاجرنا إليه. [۲۳۸].

ابوجارود گوید که امام باقر علیه السلام به من گفت: «میان شما و قبر امام حسین علیه السلام چه قدر راه است؟ گفتم: برای سواره یک روز و برای پیاده یک روز و بخشی از روز. گفت: هر جمعه به زیارتش می روی؟ گفتم: نه، گاهی می روم. گفت: چه قدر، جفا می کنی! اگر به ما نزدیک بود، آن جا را محل هجرت خویش قرار می دادیم، یعنی به آن جا هجرت می کردیم.»

۳. عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر بن علي عليه السلام، قال: مروا شيعتنا بزيارة الحسين بن علي عليه السلام فإن زیارته تدفع الهدم و الغرق و الحرق و

أكل السبع. و زیارته مفترضه علی من أقر للحسين بالأمامه من الله عزوجل. [۲۳۹].

[صفحه ۲۴۶] از محمد بن مسلم نقل است که امام محمد باقر علیه السلام گفت: «پیروان ما را به زیارت امام حسین علیه السلام سفارش کنید زیرا که او، بلاهایی چون در زیر آوار ماندن، غرق

شدن و طعمه ی درندگان گشتن را دور می کند. زیارت او بر هر کس که به امامت امام حسین علیه السلام اقرار کند، از جانب خدا واجب است.»

۴. عن الحسين بن محمد القمي، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: من زار قبر أبي عبدالله عليه السلام بشط الفرات كان كمن زار الله فوق عرشه. [۲۴۰].

حسین بن محمد قمی از امام رضا علیه السلام نقل کند که گفت: «کسی که قبر امام حسین علیه السلام را در کناره ی فرات زیارت کند، چونان کسی است که خدای را فرای عرشش زیارت کرده باشد.»

پاداش زیارت

1. عن العلاء بن مسيب، عن جعفر بن محمد، عن أبيه محمد به علي، عن أبيه علي بن الحسين بن علي عليهم السلام قال: الحسين عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه وآله: يا أبتاه ما لمن زارنا؟ قال: يا بني من زارني حيا و ميتا، و من زار أباك حيا و ميتا، و من زار أخاك حيا و ميتا و من زارك حيا و ميتا كان حقيقا علي أن أزوره يوم القيامة و اخلصه من ذنوبه و ادخله الجنة. [۲۴۱].

[صفحه ۲۴۷] علاء بن مسیب از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به واسطه ی پدرش امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل کرد که گفت: «امام حسین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

پدر جان! پاداش کسی که ما را زیارت کند، چیست؟ گفت: پسر من هر که مرا زنده یا مرده زیارت کند و هر که پدرت را زنده یا مرده، زیارت کند و هر که برادرت را زنده یا مرده، زیارت کند و هر که تو را زنده یا مرده زیارت کند، مرا شایسته است که او را در روز رستاخیز زیارت کنم و از گناهانش برهانم و به بهشت واردش کنم.»

۲. عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من أتى الحسين عليه السلام عارفا بحقه كتبه الله تعالى في أعلى عليين. [۲۴۲].

امام صادق علیه السلام گفت: «هر کس که به حق امام حسین علیه السلام عارف و آشنا باشد و او را زیارت کند، خداوند متعال، جایگاه او را در بالاترین مرتبه ی فرامندان، نویسد.»

۳. عن أبي الحسن الماضي عليه السلام قال: من زار قبر الحسين بن علي عليه السلام عارفا بحقه، غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. [۲۴۳].

از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل است که گفت: «هر کس که به حق امام حسین علیه السلام عارف باشد و قبر او را زیارت کند، خدا از گناهانش آن چه گذشته و [صفحه ۲۴۸] آن چه خواهد آمد، در می گذرد.»

[۲۴۴].

۴. عن الحسين بن محمد القمي، قال: ابوالحسن موسى بن جعفر عليه السلام: أدنى ما يثاب به زائر أبي عبدالله بشط الفرات، اذا عرف حقه و حرمة و ولايته أن يغفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. [۲۴۵].

از حسین، پسر محمد قمی نقل است که امام موسای کاظم علیه السلام گفت: «کمترین پاداشی که به زیارت کننده ی امام حسین علیه السلام در کناره ی فرات، داده می شود این است که گناهان گذشته و آینده اش بخشوده شود و این زمانی است که زائر، حق و حرمت، و ولایت امام حسین علیه السلام را شناخته باشد.»

۵. عن هارون بن خارجه، قال: لابی عبدالله علیه السلام: إنهم یروون أن من زار قبر الحسین علیه السلام كانت له حجه و عمره. قال: من زاره و الله عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. [۲۴۶].

از حسین، پسر محمد قمی نقل است که امام موسی کاظم علیه السلام گفت: «کمترین پاداشی که به زیارت کننده ی امام حسین علیه السلام در کناره ی فرات، داده می شود این است که گناهان گذشته و آینده اش بخشوده می شود و این زمانی است که زائر، حق و حرمت، و ولایت امام حسین علیه السلام را شناخته باشد.»

۵. عن هارون بن خارجه، قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: إنهم یروون أن من زار قبر الحسین علیه السلام كانت له حجه و عمره. قال: من زاره الله عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. [۲۴۷].

هارون بن خارجه گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم که آنان روایت می کنند که هر کس قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند او را پاداش حج و عمره خواهد بود. حضرت گفت: به خدا هر که به حق او معرفت داشته باشد و زیارتش کند خدا گناهان گذشته و آینده ی او را خواهد بخشود.»

[صفحه ۲۴۹] ۶. عن عبدالله بن الفضل الهاشمی، قال: كنت عند أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فدخل علیه رجل من أهل طوس، فقال له: يا طوسی! من زار قبر أبي عبدالله الحسین بن علی علیه السلام و هو یعلم أنه إمام من الله،

مفترض الطاعه علی العباد، غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. و قبل شفاعته فی سبعین مذنباً. و لم یسأل الله عزوجل عند قبره حاجه إلا قضاها له. [۲۴۸].

عبدالله، پسر فضل هاشمی گوید: «پیش امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل طوس وارد شد و به او گفت: یابن رسول الله، پاداش کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، چیست؟ حضرت به او گفت: ای طوسی! هر که امام حسین علیه السلام را زیارت کند و بداند که او از سوی خدا، امام و اطاعتش بر بندگان خدا لازم است، خدا گناهان گذشته و آینده اش را می بخشد و شفاعتش را درباره ی هفتاد گنهکار می پذیرد و در کنار قبر آن حضرت، هر خواسته ای از خدای عزوجل بخواهد، آن را برآورده سازد.»

۷. عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: إن زائر الحسين عليه السلام تجعل ذنوبه جسرا على باب داره ثم يعبرها كما يخلف أحد كم الجسر وراءه إذا عبره. [۲۴۹].

از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «زائر امام حسین علیه السلام، گناهانش را پلی سازد که بر در خانه اش زند، سپس از آن بگذرد و پشت سر نهد. آن چنان که فرد، وقتی از پلی گذر کرد، آن را پشت سرش وانهد.»

[صفحه ۲۵۰] ۸. عن صالح النيلي، قال: أبو عبدالله عليه السلام: من أتى قبر الحسين عليه السلام عارفاً بحقه كتب الله أجر من أعتق ألف نسمة و كمن حمل ألف فرس في سبيل الله مسرجه ملجمه. [۲۵۰].

صالح نیلی گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «کسی که حق امام حسین علیه السلام را بشناسد و به زیارت قبرش آید، خدا برایش پاداش کسی را

بنویسد که هزار برده آزاد کرده است، و مانند کسی باشد که در راه خدا، هزار اسب زین دار و لجام بسته، به میدان جهاد آورده باشد.»

۹. عن عبدالله بن هلال، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت جهلت فداك ما أدنى ما لزائر قبر الحسين عليه السلام؟ فقال لي: يا عبدالله إن أدنى ما يكون له أن يحفظه الله في نفسه و ما له حتى يرده إلى أهله، فإذا كان يوم القيامة كان الله أحفظ له. [۲۵۱].

از عبدالله بن هلال نقل است که گفت: «به امام صادق علیه السلام گفتم، فدایت کردم کمترین پاداش زائر قبر امام حسین علیه السلام چیست؟ امام به من گفت: ای عبدالله کمترینش این است که خدا، جان و دارایی وی را نگه می دارد تا به خانواده اش برگرداند و چون روز ر ستاخیز فرار سد، خدا بیش از پیش، نگهدارش می شود.»

۱۰. عن الحسين بن ثوير بن أبي فاخته، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: يا حسين إنه من خرج من منزله يزيده زيارة قبر الحسين بن علي عليه السلام ان كان ماشيا كتب الله له بكل خطوه حسنه و محاه عنه سيئه و إن كان راكبا كتب الله له بكل حافر حسنه و حط بها عنه سيئه حتى إذا صار في الحائر الله من المفلحين المنجحين حتى إذا قضى [صفحه ۲۵۱] مناسكه مكتبه الله من الفائزين، حتى إذا أراد الإنصراف أتاه ملك فقال له: إن رسول الله يقرئك السلام و يقول لك إستانف العمل فقد غفر الله لك ما مضى. [۲۵۲].

حسین بن ثویر گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «ای حسین، هر که به نیت زیارت قبر امام حسین علیه السلام از خانه اش بیرون رود اگر پیاده باشد،

خدا بر هر قدمش، یک نیکی نویسد و یک بدی از او پاک سازد و اگر سواره باشد، بر هر گامی که مرکبش بردارد، یک نیکی نویسد و یک بدی از او پاک کند، تا این که وقتی به حائر حسینی رسید، خدا او را از رستگاران و رهیافتگان نویسد و تا زمانی که اعمال و آداب زیارتش را به پایان برد، خدا او را از فیروزمندان نویسد. و زمانی که بخواهد از آن جا برگردد فرشته ای به نزدش آید و به او گوید، فرستاده ی خدا تو را درود می فرستد و می گوید: «زندگی را از سر گیر و کارهایت را از نو شروع کن که خدا گذشته را به تو بخشود.»

۱۱. عن بشير الدهان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن الرجل ليخرج إلى قبر الحسين عليه السلام فله إذا خرج من أهله بأول خطوه مغفره لذنوبه، ثم يزل يقდس بكل خطوه حتى يأتيه فإذا أتاه نجاه الله فقال: عبدى سلنى أعطك، أدعنى أجبك، أطلب منى أعطك، سلنى حاجتك اقضها لك. قال أبو عبدالله عليه السلام: وحق على الله أن يعطى ما بذل. [۲۵۳].

از بشير دهان نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «مردی که به سوی قبر امام حسین علیه السلام می رود، وقتی که خانواده اش را ترک می کند، هر گامش، بخشایشی [صفحه ۲۵۲] برای گناهِش است. سپس، به هر گامش، تقدیس می گردد، تا به قبر امام حسین علیه السلام برسد، وقتی که به آن جا رسید، خدا با او مناجات می کند و می گوید: ای بنده ی من! از من خواهش کن، عطایت کنم، مرا بخوان پاسخت گویم، از من بخواه تا بدهمت، خواسته ات را از من بخواه تا

آن را برایت برآورده سازم. راوی گوید، امام صادق علیه السلام در ادامه گفت: «و خدا را می سزد تا آن چه را که (در راه سفر) خرج کرده است، به او عطا کند.»

۱۲. عن معاوية بن وهب، قال: دخلت على أبي عبدالله عليه السلام وهو في مصلاه فجلست حتى قضى صلاته فسمعتة وهو يناجى ربه ويقول: يا من خصنا بالكرامة و وعدنا الشفاعة و حملنا الرسالة و جعلناك ورثة الأنبياء و ختم بنا الامم السالفه و خصنا بالوصيه و أعطانا علم ما مضى و علم ما بقى و جعل أفنده من الناس تهوى إلينا. اغفر لنا و لاخوانى و زوار قبر أبى الحسين بن على عليه السلام الذين أنفقوا أموالهم و أشخصوا أبدانه رغبه فى برنا و رجاء لما عندك فى صلتنا و سرورا ادخلوه على نبيك محمد صلى الله عليه و آله و أجابه منهم لأمرنا و غيظا أدخلوا على عدونا، أرادوا بذلك رضوانك فكافهم عنا بالرضوان و اكلاهم بالليل و النهار و اخلف على عدونا، أرادوا بذلك رضوانك فكافهم عنا بالرضوان و اكلاهم بالليل و النهار و اخلف على أهاليهم و أولادهم الذين خلفوا بأحسن الخلف و اصحبهم و اكفهم شر كل جبار عنيد و كل ضعيف من خلقك أو شديد. و شر شياطين الانس و الجن و اعطهم أفضل ما أملوا منك فى غربتهم عن أوطانهم و ما آثرونا على أبنائهم و

أهاليهم وقراباتهم. الله إن أعداءنا عابوا عليهم خروجهم فلم ينههم ذلك عن النهوض و الشخوص
إلينا خلافا عليهم، فارحم تلك الوجوه التي غيرها الشمس و ارحم تلك الخدود

التي تقلبت على قبر أبي عبدالله عليه السلام و ارحم تلك الأعين التي جرت [صفحة ٢٥٣]
دموعها رحمه لنا و ارحم تلك القلوب التي جزعت و احترقت لنا و ارحم تلك الصرخه التي كانت
لنا. اللهم إنى أستودعك تلك الأنفس و تلك الأبدان حتى ترويهن من الحوض يوم العطش. فما زال
صلوات الله عليه يدعوا بهذا الدعاء و هو ساجد، فلما انصرف قلت له: جعلت فداك لو أن هذا
الذي سمعته منك كان لمن لا يعرف الله لظنت أن النار لا تطعم منه شيئاً أبداً والله لقد تمنيت أنى
كنت زرته و لم أحج. فقال لى: أقربك منه فما الذى يمنعك عن زيارته يا معاويه و لم تدع
ذلك؟ قلت: جعلت فداك لم أدر أن الأمر يبلغ هذا كله، فقال: يا معاويه و من يدعوا لزواره فى
السماء أكثر ممن يدعوا لهم فى الارض، لاتدعه لخوف من أحد. فمن تركه لخوف رأى من الحسره
ما يتمنى أن قبره كان بيده، أما تحب أن يرى الله شخصك و سوادك فيمن يدعوا له رسول الله صلى
الله عليه و آله؟ أما تحب تكون غدا فيمن تصافحه الملائكه؟ أما تحب أن تكون غدا فيمن يأتى و
ليس عليه ذنب به؟ أما تحب أن تكون غدا فيمن يصافح رسول الله صلى الله عليه و آله. [٢٥٤].

معاويه بن وهب گوید: «به حضور امام صادق عليه السلام که در نمازگاهش بود، رسیدم، نشستم
تا نمازش را تمام کرد و شنیدم که با پروردگارش راز و نیاز می کند و می گوید: ای آن که ما را
مخصوص کرامت ساخته و وعده ی شفاعت داده ای؛ رسالت را بر عهده ی ما نهاده و ما را وارث
پیامبران ساخته ای؛ امت های پیشین را با ما

به سر آورده و ما را ویژه ی گردانیده؛ دانش گذشته و آینده را با ما عطا کرده ای و [صفحة ٢٥٤] دل
های برخی از مردمان را چنان قرار داده ای که به ما مایلند! من و برادرانم و زیارتگران قبر پدرم، امام
حسین علیه السلام، را پیامرز، آنان که از سر رغبت به نیکی ما، و به امید پاداشی که نزد تو، در
پیوستگی با ما است، و به خاطر شادمان ساختن، پیامبرت محمد صلى الله عليه و آله، و به جای
آوردن خواسته ی ما از آنان و خشمگین ساختن خصم ما، خود را از وطن، دور می سازند و دارایی

شان را خرج می کنند. خدایا، آنان با این کارشان خوشنودی تو را می خواهند، پس تو نیز با خوشنود کردنت، آنان را کفایت کن، و آن ها را در شب و روز به سلامت نگهدار، و تو خود، بهترین جانشین آن ها بر اهل و عیالشان، که در وطن به جا گذاشته اند، از ما باش، و آنان را همراهی کن و از شر هر زورگوی لجوج و آفریده ی ناتوان یا توانمندت، و شیطان های انس و جن، خود، تنها نگهدارنده باش! و به آنان که از وطن خویش دور شده اند، و ما را بر فرزندان و خانواده و خویشانشان، مقدم داشته اند، برترین آرزویی که از تو امید دارند، عطا کن! بار پروردگارا! دشمنان ما به خروج آن ها خرده گرفتند، اما این عیب جویی، آن ها را برخلاف خواسته ی آنان، از حرکت و آمدن به سوی ما بازداشت، پس تو نیز به آن صورت هایی که از تابش خورشید، تغییر یافته اند، مهربانی کن و بر آن گونه هایی که بر مزار امام حسین علیه السلام، از این رو به

آن رو می شوند، رحم آور و بر آن چشمانی که اشکشان از سر دلسوزی به ما جاری گشته، و بر آن دلهایی که برای ما جوشیده و سوخته، و بر آن ناله ها و فریادهایی که برای ما برآمده است، رحم کن! بار پروردگارا! من این جان ها و بدن ها را به تو می سپارم تا در روز تشنگی، از حوض کوثر، سیرابشان سازی. (راوی گوید:) امام صادق علیه السلام این دعا را، در سجده می خواند. زمانی که از [صفحه ۲۵۵] دعا کردن باز ایستاد، به او گفتم: فدایت شوم، به باورم، اگر این دعایی که از شما شنیدم، در حق کسی که خدا را هم نمی شناسد، بود، آتش دوزخ، هر گونه به او آسیبی نمی رساند. به خدا آرزو دارم که به جای حج، به زیارت او می رفتم، امام صادق علیه السلام به من گفت: ای معاویه، تو که به او خیلی نزدیکی، با این حال چه چیزی تو را از زیارت او باز می دارد و چرا زیارت او را ترک گفته ای؟ گفتم: فدایت شوم، من نمی دانستم که ثواب این کار، به آن همه که گفتم، برسد. گفت: ای معاویه، زائران حسین علیه السلام را در آسمان، بیش تر از زمین، دعا می کنند. زیارت او را ترک گوید، به چنان حسرتی گرفتار می آید که آرزو می کند، قبر خویش را به دست خود کنده باشد. آیا دوست نداری خدا خود تو را در میان آنان که رسول خدا دعایشان می کند، قرار دهد؟ آیا دوست نداری فردا از کسانی باشی که فرشتگان با آن ها مصافحه می کنند؟ آیا دوست

نداری فردا، جزو کسانی باشی که به عرصه‌ی محشر می‌آیند، در حالی که گناهی برای مؤاخذه شدن ندارند؟

آیا دلت نمی‌خواهد فردا، با کسانی باشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان مصافحه می‌کند؟»

معادل حج و عمره

1. عن أبي سعيد المدائني، قال: دخلت على أبي عبدالله فقلت له: جعلت فداك آتی قبر الحسين؟ قال: نعم يا أبا سعيد آت قبر ابن رسول الله صلی الله علیه و آله أطيب الطيبين وأطهر الطاهرين و أبر الأبرار، فإذا زرته كتب الله إثنين عشرين [صفحة ۲۵۶] عمره. [۲۵۵].

از ابوسعید مدائنی نقل است که گوید: «به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم و از او پرسیدم: فدایت شوم آیا به زیارت قبر امام حسین علیه السلام بروم؟ گفت: آری، ای ابوسعید به زیارت فرزند رسول خدا برو که پاکیزه‌ترین پاکیزگان پاکترین پاکن و نیک‌ترین نیکان است که هرگاه زیارتش کنی خدا تو را بیست و دو عمره می‌نویسد. در روایت دیگری که آن هم از ابوسعید مدائنی، اما به طریقی دیگر، نقل شده است، امام صادق علیه السلام در پایان سخنش می‌گوید: هرگاه که زیارتش کنی خدا تو را پاداش آزادی بیست و پنج برده نویسد. [۲۵۶] و در روایت سوم گوید: بیست و پنج حج نویسد. [۲۵۷].

۲. عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، قال: بعض أصحابنا أبا الحسن الرضا عليه السلام عن أتی قبر الحسين عليه السلام قال: تعادل حجه و عمره [۲۵۸].

از احمد، پسر محمد بن ابی نصر، نقل است که: «برخی از یاران ما، از امام رضا علیه السلام درباره‌ی پاداش کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند پرسید. گفت: برابر حج و عمره

است. ۳. عن محمد بن سنان، قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: زیاره قبر الحسين عليه السلام [صفحه ۲۵۷] تعدل عمره مبروره مقبوله [۲۵۹].

محمد

بن سنان گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که می گفت: زیارت قبر امام حسین علیه السلام با عمره ای صحیح و پذیرفته شده، معادل است.»

۴. عن الحسن بن الجهم، قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام ما تقول في زیاره قبر الحسين عليه السلام؟ فقال لي: ما تقول أنت فيه؟ فقلت: بعضنا يقول: حجه و بعضنا يقول: عمره. فقال: هي عمره مبروره مقبوله. [۲۶۰].

حسن پسر جهم رازی گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: درباره ی زیارت قبر امام حسین علیه السلام چه می گویی؟ به من گفت: تو خود، در این باره چه می گویی؟ گفتم: برخی از ما می گویند، ثوابش، معادل حج است و بعضی می گویند، معادل عمره است. گفت: ثوابش معادل عمره ای درست و پذیرفته شده است.»

۵. عن بشيرالدهان، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام أيما مؤمن زار الحسين بن علي عليه السلام عارفا بحقه في غير يوم عيد كتبت له عشرون حجه و عشرون عمره مبرورات متقبالات و عشرون غزوه مع نبي مرسل أو امام عادل. [۲۶۱].

از بشیر دهان نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «هر مؤمنی که امام حسین علیه السلام را، با شناخت حقش، در روزی غیر از روز عید، زیارت کند، بر او بیست حج و بیست عمره ی صحیح و پذیرفته شده و بیست جهاد به همراهی پیامبری فرستاده شده یا پیشوایی دادگر، نوشته می شود.»

[صفحه ۲۵۸] ۶. عن زید الشحام، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: زیاره قبر الحسین علیه السلام تعدل عندالله عشرين حجه و أفضل من عشرين حجه. [۲۶۲].

زید شحام از امام صادق علیه السلام روایت می کند که گفت: «زیارت قبر امام حسین علیه السلام با بیست حج معادل است؛ بلکه از بیست حج هم برتر است.»

۷. عن شهاب بن عبد ربه - أو عن رجل، عن شهاب - عن أبی عبدالله علیه السلام قال: سألتی فقال لی: یا شهاب کم حججت من حجه؟ قال: فقلت: تسع عشره. قاتل: فقال لی: تمتها عشرين حجه یکتب لک زیاره الحسین علیه السلام [۲۶۳].

از شهاب پسر عبد ربه - یا از مردی که وی روایت کند - نقل است که امام صادق علیه السلام از من پرسید: ای شهاب، چند بار حج گذارده ای؟ گفتم: نوزده. به من گفت: حج بیستم را که تمام کنی. تازه پاداش زیارت امام حسین علیه السلام برای تو نوشته شود.»

۸. عن حذیفه بن منصور، قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: کم حججت؟ قلت: تسع عشره. قال: فقال: أما إنک لو أتممت إحدى و عشرين حجه لکنت کمن زار الحسین بن علی علیه السلام. [۲۶۴].

حذیفه، پسر منصور گوید: «امام صادق علیه السلام از من پرسید: چند حج به جا آورده ای؟ گفتم: نوزده. گفت: اگر بیست و یک حج را تمام کنی، تازه چون کسی خواهی بود که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده است» [صفحه ۲۵۹] ۹. عن صالح النیلی قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: من أتى قبر الحسین علیه السلام عارفا بحقه کمن حج مائه مع رسول الله صلی الله علیه و آله. [۲۶۵].

صالح نیلی گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «کسی که قبر حسین علیه السلام را با شناخت، حقش، زیارت کند، مانند کسی است که همواره رسول خدا صلی الله علیه و آله، صد حج گذارده است.»

۱۰. عن مالک بن عطیه، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: قال من زار قبر أبی عبدالله علیه السلام كتب الله له ثمانین حجه مبروره [۲۶۶].

از مالک بن عطیه نقل است

که امام صادق علیه السلام گفت: «هر کس قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، خداوند برایش هشتاد حج صحیح می نویسد.»

۱۱. عن موسى بن القاسم الحضرمی قال: ورد أبو عبدالله علیه السلام فی أول ولایه أبی جعفر فنزل النجف فقال: یا موسى اذهب الی الطریق الأعظم فقف علی الطریق فانظر فإنه سیجئک رجل من ناحیه القادسیه فإذا دنا منك فقل له: ههنا رجل من ولد رسول الله صلی الله علیه و آله یدعوك فسیجی ۛ معک. قال: فذهبت حتی قمت علی الطریق و الحر شدید، فلم أزل قائما حتی کدت أعصی و أنصرف و أدعه، إذ نظرت إلی شی ۛ مقبل شبه رجل علی بعیر. قال: فلم أزل أنظر ألیه حتی دنا منی فقلت له: یا هذا ههنا رجل من ولد رسول الله صلی الله علیه و آله یدعوك و قد و صفک لی، قال اذهب بنا إلیه. قال: فجئته حتی أناخ بعیره ناجیه قریبا من الخیمه أسمع الکلام و لا أرهما، فقال [صفحه ۲۶۰] أبو عبدالله علیه السلام: من این قدمت؟ قال: من أقصى الیمن. قال: فأنت من موضع کذا و کذا؟ قال: نعم أنا موضع کذا و کذا. قال: فبما جئت ههنا؟ قال: جئت زائرا للحسین علیه السلام. فقال أبو عبدالله: فجئت من غیر حاجه لیس ألا زیاره؟ قال: جئت من غیر حاجه لیس إلا أن أصلی عنده و أزوره و أسلم علیه و أرجع إلی أهلی. قال له أبو عبدالله علیه السلام: و ما ترون من زیارته؟ قال: نری فی زیارته البرکه فی أنفسنا و أهالینا و أولادنا و أموالنا و معاشنا و قضاء

حوائنجا. قال: فقال له أبو عبدالله عليه السلام: أفلا أزيدك من فضله فضلا يا أبا اليمن؟ قال: زدني
يا بن رسول الله صلی

الله عليه و آله فتعجب من ذلك، فقال: إی والله حجتین مبرورتین متقبلتین زاکیتین مع رسول الله
صلی الله عليه و آله فتعجب من ذلك، فلم یزل أبو عبدالله عليه السلام یزید حتی قال: ثلاثین
حجه مبروره متقبله زاکیه مع رسول الله صلی الله عليه و آله [۲۶۷].

موسی، پسر قاسم حضر می، گوید: «امام صادق علیه السلام در نخستین روزهای ولایت ابوجعفر
به عراق آمد و در نجف منزل کرد و به من گفت: ای موسی، برو در کنار راه اصلی بایست و چشم
به راه مردی که از جانب قادسیه می آید، باش. وقتی که به تو نزدیک شد به او بگو: «آن جا، مردی
از فرزندان رسول خدا، تو را می خواند»، او با تو خواهد آمد. موسی گوید: «من رفتم و در راه
ایستادم. هوا به شدت گرم بود، آن قدر ایستادم که نزدیک بود، سرکشی کنم و منصرف گردم و
رهایش سازم که چشمم به چیزی شبیه مردی سوار بر شتر، افتاد، که به سوی من [صفحه ۲۶۱]
می آمد. آن قدر چشم به او دوختم تا به من نزدیک شد. به او گفتم، ای آقا! آن جا مردی از فرزندان
رسول خدا، تو را می خواند. او پیش تر تو را به من معرفی کرده است. گفت: ما را پیش او ببر. موسی
گوید: «او را آوردم. شترش را در جایی، نزدیک خیمه ی امام خواباند. امام صادق علیه السلام او را
خواند و بادیه نشین، به نزدش رفت. من خود را تا در خیمه نزدیک ساختم، به طوری که سخنانشان
را می شنیدم اما خودشان را نمی دیدم. امام صادق علیه السلام از او پرسید: از کجا آمده ای؟ گفت:
از آن سوی یمن. امام گفت: تو از فلان

و بهمان جای یمنی؟ گفت: آری از همان جایم. امام پرسید: برای چه این جا آمده ای؟ گفت: آمده
ام که امام حسین علیه السلام را زیارت کنم. امام صادق علیه السلام گفت: پس در این آمدن،
خواستی ای جز زیارت نداری؟ گفت: آری خواسته ای جز این ندارم که نمازی نزد او بخوانم،
زیارتش کنم، سلامش دهم و به پیش خانواده ام برگردم. امام صادق علیه السلام از او پرسید: در
زیارت او چه دیده اید؟ گفت: در زیارت او، برکت در جان و مال، اولاد و اهل و عیال، و روزی و

زندگانی خود می بینیم و خواسته هایمان برآورده می شود. امام صادق علیه السلام به او گفت: برادر یمنی، آیا می خواهی افزون بر آن که گفתי، من نیز بخشی از بهره های آن را برایت بشمارم؟ گفت: یابن رسول الله، بشمار. حضرت گفت: زیارت امام حسین علیه السلام معادل است با حجی پذیرفته و پسندیده و پاک، به همراهی رسول خدا. بادیه نشین از این سخن به شگفتی افتاد و امام ادامه داد: آری، بلکه دو حج صحیح و مقبول و پاکی که با رسول خدا باشد. بادیه نشین شگفت زده شد. امام صادق علیه السلام همچنان می افزود، تا این که گفت: معادل با سی حج صحیح و پاکی که با رسول خدا باشد.»

[صفحه ۲۶۲] ۱۲. عن یزید بن عبدالملک، قال: كنت مع أبي عبدالله عليه السلام فمر قوم على حمير، فقال: أين يردون هؤلاء؟ فقلت: قبور الشهداء، قال: فما يمنعهم من زيارة قبر الشهيد الغريب؟ فقال له رجل من أهل العراق: وزيارته واجبه؟ فقال: زیارته خیر من حجه و عمره، و عمره و حجه حتی عد عشرين حجه و عشرين عمره، ثم قال: مبرورات متقبالات. قال: فوالله ما قمت حتى أتاه

رجل فقال له: إني قد حججت تسع عشرة حجه فادع الله لي أن يرزقني تمام العشرين، قال: فهل زرت قبر الحسين عليه السلام؟ قال: لا، قال: لزيارته خیر من عشرين حجه [۲۶۸].

از یزید، پسر عبدالملک، نقل است که: «با امام صادق علیه السلام بودم که گروهی سوار بر خر، گذر کردند. امام پرسید: این ها به کجا می روند؟ گفتم: مزار شهیدان. گفت: چه چیز آنها را از زیارت قبر شهید غریب باز می دارد؟ مردی از اهل عراق از او پرسید: آیا زیارت او واجب است؟ امام گفت: زیارت او بهتر است از حج و عمره، از عمره و حج، و تا بیست حج و بیست عمره شمرد، سپس افزود: حج و عمره هایی که صحیح و پذیرفته شده باشند. راوی گوید: «به خدا چنان نایستاده بودم که مردی آمد و به حضرتش گفت: من نوزده حج گذارده ام، از خدا بخواه تا بیستمی را نیز روزی ام سازد. امام پرسید: آیا قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کرده ای؟ گفت: نه، امام گفت: البته، او از بیست حج برتر است.»

۱۳. عن ام سعيد الأحمسيه قالت: عند أبي عبدالله عليه السلام وقد بعثت من يكتري لي حمارا إلى قبور الشهداء فقال عليه السلام: ما يمنعك من سيد الشهداء؟ قالت: قلت و من هذا جعلت فداك؟ قال: فذاك الحسين بن علي عليه السلام، قالت: قلت و ما [صفحه ۲۶۳] لمن زاره؟ قال: حجه و عمره و من الخير كذا و كذا، عد ثلاث مرات بيده. [۲۶۹].

از ام سعيد أحمسى نقل است که: «پیش از امام صادق علیه السلام بودم و کسی را فرستاده بودم تا برای رفتن به زیارت قبور شهیدان، خری کرایه کند. امام

صادق علیه السلام گفت: چه چیزی تو را از (زیارت) سیدالشهدا باز داشته است؟ گفتم: او کیست فدایت شوم؟ گفت: امام حسین علیه السلام، گفتم: برای کسی که زیارتش کند چه پاداشی است؟ گفت: پاداش حج و عمره و چنین و چنان از خیر و نیکی و سه بار آن را با دستانش شمرد.»

[۲۷۰].

۱۴. عن أم سعيد الأحمسيه، قالت: جئت الى أبي عبدالله عليه السلام فدخلت عليه و جاءت الجاربه فقالت: قد جئتك بالدابه، فقال عليه السلام يا أم سعيد، حدثيني أي شيء هذه الدابه، أين تبغين، أين تذهبين؟ قالت: قلت لأزور قبور الشهداء، فقال: أخبريني [آخرى] [۲۷۱] ذلك اليوم ما أعجبكم يا أهل العراق، تاتون الشهداء من سفر بعيد و تتركون سيد الشهداء؟ ألا تأتونهم؟ قالت: قلت له: من سيد الشهداء؟ فقال: الحسين بن علي عليه السلام قالت: قلت إني إمرأه. فقال: لا بأس بمن كان مثلك أن تذهب إليه و تزوره. قلت: أي شيء لنا في زيارته؟ قال: حجه و عمره و اعتكاف شهرين في المسجد الحرام و صيامهما [۲۷۲].

[صفحه ۲۶۴] از ام سعيد احمسى نقل است که گفت: «به پیش امام صادق علیه السلام آمدم، و وارد خانه ی او شدم. کنیزم آمد و به من گفت: حیوان را آوردم. امام صادق علیه السلام گفت: ای ام سعید، بگو بینم این حیوان برای چیست، مقصدت کجاست، به کجا می روی؟ گفتم: می خواهم، قبر شهیدان را زیارت کنم. گفت: (امروز را صبر کن) ای اهل عراق، چه شگفت آورید

شما! از راه دور به زیارت شهیدان می آید، اما زیارت سیدالشهداء را ترک می گوئید؟ به زیارت او نمی روید؟! ام سعید گوید: «از او پرسیدم: سیدالشهداء کیست؟ گفت: امام حسین علیه السلام. گفتم: من زنی،

گفت: برای زنی، چون تو اشکالی ندارد که به سوی او رود و زیارتش کند. پرسیدم: در زیارت او برای ما چه پاداشی است؟ پاداشش معادل است با پاداش حج و عمره و اعتکاف دو ماه در مسجدالحرام، و دو ماه روزه داری.»

زیارت امام حسین در روز عرفه

1. روی عن داود الرقی، قال: سمعت أبا عبدالله جعفر بن محمد و أبا الحسن موسى بن جعفر و أبا الحسن علی بن موسی علیه السلام و هم یقولون: من أتى قبر الحسين بن علی علیه السلام بعرفه قلبه الله تعالی ثلج الصدر [ثلج الفؤاد] [۲۷۳].

از داود رقی روایت است که گفت: «از امام صادق و امام موسای کاظم و امام رضا علیهم السلام شنیدم که می گفتند: هر که در روز عرفه قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، خداوند متعال او را با دلی مسرور و مطمئن به موطنش بر می گرداند.»

[صفحه ۲۶۵] ۲. عن علی بن أسباط یرفعه إلى أبی عبدالله علیه السلام قال: إن الله عزوجل یبدأ بالنظر إلى زوار قبر الحسين بن علی علیه السلام عشیه عرفه. قال: قلت: قبل نظره إلى أهل الموقف؟ قال: نعم. قلت: و کیف ذاک؟ فقال: لأن أولئک أولاد زنی و لیس فی هؤلاء أولاد زنی. [۲۷۴].

از علی بن اسباط به صورت مرفوع، نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: خدای عزوجل شامگاه، عرفه، نظر لطفش را نخست شامل حال زائران قبر امام حسین علیه السلام می گرداند. راوی گوید: «گفتم: پیش از آن که به اهل موقف (آنان که در عرفاتند) نظر کند؟» امام گفت: آری.

گفتم: این چگونه ممکن است؟ گفت: برای این که در میان آنها، فرزندان زنا نیز یافت شود، اما در میان اینان یافت نمی شود. ۳.

عن عبدالله بن مسلكان، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن الله تبارك و تعالی يتجلى لزوار قبر الحسين عليه السلام قبل أهل عرفات و يقضى حوائجهم و يغفر ذنوبهم و يشفعهم فى مسائلهم، ثم یشى بأهل عرفات فيفعل ذلك بهم. [۲۷۵].

عبدالله، پسر مسلكان، گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «خداوند تبارک و تعالی، پیش از اهل عرفات، به زائران قبر امام حسین علیه السلام تجلی می کند، خواسته های آنان را برآورده می سازد، گناهانشان را می بخشاید و شفاعتشان را می پذیرد؛ سپس به اهل عرفات رو می کند و آنچه را که با زائران امام حسین علیه السلام کرده بود، [صفحه ۲۶۶] با آنان نیز می کند.»

۴. عن بشير الدهان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ربما فاتنى الحج فأعرف عند قبر الحسين عليه السلام، قال: أحسنت يا بشير، أيما مؤمن أتى قبر الحسين عليه السلام عارفا بحقه فى غير يوم عيد كتبت له عشرون حجه و عشرون عمره مبرورات متقبلات و عشرون غزوه مع نبى مرسل أو إمام عادل. و من أتاه فى يوم عيد كتبت له ألف حجه و ألف عمره مبرات متقبلات، و ألف غزوه مع نبى مرسل أو إمام عادل. قال: فقلت له: و كيف لى بمثل الموقف؟ قال: فنظر إلى شبه المغضب، ثم قال: يا بشير إن المؤمن إذا أتى قبر الحسين عليه السلام يوم عرفه عارفا بحقه فاغتسل بالفرات ثم توجه إليه كتب الله عزوجل له بكل خطوه حجه بمناسكها - و لا أعلمه إلا قال - و عمره. [۲۷۶].

بشیر دهان گوید: «که به امام صادق علیه السلام گفتم: بعضی از سالها که حج را از دست می دهم، اعمال عرفات را در کنار قبر امام حسین علیه السلام برگزار می کنم. امام

گفت: ای بشیر کار خوبی می کنی، هر مؤمنی که امام حسین علیه السلام را، با شناخت حقیقتش در روزی غیر از روز عید، زیارت کند، بر او، بیست حج و بیست عمره ی صحیح و پذیرفته شده و بیست جهاد به رهبری پیامبری فرستاده شده یا پیشوایی دادگر، نوشته می شود، و هر کس در روز

عید به زیارتش رود، بر او، هزار حج و هزار عمره ی درست و پذیرفته شده و هزار جهاد به رهبری پیامبری فرستاده شده یا پیشوایی دادگر، نوشته می شود.»

[صفحه ۲۶۷] راوی گوید: به امام گفتم: چگونه می تواند جایگاهی همانند موقف بوده باشد؟! امام مثل کسی که خشمگین باشد، به من نگاهی کرد و سپس گفت: ای بشیر، مؤمنی که به حق حسین علیه السلام عارف باشد و در روز عرفه به زیارت قبرش آید، از فرات غسل کند و سپس به سوی او راه افتد، خدای عزوجل بر هر گامش، حجتی را با همه ی مناسکش برای او می نویسد. راوی گوید: دیگر چیزی ندانستم مگر این که امام گفت: و نیز عمره ای را.

زیارت نیمه ی شعبان

روی هارون بن خارجه عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا كان النصف من شعبان نادى مناد من الافق الأعلى: يا زائري قبر الحسين ارجعوا مغفورا لكم، ثوابكم على ربكم و محمد نبیکم. [۲۷۷]

هارون، پسر خارجه، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: «زمانی که نیمه ی شعبان فرارسد، ندا کننده ای از افق اعلی ندا می کند: ای زائران قبر حسین علیه السلام برگردید که بخشوده شده اید، پاداشتان با پروردگارتان و پیامبرتان محمد صلی الله علیه و آله.»

آداب زیارت

1. عن علی بن الحکم یرفعه إلی أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا زرت أبا عبدالله عليه السلام فزره و أنت حزین مکروب شعث مغبر جائع عطشان، فإن الحسين عليه السلام قتل حزینا مکروبا شعثا مغبرا جائعا عطشانا، و أسأله الحوائج و انصرف عنه و لاتتخذہ [صفحه ۲۶۸] و طنا. [۲۷۸] .

علی، پسر حکم، به صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: «هرگاه خواستی امام حسین علیه السلام را زیارت کنی، در حالی زیارت کن که محزون، اندوهناک، پژمرده،

پريشان، گرسنه و تشنه باشی، زیرا امام حسين عليه السلام محزون، اندوهناک، ژولیده، خاک آلود، گرسنه و تشنه کشته شد، و خواسته های خویش را از او بخواه و برگرد و آن جا را برای خود وطن مساز.»

۲. قال الصادق عليه السلام لبعض أصحابه: تاتون قبر أبي عبدالله عليه السلام؟ فقال له: نعم، قال: تتخذون لذلك سفره؟ قال: نعم. قال: أما لو أتيتم قبور آبائكم و أمهاتكم لم تفعلوا ذلك. قال: قلت فأى شيء ناكل؟ قال: الخبز باللبن. [۲۷۹].

امام صادق عليه السلام به یکی از یارانش گفت: «به سر قبر امام حسین علیه السلام می روید؟ گفت: آری. امام گفت: در آن سفر می گسترید؟ گفت: آری. امام گفت: اگر بر

سر قبر پدران و مادران خویش می رفتید، چنین نمی کردید. راوی گوید: «گفتم: پس چه بخوریم؟ امام گفت: نان و شیر» ۳. قال الصادق عليه السلام: بلغني أن قوما إذا زاروا الحسين عليه السلام حملوا معهم السفره فيها الجداء و الأخصه و أشباهه، لو زاروا قبور أحبائهم ما حملوا معهم هذا. [۲۸۰].

امام صادق عليه السلام گفت: «به من خبر رسیده که گروهی هرگاه به زیارت امام حسین علیه السلام می روند، با خود سفره ای بر می دارند که در آن بره ی بریان و حلوا ی خرما [صفحه ۲۶۹] و چیزهای شبیه آن است، اگر بر سر قبر دوستانشان می رفتند آن سفره را با خود بر نمی داشتند.»

۴. قال الصادق عليه السلام: إذا أتيت أبا عبدالله الحسين عليه السلام فاغتسل على شاطيء الفرات ثم البس ثيابا طاهرة، ثم امش حافيا، فأنك في حرم من حرم الله عزوجل و حرم رسوله صلى الله عليه و آله و عليك بالتكبير و التهليل و التمجيد و التعظيم لله عزوجل كثيرا و الصلاء على محمد و أهل بيته صلوات الله عليهم حتى تصير إلى باب الحائر ثم تقول: السلام عليك يا حجه الله و ابن حجته، السلام عليكم يا ملائكة الله و زوار قبر ابن نبي الله. ثم اخط عشر خطى، ثم قف و كبر الله ثلاثين تكبيره، ثم امش إليه حتى تأتيه من قبل وجهه و استقبل وجهه بوجهك واجعل

القبله بين كتفيك ثم قل: السلام عليك يا حجه الله و ابن حجهه، السلام عليك يا ثار الله في الارض و ابن ثاره، السلام عليك يا وتر الله الموتور في السماوات و الارض أشهد أن دمك سكن في الخلد و اقشعرت له أظله و بكى له جميع الخلائق و بكت له السماوات السبع و الأرضون

السبع و ما فيهن و ما بينهم و من يتقلب في الجنه و النار من خلق ربنا و ما يرى و ما لا يرى، أشهد أنك حجه الله و ابن حجهه و أشهد أنك ثارالله و ابن ثاره و أشهد أنك وتر الله الموتور في السماوات و الأرض و أشهد أنك بلغت عن الله و نصحت و وفيت و أوفيت و جاهدت في سبيل ربك و مضيت للذي كنت عليه شهيدا و مستشدا و شاهدا و مشهودا. أنا عبدالله و مولاك و في طاعتك و الوافد إليك، ألتمس بذلك كمال المنزله عند الله عزوجل و ثبات القدم في الهجره إليك و السبيل الذي لا يختلج دونك من الدخول في كفالتك [صفحه ٢٧٠] التي أمرت بها، من أراد الله بدأ بكم، من أراد الله بدأ بكم، من اراد الله بكم، بكم يبين الله الكذب و بكم يباعد الله الزمان الكلب و بكم يفتح الله و بكم يختم الله و بكم يمحو الله ما يشاء و بكم يثبت و بكم يفك الذل من رقابنا، و بكم يدرك الله تره كل مؤمن و مؤمنه تطلب، و بكم تنبت الأرض أشجارها، و بكم تخرج الأشجار أثمارها، و بكم منزل السماء قطرها، و بكم يكشف الله الكرب، و بكم ينزل الله الغيث، و بكم تسبح الأرض التي تحمل أبدانكم. لعنت أمه قتلتكم، و أمه خالفتكم، و أمه جحدت و لايتكم، و أمه ظاهرت عليكم، و أمه شهدت و لم تنصركم، الحمد لله الذي جعل النار مأواهم و بسس ورد الواردين، و بسس الورد المورود و الحمد لله رب العالمين. صلى الله عليك يا أبا عبدالله، أنا إلى الله ممن خالفك برى ء، أنا إلى الله ممن خالفك

برى ء، أنا إلى الله ممن خالفك برى ء. ثم ائت عليا ابنه عليه السلام و هو عند رجله و تقول: السلام عليك يا بن رسول الله، السلام عليك يا بن على أمير المؤمنين، السلام عليك يا بن الحسن و الحسين، السلام عليك يا بن خديجه و فاطمه، صلى الله عليك، صلى الله عليك، صلى الله عليك، لعن الله من قتلك، لعن الله من قتلك، لعن الله من قتلك، أنا إلى الله منهم برى ء، أنا إلى الله منهم برى ء، أنا إلى الله منهم برى ء [ثم تقوم فتؤمى بيدك إلى الشهداء و تقول:] السلام

علیکم، السلام علیکم، السلام علیکم، فزتم و الله، فزتم والله، فزتم و الله، یا لیتنی کنت معکم فأفوز فوزاً عظیماً. ثم تدور فتجعل قبر أبی عبدالله علیه السلام بین یدیک فتصل ست رکعات و قد تمت [صفحه ۲۷۱] زیارتک. هذه الزیارة رواه الحسن بن راشد عن الحسين بن ثوير عن الصادق علیه السلام [۲۸۱] .

امام صادق علیه السلام گفت: «زمانی که به زیارت امام حسین علیه السلام آمدی، نخست از آب فرات غسل کن و لباس پاکی بپوش، سپس با پای پیاده پیش رو که تو در حرمی از حرم های خدای عزوجل، و در حرمی از حرم های رسول خدایی، و تا می توانی خدا را با تکبیر و تهلیل، و با مجد و عظمت یاد کن (تسبیحات اربعه را بسیار تکرار کن) و بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله درود بفرست، تا به درب حرم برسی. به آن جا که رسیدی می گویی: درود بر تو، ای حجت خدا! سپس ده گام به پیش بردار، بایست و سی مرتبه بگو: الله اکبر. سپس به سوی او پیش رو تا به بالای سرش برسی و

به طوری که رویت مقابل روی او باشد و قبله را پشت سر خود، میان دو کتف خویش قرار دهی. سپس بگو: درود بر تو، ای حجت خدا و پسر حجت خدا! درود بر تو، ای آن که خونس و خون پدرش بر زمین مانده است که خدا خود خون خواه شما است! درود بر تو ای بی کس که خدا، دادخواهت در آسمان و زمین است. گواهی می دهم که خون تو در بهشت جاودانه قرار گرفت و فرشتگان پرده دار عرش الهی از آن متأثر شدند و همه ی آفریدگان، بر آن گریستند، هفت آسمان و زمین و آن چه که در آن ها و میان آن ها است، برایش گریه کردند و هر که از آفریدگان پروردگاران در بهشت و دوزخ درآمد و شد است، و هر چه که به چشم می آید و هر آن چه که دیده نمی شود، بر آن [صفحه ۲۷۲] گریست. گواهی می دهم که تو، حجت خدا و پسر خدایی و گواهی می دهم که خدا خود خون خواه خون تو و خون پدرت است و گواهی می دهم که تو بی کس و خون بر زمین مانده ای هستی که خدا، دادخواهت در آسمان ها و زمین است. گواهی می دهم که تو حق را از جانب خدا به مردم رساندی، خیرخواهی کردی، به عهد خود وفادار بودی و پیمان خویش به

پایان رساندی، در راه پروردگارت، به جان کوشیدی و به راهی که خود گواه صادق، و شهید و شاهدش بودی، رفتی. من بنده ی خدا، چاکر تو، در طاعت تو و میهمان توام. با این زیارت از تو التماس می کنم که کمال منزلت را پیش خدای عزوجل و ثبات قدم را

در هجرت به سوی تو داشته باشم، و راهی را بپیمایم که جز تو، کس در آن مجذوبم نسازد، تا به کفالت تو که به ورود در آن مأمورم، وارد شوم. هر که خدا را خواهد، با شما سرآغاز، هر که خدا را خواهد، با شما سرآغازد، هر که خدا را خواهد از شما آغاز کند. توسط شما ست که خدا، دروغ دروغگویان را افشا کند و به خاطر شما، روزگار سختی و رنج را به دور اندازد. خدا [خواسته های خود را] با شما بیاغازد و با شما به سامان برد. خدا هر چه را که بخواهد از میان ببرد و هر چه را که بخواهد دوام بخشد با شما از می برد یا دوام می بخشد و به واسطه ی شما زنجیر ذلت از گردنمان بردارد. با شما است که خدا از خون ریخته شده ی هر مرد و زن باایمان، خونخواهی کند و انتقام کشد، به خاطر شما است که زمین، درختانش را می رویاند و به خاطر شما است که درختان میوه می دهند. به خاطر شما است که آسمان، قطره های برکتش را فرومی ریزد. با شما خدا اندوه را می زداید، با شما خدا باران را می باراند و با شما زمینی که بدن های شما را در برگرفته است، تسبیح خدا می گوید. نفرین شده است امتی که شما را کشت و امتی که با شما مخالفت کرد و [صفحه ۲۷۳] امتی که ولایت شما را انکار کرد و امتی که دست به دست هم داد، در برابر شما ایستاد و امتی که مظلومیت شما را دید، ما شما را یاری نکرد. سپاس خدا را که آتش دوزخ را جایگاه آن ها قرار

داد، و چه بد جایگاهی است دوزخ، برای کسانی که به آن در می آیند! چه بدنه آن ها که به دوزخ درآیند! و سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است. درود خدا بر تو باد، یا ابا عبدالله، من از آنها که با تو مخالفت ورزیدند به سوی خدا برائت می جویم؛ من از آن ها که با تو مخالفت ورزیدند، به سوی خدا، برائت می جویم. سپس به سوی پسرش، علی [اکبر]، که در پایش پایش قرار دارد، می آیی و می گویی: درود،

تورا، ای فرزند رسول خدا! درود، تورا، ای فرزند امیرمؤمنان، علی! درود، تورا، ای فرزند حسن و حسین! درود، تورا، ای فرزند خدیجه و فاطمه! درود خدا بر تو، درود خدا بر تو! درود خدا بر تو! نفرین خدا بر کسی که تو را کشت، نفرین خدا بر کسی که تو را کشت، نفرین خدا بر کسی که تو را کشت! من از آن ها به سوی خدا، براءت می جویم، من از آن ها به سوی خدا، براءت می جویم، من از آن ها به سوی خدا، براءت می جویم، [سپس از جا برمی خیزی و با دست به آرامگاه شهیدان اشارت می کنی و می گویی:] درود بر شما، درود بر شما، درود بر شما، که به خدا، رستگار شدید، به خدا، رستگار گشتید، به خدا، رستگار شدید، ای کاش من نیز با شما بودم، تا به آن رستگاری بزرگی که رسیدید، من نیز می رسیدم. سپس طواف می کنی، به گونه ای که قبر امام حسین علیه السلام پیش رویت باشد و آن گاه شش رکعت نماز می خوانی، که دیگر زیارت تو کامل شده و

به پایان رسیده [صفحه ۲۷۴] است.»

شیخ صدوق در پایان می نویسد: «این همان زیارتی است که حسن بن راشد آن را به واسطه ی حسین بن ثویر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.»

زیارت امام حسین در حال تقیه

إذا أتيت الفرات فاغتسل والبس ثوبيك الطاهرين، ثم ائت القبر و قل: صلى الله عليك يا أبا عبدالله، صلى الله عليك يا أبا عبدالله، صلى الله عليك يا أبا عبدالله، قد تمت زیارتك هذه فی حال التقیه. روی ذلك یونس بن ظبیان عن الصادق علیه السلام. [۲۸۲].

«زمانی که به فرات رسیدی غسل کن و لباس های پاکیزه ات را بپوش، سپس کنار قبر بیا و بگو: درود خدا بر تو، یا ابا عبدالله، درود خدا بر تو یا ابا عبدالله، درود خدا بر تو یا ابا عبدالله، و همین زیارت، در حال تقیه تو را کامل و کافی است.»

این را یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

زیارت امام حسین از راه دور

فی روایه حنان بن سدیر عن أبيه قال: لى أبو عبدالله عليه السلام: يا سدیر تزور قبر الحسين عليه السلام فى كل يوم؟ قلت: جعلت فداك لا. قال: ما أجفاكم فتزوره فى كل شهر؟ قلت: لا. قال: فتزوره فى كل سنة؟ قلت: قد يكون ذلك، يا سدیر ما أجفاكم للحسين عليه السلام أما علمت أن لله تبارك و تعالى ألف ملك شعث غير [صفحة ٢٧٥] يبكون و يزورون و لا يفترون. و ما عليك يا سدیر أن تزور قبر الحسين عليه السلام فى كل جمعه خمس مرات أو فى كل يوم مره، قلت: جعلت فداك بيننا و بينه فرا سخ كثيره. فقال لى: اصعد فوق سطحك ثم التقت يمنه و يسره، ثم ارفع رأسك إلى السماء ثم تنحو نحو القبر فتقول: السلام عليك يا أبا عبدالله، السلام عليك و رحمه الله و بركاته. تكتب لك بذلك زوره و الزوره حجه و عمره. قال سدیر: فربما فعلت ذلك فى الشهر أكثر من

عشرين مره [٢٨٣].

حنان بن سدیر در روایتی به واسطه ی پدرش از امام صادق علیه السلام نقل می کند که گفت: «ای سدیر، آیا قبر امام حسین علیه السلام را هر روز زیارت می کنی؟ گفتم: نه، فدایت شوم. گفت: چه قدر جفا می کنید، در هر ماه چطور؟ گفتم نه. گفت: پس سالی یک بار که زیارتش می کنی؟ گفتم: این، گاهی می شود. گفت: ای سدیر، چه قدر به امام حسین علیه السلام جفا می کنید، آیا نمی دانی که خداوند تبارک و تعالى را یک میلیون فرشته ی پریشان و خاک آلود است که برای امام حسین علیه السلام می گریند، او را زیارت می کنند و چیزی از خود نمی گویند؟ ای سدیر، چرا قبر امام حسین علیه السلام را هر هفته پنج بار، یا در هر روز یک بار، زیارت نمی کنی؟ گفتم: فدایت گردم، میان ما و قبر او فرسنگ های زیادی فاصله است. امام صادق علیه السلام به من گفت: پشت بام خانه ات برو، به چپ و راست نگاه کن، سرت را به سوی آسمان بلند کن، سپس به سوی قبر امام حسین علیه السلام رو بگردان و بگو: درود بر تو یا ابا عبدالله، درود و رحمت خدا و برکت هایش بر تو باد. اگر این کار را بکنی، برای تو یک زیارت نوشته می شود، زیارتی که معادل

یک حج و عمره [صفحه ۲۷۶] است. سدیر گوید: پس از آن گاهی در ماهی بیش از بیست بار آن کار را انجام می دادم».

زیارت شهدای کربلا

فاذا أردت زیاره قبور الشهداء فقل، السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار. [۲۸۴] .

«وقتی خواستی قبور شهیدان کربلا را زیارت کنی، بگو: درود بر شما برای شکیبایی تان و چه نیک است، سرای سرانجام!»

زیارت وداع

من روایه یوسف الكناسی عن أبی عبدالله علیه السلام قال: اذا أردت أن تودعه فقل: السلام علیک ورحمه الله و برکاته، نستودعک الله و نقرأ علیک السلام، آمنا بالله و بالرسول و بما جاء به و دل علیه و اتبعنا الرسول، یا رب فاکتبا مع الشاهدین، اللهم لاتجعلہ آخر العهد منا و منه، اللهم إنا نسألك أن تنفعا بحبه، اللهم ابعثه مقاما محمودا، تنصر به دینک و تقتل به عدوک و تبیر به من نصب حربا لآل محمد، فإنک وعدته ذلک و أنت لاتخلف الميعاد، السلام علیک و رحمه الله و برکاته، أشهد أنکم شهداء نجباء، جاهدتم فی سبیل الله و قتلتم علی منهاج رسول الله و ابن رسوله کثیرا، و الحمد لله الذی صدقکم وعده و أراکم ما تحبون و صلی الله علی [صفحه ۲۷۷] محمد و آل محمد و علیهم السلام و رحمه الله و برکاته، اللهم لاتشغلنی فی الدنیا عن شکر نعمتک و لا یاکثار فیها فتلهینی عجائب بهجتها و تفتنی زهرتها و لا یاقلل یضر بعملی ضره و یملا صدری همه، أعطنی من ذلک غنی عن شرار خلقک و بلاغا أنال به رضاک یا أرحم الراحمین. و قد أخرجت فی کتاب الزیارات و فی کتاب مقتل الحسین علیه السلام أنواعا من الزیارات و اخترت هذه لهذا الكتاب لأنها أصح الزیارات عندی من طریق الروایه و فیها بلاغ و کفایه. [۲۸۵] .

یوسف کناسی از امام صادق علیه السلام روایت کند که گفت: «زمانی

که خواست قبر امام حسین علیه السلام را وداع کنی، بگو درود و رحمت خدا و برکت هایش بر تو بادا، تو را به خدا می سپاریم و به تو درود می فرستیم. به خدا و پیامبرش و به آن چه آورده و راه نموده، ایمان آوردیم و از پیامبری پیروی کردیم، پروردگارا ما را با شاهدان بنویس! بار پروردگارا، این زیارت را آخرین دیدار میان ما و او قرار مده! بار خدایا، از تو می خواهم که ما را با محبت او بهر مند سازی. خدایا، او را تا جایی که خود می پسندی فراببر، دین خود را با او یاری کن، دشمنت را به دست او بکش و هر که با آل محمد صلی الله علیه و آله سر ستیز دارد، توسط او نابود کن زیرا که تو خود، این را وعده داده ای و تو هرگز در وعده، تخلف نمی کنی. درود و رحمت خدا و برکت هایش بر تو بادا، گواهی می دهم که شما، شهید و نجیب هستید، در راه خدا بسیار جهاد کردید و بر شریعت رسول خدا و در راه فرزندش کشته شدید. سپاس خدایی را که وعده ی خویش را برای شما، درست و [صفحه ۲۷۸] عملی ساخت و آن چه را که دوست می داشتید، به شما نشان داد. درود خدا، بر محمد و آل محمد، و سلام و رحمت خدا و برکت هایشان بر آنان بادا. خدایا، مرا از شکر نعمت در دنیا غافل مگردان، نه نعمت دنیا را آن قدر بر من افزون کن، که شادکامی های شگفت انگیزش مرا به بازی گیرد و زینت هایش فریفته ام سازد، و نه آن چنان تنگ گیر که سختی، آن، به کار و بارم آسیب رساند

و هم و غمش دلم را اشغال کند، از دنیا به من آن ده که مایه ی بی نیازی ام از آفریدگان شرورت باشد و توانگری عنایت کن که با آن به خوشنودی تو دست یابم، ای مهرورز مهرورزان! «شیخ صدوق در ذیل این زیارت می نویسد: «من در کتاب الزیارات و مقتل الحسین علیه السلام [۲۸۶] انواعی از زیارت ها را آورده ام، که از میان آن ها این زیارت را برای این کتاب (کتاب من لایح صره الفقیه برگزیدم، چرا که به نظر من صحیح ترین زیارتی است که از راه روایت به ما رسیده است و همین ما را در رسیدن به مردمان، رسا و کافی است.»

حریم مرقد مطهر

1. قال صادق عليه السلام گوید: حریم قبر امام حسین علیه السلام از هر چهار سوی قبر پنج [صفحه ۲۷۹] فرسخ است. ۲. عن اسحاق بن عمار، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إن لموضع قبر الحسين عليه السلام حرمه معروفه من عرفها واستجار بها أجير. فقلت له: فصف لي موضعها جعلت فداك. قال: أمسح من موضع اليوم خمسه و عشرين ذراعاً من خلفه و خمسه و عشرين ذراعاً مما يلي وجهه. [۲۸۷].

از اسحاق، پسر عمار، نقل است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گفت: قبر امام حسین علیه السلام را حریم و حرمتی، شناخته شده، است، هر که آن را بشناسد و در آن پناه جوید، پناه داده می شود. (راوی گوید): به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم، حدود آن را برایم بیان کن. امام گفت: از جایی که قبر امام حسین علیه السلام امروزه در آن است، بیست و پنج ذراع از ناحیه ی بالای سر و بیست و پنج ذراع از ناحیه ی پایین پا و بیست

و پنج ذراع از پشت روی و بیست و پنج ذراع از روبه روی او، راه برو، تا حریم حضرتش را به دست آوری.»

در قداست حرم مقدس

1. روی إسحاق بن عمار عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: موضع قبر الحسين عليه السلام منذ يوم دفن فيه روضه من رياض الجنة. [۲۸۸].

[صفحه ۲۸۰] اسحاق، پسر عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کند که گفت: «محل قبر امام حسین علیه السلام از آن روزی که در آن به خاک سپرده شد، باغی از باغهای بهشت است.»

۲. قال الصادق عليه السلام: موضع قبر الحسين عليه السلام ترعه من ترع الجنة [۲۸۹].

امام صادق علیه السلام گفت: «محل قبر امام حسین علیه السلام، دری از درهای بهشت است.»

ترت کربلا

1. قال الصادق عليه السلام: في طين قبر الحسين عليه السلام شفاء من كل داء وهو الدواء الأكبر.
[٢٩٠].

٢. عن مسيب بن زهير، عن موسى بن جعفر الكاظم عليه السلام، قال: ... ولا تأخذوا من تربتي شيئا لتتبر كوابه فإن كل تربه لنا محرمة إلا تربه جدى الحسين بن على عليه السلام فإن الله تعالى جعلها شفاء لشيعتنا وأوليائنا.... [٢٩١].

از مسيب، پسر زهير، در ضمن خبر مفصلي نقل است که امام موسای کاظم عليه السلام گفت: «از خاک قبر من، برای تبرک بر نداشتن، چرا که جز تربت جدم، امام حسين عليه السلام، که خداوند متعال آن را برای پیروان و دوستان ما، شفا قرار داده [صفحه ٢٨١] است همه ی خاک ها بر ما حرام است.»

٣. قال الصادق عليه السلام: اذا أكلته فقل: اللهم رب التربة المباركة ورب الوصي الذي وارته، صل على محمد و آل محمد واجعله علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من كل داء. [٢٩٢].

امام صادق عليه السلام گفت: «هرگاه تربت امام حسين عليه السلام را خوردی، بگو: خدایا، ای پروردگار این خاک مبارک و ای پروردگار آن وصی که این

خاک، او را در خود پوشانیده است؛ بر محمد و آل محمد درود بفرست و آن را مایه ی دانشی سودمند، رزقی گسترده و شفایی بر هر درد، قرار ده.»

سجده و تسبیح با تربت کربلا

قال الصادق عليه السلام: السجود على طين قبر الحسين عليه السلام ينور إلى الأرض السابعة. و من كان معه سبحة من طين قبر الحسين عليه السلام كتب مسبحة و إن لم يسبح بها. [٢٩٣].

امام صادق علیه السلام گفت: « سجده با تربت امام حسین علیه السلام تا زمین هفتم، نور می افشاند. و هر کسی که تسبیحی از خاک قبر امام حسین علیه السلام با خود داشته باشد، تسبیح گوی حق محسوب می گردد، گرچه با آن تسبیح هم نگوید.» [صفحه ۲۸۷]

عاشوار و موعود منتقم

پدر نه پیشوای معصوم

1. عن سلیم بن قیس الہلالی، عن سلمان الفارسی رحمہ اللہ قال: دخلت علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ و إذا الحسین علیہ السلام علی فخذیہ و هو یقبل عینیہ و یلثم فاه و هو یقول: أنت سید ابن سید، أنت إمام، أبو الأئمة، أنت حجة ابن حجة، أبو حجج تسعة من صلبک، تأسعهم قائمهم [۲۹۴].

سلیم بن قیس ہلالی از سلمان فارسی نقل می کند کہ: «زمانی، بہ خدمت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ رسیدم و دیدم، کہ حسین علیہ السلام بر زانوان او نشسته است و پیامبر، چشم ہا و دہان او را می بوسد و می گوید: تو سید، پسر سیدی، تو پیشوا، پسر پیشوایی، پدر پیشوایانی؛ تو خود حجت و پسر حجتی، پدر نہ حجتی کہ از نسل تو خواهند بود، و نہمی از آنان، قیام کنندہ ی آنان خواهد بود.»

۲. قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ: الأئمة من ولد الحسين، من أطاعهم فقد أطاع الله و من [صفحه ۲۸۸] عصاهم فقد عصی اللہ عزوجل، ہم العروہ الوثقی، و ہم الوسیلہ إلی اللہ عزوجل. [۲۹۵].

رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ گفت: «پیشوایان از فرزندان حسینند، ہر کہ از آنان فرمان برد، از خدا فرمان بردہ و ہر کہ از آنان سرپیچد، از خدا سرپیچیدہ است. آنان دست آویز استوارند و همانان راہ رسیدن بہ خدای عزوجل اند.»

۳. عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي عليه السلام، قال: سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن معنى قول رسول الله صلى الله عليه وآله: «إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي.»

من العتره؟ فقال: أنا و الحسن و الحسين و الائمه التسعه من ولد الحسين، تاسعهم مهديهم و قائمهم، لا يفارقون كتاب الله و لا يفارقهم حتى يردوا علي رسول الله صلى الله عليه وآله حوضه. [۲۹۶].

امام صادق عليه السلام به واسطه ی نیاکان خویش از امام حسین علیه السلام نقل می کند که از امیر مؤمنان علی علیه السلام، از معنای این سخن علیه السلام صلی الله علیه و آله که گفت: - من در میان شما، دو امانت سنگین به جا می گذارم، کتاب خدا (قرآن) و عترتم - پرسیده شد که عترت کیانند؟ گفت: من، حسن، حسین، و نه پیشوا از فرزندان حسین که نهمین آنها مهدی و قیام کننده ی آنان است. نه آنان از کتاب خدا دور افتند و نه کتاب خدا از آنان جدا گردد، همواره با هم اند تا در حوض کوثر بر رسول خدا وارد شوند.»

۴. عن علی بن موسی الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهم السلام أنه قال: التاسع من ولدك يا حسين [صفحه ۲۸۹] هو القائم بالحق، المظهر للدين و الباسط للعدل. قال الحسين: قلت له يا

أمير المؤمنين و إن ذلك لكائن؟ فقال: إي والذي بعث محمدا صلى الله عليه وآله بالنبوه و اصطفاه علي جميع البريه ولكن بعد غيبه و حيره فلا يثبت فيها علي دينه إلا المخلصون المباشرون لروح اليقين، الذين أخذ الله عز وجل ميثاقهم بولايتنا و كتب في قلوبهم الايمان و أيدهم بروح منه. [۲۹۷].

امام رضا علیه السلام به واسطه ی نیاکان معصومش از امام حسین علیه السلام نقل می کند که پدرش امام علی علیه السلام گفت: «حسین جان، نهمین فرزند تو، همان قیام کننده برای حق، پیروز گرداننده دین و گسترش دهنده ی عدالت است. امام حسین علیه السلام گوید: به او گفتم: ای امیرمؤمنان، به راستی این شدنی است؟ گفت، آری، سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت و او را بر همه ی آفریدگان برگزید. (این کار خواهد شد) اما پس از اختفای او و سرگردانی مردم، در آن زمان کسی در دین او استوار نمی ماند، مگر مخلصانی که دارای روح یقین باشند، همانا که خداوند متعال بر ولایت ما از آنان پیمان گرفته و ایمان را در دلشان حتمی ساخته و آنان را با روحی از خود یاری کرده است. ۵. قال الحسين بن علی بن علی طالب علیه السلام: منا اثنا عشر مهديا، اولهم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام و آخرهم التاسع من ولدي و هم القائم بالحق، يحيي الله به الأرض بعد موتها و يظهر به دين الحق علي الدين كله و لو كره المشركون. [۲۹۸] له غيبه يرتد قبيها قوم و يثبت علي الدين فيها آخرون فيؤذون فيقال [صفحة ۲۹۰] لهم: متى هذا الوعد إن كنتم صادقين، [۲۹۹] أما إن الصابر في غيبته

علي الأذى و التكذيب بمنزله المجاهد بالسيف بين يدي رسول الله صلي الله عليه و آله. [۳۰۰].
امام حسین علیه السلام گفت: از ما دوازده مهدی خواهد بود. اول آنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آخرشان نهمین نسل از فرزندان من، همو که قیام کننده حق است. خداوند متعال، به وسیله ی او زمین مرده را، زنده می کند و دین حق را بر همه ی ادیان، چیره می سازد؛ گرچه مشرکان را خوش آیند نباشد. او را رغبتی است که در آن، گروهی از دین برمی گردند و گروهی دیگر، در دین استوار می مانند و آزار می بینند. به آن ها گفته می شود: «اگر شما راستگوئید، بگوئید این وعده، کی تحقق خواهد یافت»، آگاه باش که هر کس در زمان اختفای او، بر آزار و انکار، شکیباً باشد، مانند کسی است که با شمشیر در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد می کند.»

۶. عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين عليه السلام قال: قال الحسين بن علي عليه السلام في التاسع من ولدي سنه من يوسف، و سنه من موسى بن عمران و هو قائمنا أهل البيت، يصلح الله تبارك و تعالی أمره في ليله واحده. [۳۰۱].

امام صادق عليه السلام از پدرش امام محمد باقر عليه السلام، او نیز از پدرش امام سجاد عليه السلام نقل می کند که امام حسین عليه السلام گفت: «در نهمین فرزندم، رسمی از یوسف و رسمی از موسی است و اوقیام کننده ی ما، اهل بیت، است، خداوند متعال کار او را یک شبه [صفحه ۲۹۱] رو به راه خواهد کرد.»

۷. عن عبدالله بن شريك، عن رجل من همدان قال: سمعت الحسين بن علي بن

أبي طالب عليه السلام يقول: قائم هذه الامه هو التاسع من ولدي و هو صاحب الغيبه و هو الذي يقسم ميراثه و هو حي. [۳۰۲].

عبدالله، پسر شریک، به واسطه ی مردی از قبیله ی همدان، نقل می کند که امام حسین عليه السلام می گفت: قیام کننده ی مسلمانان، نهمین فرزند من است. او دارای دوران اختفا است. او در حالی که هنوز زنده است، میراثش تقسیم می گردد. ۸. عن عبدالله بن عمر قال: سمعت الحسين بن علي عليه السلام يقول: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله عز وجل ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدي، فيملأها عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما، كذلك سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول. [۳۰۳].

عبدالله، پسر عمر، گوید: شنیدم که حسین بن علی می گفت: «اگر از عمر جهان جز یک روز نماند، خداوند عزیز آن روز را تا آنجا به درازا کشاند که مردی از فرزندان من به پا خیزد و دنیا را، آن گاه که با زور و ستم پر شده است، با عدل و داد برکند. از علیه السلام صلی الله علیه و آله شنیدم که چنین می گفت.»

۹. عن عيسى الخشاب قال: للحسين بن علي عليه السلام: أنت صاحب هذا الأمر؟ قال: لا ولكن صاحب الأمر الطريد الشريد الموتور بأبيه، ألمكني بعمه، [صفحة ۲۹۲] يضع سيفه على عاتقه ثمانية أشهر. [۳۰۴].

عيسای خشاب گوید به امام حسین علیه السلام گفتم: «صاحب این کار (حکومت عدل جهانی) تویی؟ گفت: نه صاحب این کار، رانده و طرد شده ای است که خونخواه خون به زمین مانده ی پدرش و دارای کنیت عمویش، است. [۳۰۵] او هشت ماه شمشیر، به دوش خواهد کشید.»

۱۰. عن سليم بن قيس

الهلالی قال: سمعت عبدالله بن جعفر الطيار يقول: كنا عند معاوية أنا والحسن والحسين و عبدالله بن عباس و عمرو بن أبي سلمه و أسامه بن زيد فجرى بيني وبين معاوية كلام فقلت لمعاوية: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم اخى علي بن ابي طالب أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا استشهد علي فالحسن بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم ابنه الحسين بعد أولى بالمؤمنين من أنفسهم فاذا استشهد فابنه علي بن الحسين الأكبر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم ابني محمد بن علي الباقر أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدرکه یا حسین، ثم تكمله اثني عشر إماما تسعه من ولد الحسين رضی الله عنه، قال عبدالله بن جعفر: ثم استشهدت الحسن والحسين و عبدالله بن عباس و عمر بن أبي سلمه و أسامه بن زيد فشهدوا لي عند معاوية، قال سليم بن قيس الهلالی: وقد سمعت ذلك من سلمان و أبي ذر و المقداد و ذكروا أنهم سمعوا [صفحة ۲۹۳] ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله. [۳۰۶].

سليم بن قيس هلالی گوید از عبدالله، پسر جعفر طيار، شنیدم که می گفت: «من و امام حسن و امام حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن أبي سلمه و أسامه بن زيد، پیش معاویه بودیم که میان من و معاویه سخنی شد، به معاویه گفتم: من از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می گفت:

«من به مؤمنان، از خودشان سزاوارترم و سپس برادرم علی بن ابی طالب، به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، آن گاه که علی شهید شود، حسن بن علی، به مؤمنان از خودشان

سزاوارتر است، سپس حسین پسر علی، به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و هنگامی که او شهید گردد، پسرش، علی بن الحسین الاکبر (امام سجاد)، به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله رو به امام حسین کرد و گفت؛ ای حسین، تو او را خواهی دید. سپس، پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده امام را کاملاً نام برد که نه امام از نسل امام حسین علیه السلام باشند. عبدالله بن جعفر گوید: من بر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، امام حسن و علیهما السلام علیهم السلام؛ عبدالله بن عباس؛ عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید را گواه گرفتم و آنان در برابر معاویه به درستی سخنم گواهی دادند. سلیم بن قیس هلالی گوید: من این حدیث را غیر از عبدالله بن جعفر، از سلمان، ابوذر و مقداد هم شنیدم که همه ی آنها می گفتند: ما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم. ۱۱. عن المفضل بن عمر، عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام قال: سألته عن [صفحه ۲۴۹] قول الله عزوجل: (و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات) [۳۰۷] ما هذه الکلمات؟ قال: هی الکلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب علیه و هو أنه قال: یا رب أسألك بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین إلا تبت علی، فتاب الله علیه إنه هو التواب الرحیم، فقلت له: یا بن رسول الله فما یعنی عزوجل بقوله: (أتمهن) [۳۰۸]؟ قال: یعنی أتمهن إلیس القائم علیه السلام إثنا عشر إماما تسعه من ولد الحسین علیه السلام. قال المفضل فقلت له: یا بن رسول الله فأخبرنی عن قول الله عزوجل:

(وجعلها کلمه باقیه فی عقبه)؟ [۳۰۹].

قال: یعنی بذلک الإمامه، جعلها الله فی عقب الحسین إلی یوم القیامه. قال فقلت له: یا بن رسول الله فکیف صارت الإمامه فی ولد الحسین دون ولد الحسن و هما جمیعا ولدا رسول الله و سبطاه و سیدا شباب أهل الجنة؟ فقال علیه السلام إن موسی و هارون کانا نبیین مرسلین أخوین فجعل الله النبوه فی صلب هارون دون صلب موسی و لم یکن لأحد أن یقول: لم فعل الله ذلك؟ فإن

الإمامه خلافه الله عزوجل ليس لأحد أن يقول: لم جعلها الله في صلب الحسين دون الحسن لأن الله تبارك وتعالى هو الحكيم في أفعاله [٣١٠] (لايسأل عما يفعل وهم يسألون). [٣١١].

مفضل پسر عمر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره ی این آیه: «و زمانی که ابراهیم [صفحه ٢٩٥] را، پرودگارش با کلمه هایی آزمود.»

پر سیدم؛ که این کلمه ها چه بود؟ گفت: همان کلمه هایی بود که آدم، از پرودگارش دریافت نمود تا توبه کرد و چنین گفت: بار پرودگارا، تو را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین می خوانم و از تو می خواهم که توبه ی مرا بپذیری، و خدا توبه ی او را پذیرفت که همانا او بسیار توبه پذیر و مهرورز است. به او گفتم، که یابن رسول الله، مراد خداوند متعال از (أتمهن) (آن کلمه ها را کامل کرد) چیست؟ گفت: یعنی دوازده پیشوا را که نه تن از آن ها از فرزندان حسینند تا امام قائم (عج) کامل کرد. مفضل گوید به او گفتم: یابن رسول الله، در مورد این آیه: «و آن را کلمه ای ماندنی، در پشت او قرار داد.» برایم بگو. گفت: منظور از این سخن، امامت است که خدا

آن را تا روز رستاخیز، در نسل حسین قرار داده است. گفتم، یابن رسول الله، چرا امامت، در فرزندان امام حسین باشد و در فرزندان امام حسن نباشد، در حالی که آن ها، هر دو فرزند و سبط رسول خدایند و هر دو سرور جوانان بهشتند؟ گفت: موسی و هارون، هر دو برادر، پیامبر و فرستاده ی خدا بودند، اما خدا پیامبری را در نسل هارون قرار داد، نه در نسل موسی و کسی را نمی رسد که بگوید: چرا خدا چنین کرد؟ برای این امامت، خلافت خدای عزوجل است و کسی را نمی رسد که بگوید: خدا چرا آن را در نسل حسین قرار داد و در نسل حسن قرار نداد، زیرا که خداوند تبارک و تعالی، در کارهایش حکیم است و «از آن که می کند پرسیده نمی شود و دیگرانند که پرسیده می شوند.»

١٢. عن محمد بن أبي يعقوب البلخي، قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام فقلت له: لأى عله صارت الإمامه فى ولد الحسين عليه السلام دون ولد الحسن عليه السلام؟ فقال: لأن الله عزوجل

جعلها فى ولد الحسين عليه السلام و لم يجعلها فى ولد الحسن و الله لا يستل [صفحه ٢٩٦] عما يفعل. [٣١٢] محمد، پسر ابویعقوب بلخی، گوید که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: «به چه علتی امامت در فرزندان امام حسین علیه السلام شد و در فرزندان امام حسن علیه السلام نشد؟ گفت: برای این که خداوند متعال آن را در فرزندان امام حسین علیه السلام قرار داد و در فرزندان امام حسن علیه السلام قرار ندارد و خدا از آن که می کند پرسیده نمی شود».

عاشورا و قیام قائم

1. عن أبى عبدالله عليه السلام قال: إنا آل أبى سفیان أهل بیتین تعادینا فى الله، قلنا: صدق الله و

قالوا: كذب الله. قاتل أبوسفیان رسول الله صلى الله عليه و آله و قاتل معاوية على بن أبى طالب عليه السلام و قاتل يزيد بن معاوية الحسين بن على عليه السلام و السفیانی یقاتل القائم (عج). [٣١٣] از امام صادق علیه السلام نقل است که: «ما و خاندان ابوسفیان، دو خانواده ایم که درباره ی خدا، دشمن هم شدیم، ما گفتیم: خدا راست می گوید و آن ها گفتند: خدا دورغ می گوید. ابوسفیان با رسول خدا صلى الله عليه و آله جنگید و معاویه با امام على عليه السلام جنگید و يزيد بن معاویه با امام حسین علیه السلام جنگید و سفیانی نیز با امام قائم (عج) خواهد جنگید. [٣١٤]

2. عن عبد السلام بن صالح الهروى، قال: قلت لأبى الحسن الرضا عليه السلام يابن رسول الله ما تقول فى حديث روى عن الصادق عليه السلام أنه قال: إذا خرج القائم عليه السلام قتل [صفحه ٢٩٧] ذرارى قتله الحسين عليه السلام بفعال آبائهم؟ [٣١٥] فقال عليه السلام: هو كذلك، فقلت: و قول الله عزوجل: (و لا تزر وازره وزر اخرى) [٣١٦] ما معناه؟ قال: صدق الله فى جميع أقواله، ولكن ذرارى قتله الحسين يرضون بأفعال آبائهم و يفتخرون بها و من رضى شيئاً كان كمن أتاه و لو أن رجلاً قتل بالمشرق فرضى بقتله رجل فى المغرب لكان الراضى عندالله عزوجل شيك القاتل و إنما يقتلهم القائم عليه السلام اذا خرج لرضاهم بفعال آبائهم، قال: فقلت له: بأى شىء يبدء القائم

عليه السلام منكم اذا قال؟ قال: بيدء بنى شيبه فيقاطع أيديهم لأنهم سراق بيت الله عزوجل.
[۳۱۷].

عبدالسلام هروی گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: یابن رسول الله، درباره ی حدیثی که از امام صادق علیه السلام روایت شده که: «زمانی که امام قائم (عج)، از اختفا

درآید، نوادگان کشتندگان امام حسین علیه السلام را به خاطر کار پدرانشان خواهد کشت»، چه می گوید؟ امام رضا علیه السلام گفت: این چنین است. گفتم: پس آیه ای که می گوید: «هرگز بار بردارنده ای، بار [گناه] دیگری را بر نمی دارد.» معنایش چیست؟ امام رضا علیه السلام گفت: همه ی سخنان خدا، درست است، اما نوادگان کشتندگان امام حسین، از کار پدرانشان خوشنودند و به آن افتخار می کنند و هر کس از کاری خوشنود باشد، مانند کسی است که آن کار را کرده باشد. اگر مردی در مشرق [صفحه ۲۹۸] کشته شود و مردی در مغرب از کشته شدن او خوشنود باشد، خوشنود شونده پیش خدای عزوجل، شریک قاتل است. امام قائم (عج) نیز آن گاه که از اختفا درآید، آن ها را تنها برای این که از کار پدرانشان خوشنودند، خواهد کشت. راوی گوید به امام گفتم: قیام کننده ی شما آن گاه که قیام کند، از کجا شروع خواهد کرد؟ گفت: از فرزندان شیبه شروع می کند و دستان آن ها را قطع می کند زیرا آن دزدان خانه ی خدایند.»

۳. عن ابی حمزه ثابت بن دینار الثمالی قال: سألت أبا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام یابن رسول الله لم سمی علی علیه السلام أمير المؤمنین و هو اسم ما سمی به أحد قبله و لایحل لأحد بعده؟ قال: لأنه میره العلم یمتار منه و لایمتار من أحد غیره، قال: فقلت یا بن رسول الله فلم سمی سیفه ذوالفقار، فقال: لأنه ما ضرب به أحد من خلق الله إلا أفقره من هذه الدنيا من أهله و ولده و أفقره فی الآخرة من الجنة، قال: فقلت یابن رسول الله فلستم کلکم قائمین بالحق؟ قال: بلی. قلت فلم سمی القائم قائما؟ قال: لما قتل جدی الحسین علیه السلام ضجت الملائکه الی

الله تعالی بالبكاء و النجیب و قالوا: إلهنا و سیدنا أتغفل عن قتل صفوتک و ابن صفوتک و خیرتک من خلقک؟ فأوحى الله عزوجل إليهم: قروا ملائکتی فوعزتى و جلالى لأنتقم منہم و لو بعد حين، ثم كشف الله عزوجل عن الأئمة من ولد الحسين عليه السلام للملائكة فسرت الملائكة بذلك فاذا احدهم قائم یصلی فقال الله عزوجل: بذلك القائم أنتقم منہم. [۳۱۸].

[صفحه ۲۹۹] ابو حمزه ثمالی گوید از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: «یا بن رسول الله، چرا علی علیه السلام، «امیر المؤمنین» نامیده شد؛ نامی که پیش از او کسی با آن نامیده نشده بود و پس از او نیز برای کسی حلال نیست که با آن نامیده شود؟ گفت: زیرا، او معدن [۳۱۹] دانش است، دانش از او یافت می شود و از کسی جز او یافت نشود. راوی گوید، گفتم: یا بن رسول الله شمشیرش چرا ذوالفقار (برنده و شکافنده) نامیده شده است؟ گفت: زیرا، هر که از آفریدگان خدا، با آن زده شد، او را در این دنیا از خانواده و فرزندان او و در آن دنیا از بهشت برید و دور ساخت. راوی گوید، گفتم: یا بن رسول الله، مگر همه ی شما به حق قیام کننده نیستید؟ گفت: آری، هستیم. گفتم: پس چرا فقط امام قائم (عج)، قیام کننده نامیده شده است؟ گفت هنگامی که جدم حسین علیه السلام کشته شد، فرشتگان رو به سوی خداوند متعال، با گریه و فریاد، بر او ضجه زدند و گفتند، پروردگارا، سرورا، آیا آنان را که برگزیده و فرزند برگزیده ی تو و بهترین آفریده ات را کشتند، رها می کنی؟ خدای عزیز و جلیل بر آن ها وحی کرد: آرام باشید، ای فرشتگان من، به عزت و

جلالم سوگند که خود، از آنان انتقام می گیرم، اگرچه پس از گذشت زمانی باشد. سپس خداوند عزیز و جلیل، پرده از چهره ی پیشوایان، از نسل حسین علیه السلام برداشت، و فرشتگان شادمان شدند و دیدند که یکی از آنان در حال قیام، نماز می خواند؛ که خدای عزوجل گفت: با همین قیام کننده از آن ها انتقام می گیرم.»

۴. حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال كنت عند [صفحه ۳۰۰]
الشیخ أبی القاسم الحسین بن روح قدس الله روحه مع جماعه فیهم علی بن عیسی القصری فقام
إلیه رجل فقال له: أرید أسألك عن شیء فقال له: سل عما بدا لك. فقال الرجل: أخبرنی عن

الحسين بن علي عليه السلام أهو ولي الله؟ قال: نعم. قال: أخبرني عن قاتله لعنه الله أهو عدو الله؟ قال، نعم. قال الرجل: فهل يجوز أن يسلط الله عدوه على وليه؟ فقال له أبو القاسم قدس الله روحه: إفهم عنى ما أقول لك، أعلم أن الله تعالى لا يخاطب الناس بشهاده العيان ولا يشافهمم بالكلام و لكنه عزوجل بعث إليهم رسولا من أجناسهم و أصنافهم بشرا مثلهم، فلو بعث إليهم رسلا من غير صنفهم و صورهم لنفروا عنهم و لم يقبلوا منهم، فلما جاؤوهم و كانوا من جنسهم يأكلون الطعام و يمشون فى الأسواق قالوا لهم، أنتم مثلنا فلا نقبل منكم حتى تأتون بشىء نعجز أن نأتى بمثله فنعلم أنكم مخصوصون دوننا بما لانقدر عليه، فجعل الله تعالى لهم المعجزات التى يعجز الخلق عنها، من جاء بالطوفان بعد الإنذار و الإعذار فغرق جميع من طغى و تمرد. [٣٢٠].

و منهم من ألقى فى النار فكانت عليه بردا و سلاما [٣٢١].

و منهم

من اخرج من الحجر الصلد ناقه و أجرى فى ضرعها لبنا. [٣٢٢] و منهم من فلق له البحر و فجر له من الحجر العيون و جعل له العصا اليابسه ثعبانا فتلقف ما يأفكون. [٣٢٣] و منهم من أبرء [صفحه ٣٠١] الأكمه و الأبرص و أحيى الموتى بإذن الله تعالى و أنبأهم بم يأكلون و ما يدخرون فى بيوتهم. [٣٢٤] و منهم من انشق له القمر و كلمته البهائم مثل البعير و الذئب و غير ذلك، [٣٢٥] فلما أتوا بمثل ذلك و عجز الخلق من أممهم عن أن يأتوا بمثله كان من تقدير الله تعالى و لطفه بعباده و حكيمته أن جعل أنبيائه مع هذا المعجزات فى حال غالبين و فى أخرى مغلوبين، و فى حال قاهرين و فى حال مقهورين و لو جعلهم الله فى جميع أحوالهم غالبين و قاهرين و لم يبتلهم و لم يمتحنهم لأتخذهم الناس آلهة دون الله تعالى و لما عرف فضل صبرهم على البلاء و المحن و الإختبار [٣٢٦] و لكنه عزوجل جعل أحوالهم فى ذلك كأحوال غيرهم ليكونوا فى حال المحنة و البلوى صابرين و فى حال العافيه و الظهور على الأعداء شاكرين و يكونوا فى جميع أحوالهم متواضعين غير شامخين و لامتجبرين، و ليعلم العباد أن لهم عليه السلام إلهها هو خالقهم و مدبرهم فيعبدوه و يطيعوا رسله و تكون حجه الله تعالى ثابتة على من تجاوز الحد فيهم و ادعى لهم الربوبية

أوعاند و خالف و عصى و جحد بما أتت به الأنبياء و الرسل، (وليهلك من هلك عن بينه و يحيى من حى عن بينه). [۳۲۷].

قال محمد بن ابراهيم بن اسحاق رضى الله عنه:

فعدت إلى الشيخ أبى القاسم الحسين بن روح قدس الله روحه من الغد و أنا أقول فى نفسى أترأه ذكر ما ذكر لنا يوم أمس من عند نفسه فابتدأنى فقال لى: يا محمد بن ابراهيم لأن آخر من السماء [صفحة ۳۰۲] فتخطى الطير أو تهوى بى الريح فى مكان سحيق [۳۲۸] أحب إلى من أن أقول فى دين الله تعالى ذكره برأتى و من عند نفسى بل ذلك عن الأصل و مسموع عن الحجة صلوات الله عليه. [۳۲۹].

محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانى گوید با گروهی که علی بن عیساى قصرى نیز در میان آنها بود، پیش ابوالقاسم، حسین بن روح - قدس الله روح [۳۳۰] - بودیم که مردی به پا خاست و به او گفت: می خواهم از تو چیزی پرسم. گفت: از آن که برایت پیش آمده است، پرس. آن مرد گفت: از امام حسین علیه السلام برایم بگو که آیا او ولی خدا بود؟ گفت: آری. مرد گفت آیا خدا را روا است که دشمنش را به دوست خویش چیره سازد؟ حسین بن روح - قدس الله روحه - به وی گفت: آن چه را که به تو می گویم بفهم و بدان که خداوند متعال، با مردم، خود به صورتی که چشمها او را ببینند گفتگو نکند و با آنان رو در رو سخن نگوید، بلکه از جنس و نوع آن ها بشری مثل خودشان را به پیامبری برانگیزد، که اگر پیامبرانى به غیر از جنس و شکلشان، به سوى آن ها می فرستاد، بی گمان از آن ها می گریختند و از آنان نمی پذیرفتند. اما آن گاه که این پیامبران که از جنس خود آن ها بودند

و مانند آنان غذا می خورند و در کوی و برزن راه می رفتند، به سوى آن ها آمدند، مردم به آن ها گفتند شما مانند مااید، ما سخن شما را نمی پذیریم مگر این که چیزی [صفحه ۳۰۳] بیاورید که ما از آوردن مانندش ناتوان باشیم و بدانیم که شما بر خلاف ما، افراد خاصی هستید که توانایی

انجام کارهایی را دارید که ما از آن‌ها ناتوانیم. خداوند متعال نیز برای آنان معجزه‌هایی قرار داد که مردم از آن‌ها ناتوان بودند. در میان آن‌ها، پیامبری، پس از بیم دادن و عذر آوردن و معجزه‌ی طوفان را به راه انداخت تا همه‌ی سرکشان و طغیان‌گران، غرق شدند (حضرت نوح). پیامبری در آتش انداخته شد، اما آتش بر سر او سرد و سالم گردید (حضرت ابراهیم). پیامبری دیگر، از سنگ سفت و سخت، ماده شتری درآورد و شیر را در پستان‌های آن به جریان انداخت (حضرت صالح). بر پیامبری دیگر، دریا شکافته شد و از سنگ، برایش چشمه‌هایی جوشید؛ عصا و چوبدستی خشکش‌اژدها گردید و آن‌چه را که ساحران، به دروغ ساخته بودند، فروبلعید (حضرت موسی). پیامبری بود که با رخصت خدا، کور مادرزاد و گرفتار پی‌سی را بهبود می‌بخشید و مردگان را زنده می‌کرد و از آن‌چه می‌خوردند و در خانه‌هایشان ذخیره می‌کردند، خبر می‌داد (حضرت عیسی). و بر پیامبری، ماه شکافته شد و حیوان‌هایی چون شتر و گرگ و غیره، با او سخن گفتند (حضرت محمد صلی الله علیه و آله). هنگامی که پیامبران، معجزه‌هایی، چنین آوردند و مردمان امتشان، از آوردن مانند آن‌ها، ناتوان شدند، اقتضای تقدیر و لطف الهی بر بندگان خویش و حکمت او،

این بود که پیامبرش را با همه‌ی این معجزه‌ها، گاه پیروز و گاهی دیگر شکسته خورده قرار دهد، که اگر خدا در همه حال آنان را چیره و پیروز می‌ساخت و آنان را گرفتار نمی‌کرد و نمی‌آزمود، بی‌گمان، مردمان به جای خدا، آنان را خدایان خویش می‌گرفتند و برتری آنان در بردباری بر بلا و رنج، و جایگاه آنان در آزمون و انتخاب، شناخته نمی‌شد. اما خدای عزیز و جلیل، حال و روز آن‌ها را در این جهان مانند حال و روز دیگران [صفحه ۳۰۴] قرار داد، تا در هنگام اندوه و گرفتاری شکیبا، و در حال عافیت و پیروزی بر دشمنان، شاکر باشند. و در حال، فروتن باشند و گردنکش یا زورگو نباشند. و مردم بدانند که آنان را خدایی است که آفریننده و گرداننده آن‌ها فقط او است؛ تا او را پرستند و از پیامبرانش فرمان برند. و نیز به خاطر این که، هر که درباره‌ی آنان از اندازه فراتر رود و بر آن‌ها ادعای پروردگاری بکند یا با کجروی مخالفت ورزد و سرکشی نماید و آن‌چه را که پیام‌آوران و فرستادگان خدا آورده‌اند، انکار کند، دلیل و برهان آشکار الهی، ثابت بوده باشد، و تا هر

کس که هلاک می شود، با دلیلی روشن هلاک گردد و هر کس که زنده می شود، با دلیلی واضح زنده بماند.»

محمد بن ابراهیم طالقانی گوید: «فردای آن روز به پیش حسین بن روح - قدس سره - بازگشتم، در حالی که با خود می گفتم، آیا فکر می کنی آن چه را که دیروز گفتم: از پیش خود بود، یا از جانب امام زمان (عج) گفتم. اما او

پیش از من سخن آغاز کرد و گفت: ای محمد بن ابراهیم، اگر از آسمان فروافتم و مرغان شکاری بر بایندم، یا تندباد به پرتگاهی دور فروافکنم، برای من بهتر از این است که در دین خداوند متعال، سخنی به رأی خود و از پیش خود بگویم. آن چه گفتم، از سرچشمه گرفته شده بود و آن را از امام زمان - صلوات و سلام خدا بر او باد - شنیده ام. ۵. عن أبي بصير، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: يخرج القائم (عج) يوم السبت، يوم عاشورا يوم الذي قتل فيه الحسين عليه السلام. [۳۳۱].

[صفحه ۳۰۵] از ابوبصیر نقل است که امام محمد باقر علیه السلام گفت: «امام قائم علیه السلام در روز شنبه، روز عاشورا، روزی که امام حسین علیه السلام در آن روز کشته شد، خروج می کند.»

۶. عن أبان بن تغلب قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى ظَهْرِ النَّجْفِ، فَإِذَا اسْتَوَى عَلَى ظَهْرِ النَّجْفِ رَكِبَ فَرَسًا أَدْهَمَ أَلْبَقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ شَمْرَاخٌ ثُمَّ يَنْتَفِضُ بِهِ فَرَسَهُ فَلَا يَبْقَى أَهْلُ بَلَدِهِ إِلَّا وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ مَعَهُمْ فِي بِلَادِهِمْ، فَإِذَا نَشَرَ رَأْيَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ انْحَطَّ إِلَيْهِ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ أَلْفٍ مَلِكٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ مَلِكًا كُلُّهُمْ يَنْتَظِرُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُمْ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي السَّفِينَةِ وَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ أَلْقَى فِي النَّارِ وَ كَانُوا مَعَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ رُفِعَ. وَ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ مَسُومِينَ وَ مَرْدَفِينَ وَ ثَلَاثَمِائَةَ وَ ثَلَاثَةَ عَشْرَ مَلِكًا [الذين كانوا مع رسول الله صلى الله عليه وآله في يوم بدر. و أربعه آلاف ملك الذين هبطوا يريدون القتال مع الحسين بن علي

عليه السلام فلم يؤذن لهم فصعدوا في الإستيدان و هبطوا و قد قتل الحسين عليه السلام فهم شعث
غبر يبكون عند قبر الحسين عليه السلام إلى يوم القيامة و ما بين قبر الحسين عليه السلام إلى
السماء مختلف الملائكة. [۳۳۲].

از ابان بن تغلب نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «گویی امام قائم (عج) را در پشت
نجف می بینم، آن گاه که بر نجف استیلا یابد، بر اسبی به رنگ سفید و خاکستری تیره که در میان
دو چشمش سپیدی هست سوار، می شود، سپس اسبش با او به حرکت و جنب و جوش می آید،
آن گونه که مردمان هر دیاری می پندارند، او در دیار آنان و با آن ها است. زمانی که درفش رسول
خدا صلی الله علیه و آله را فراگسترد، سیزده هزار فرشته که همگی در انتظار امام قائم (عج) به سر
[صفحه ۳۰۶] می برند به سوی او فرود می آیند همان فرشتگانی که همراه نوح نبی، در کشتی
بودند و همانان که هنگامی که ابراهیم خلیل را در آتش انداختند، با او بودند و همچنین وقتی
عیسی علیه السلام را به آسمان فرابردند، با او بودند. نیز چهار هزار فرشته با اسبانی نشاندار و
منظم، و سیصد و سیزده فرشته ای که در جنگ بدر با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، برای
یاری او فرود می آیند، همین طور، آن چهار هزار فرشته ای که از آسمان فرود آمده بودند و می
خواستند در کنار امام حسین علیه السلام بچنگند که به آن ها رخصت داده نشد، به آسمان پرواز
کردند تا از خدا رخصت گیرند و زمانی بازگشتند که امام حسین علیه السلام کشته شده بود، و
اینک آشفته و خاک آلود، در کنار قبر

امام حسین علیه السلام تا قیامت می گریند. و فاصله قبر امام حسین علیه السلام تا آسمان پیوسته
محل فرود و صعود فرشتگان است.» [۳۳۳].

آخر و عاقبت ستمگران در دنیا

1. عن محمد بن علی الحلبي قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: إن آل أبي سفیان قتلوا الحسين بن علی عليه السلام فنزع الله ملكهم و قتل هشام، زيد بن علی فنزع الله ملكه و قتل الوليد، يحيى بن زيد فنزع الله ملكه علی قتله ذریه رسول الله. [۳۳۴].

محمد بن علی حلبي گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «خانواده ی ابو سفیان، امام حسین علیه السلام را کشتند، خدا حکومتشان را گرفت، و هشام، زيد بن علی را کشت، خدا حکومتش را گرفت، و ولید، يحيی بن زيد را کشت، خدا حکومتش را به علت کشتن نواده ی پیامبر صلی الله علیه و آله گرفت.»

[صفحه ۳۰۷] ۲. اعمش از عمار بن عمیر تیمی نقل می کند که: «وقتی سر عبیدالله بن زیاد - که خدا لعنتش کند - و سرهای یارانش - که خشم خدا بر آن ها باد - را آوردند، من پیش رفتم تا به سرها رسیدم و دیدم که مردم می گویند: آمد، آمد؛ نگاه کردم و دیدم که ماری به میان سرها وارد شد و پیش خزید، تا به سوراخ بینی عبیدالله بن زیاد - که نفرین خدا بر او باد - داخل شد، سپس بیرون آمد و به سوراخ دیگر بینی وی داخل شد. [۳۳۵].

۳. از یعقوب بن سلیمان نقل است که: «شبی با چند نفر بودیم که از کشته شدن امام حسین علیه السلام سخن به میان آمد. مردی از همنشینان گفت: کسی به کشتن او دست نیالود، مگر این که بلایی در خانواده

و دارایی و جانش به او رسید. پیرمردی از آن میان گفت: که به خدا، خود او از کسانی است که در کشتن او حاضر بوده و به دشمنان او یاری کرده است، اما تاکنون وی را چنین ناپسندی نرسیده است. حاضران از این سخن او خشمگین شدند. در همان حال، چراغی که روغنش از نفت بود، دگرگون شد و پیرمرد برخاست تا آن را درست کند، آتش را با انگشتانش برداشت و در آن دمید، اما ریشش آتش گرفت. بیرون رفت تا آبی بیابد؛ خود را در رودخانه انداخت. در این حال، آتش شروع

به شعله کشیدن در سر و صورتش کرد و به گونه ای شد که هرگاه سر از آب بیرون می کرد، آتش، شعله می کشید؛ تا این که مرد - نفرین خدا بر او باد - [۳۳۶].

[صفحه ۳۰۸] ۴. از قاسم، پسر اصبغ بن نباته، نقل است که: «مردی از قبیله ی بنی دارم که در کشتن امام حسین علیه السلام حضور داشت، با صورتی سیاه پیش ما آمد، در حالی که پیش از آن، مردی خوش سیما و بسیار سپیدرو بود. به وی گفتم: نزدیک بود تو را به خاطر دگرگونی رنگت شناسم. گفت: من، مرد سپیدرویی از یاران حسین را که میان دو چشمش جای سجده بود، کشتم و سرش را به کوفه آوردم. قاسم گوید: من خود او را دیدم که با خوشحالی، سوار بر اسبش می آمد و سری را از سینه ی اسبش آویخته بود که پیوسته به زانوان اسب می خورد. به پدرم گفتم: ای کاش سر را اندکی فرامی کشید، می بینی دستان اسب به او چه می کند؟ پدرم به من گفت: پسرم آن

چه بر سر خود او خواهد آمد، سخت تر خواهد بود، مرد به سخنش ادامه داد و به من گفت: از وقتی که او را کشته ام، هر شب به خوابم می آید و شانه ام را می گیرد و می کشد و می برد و می گوید «با من بیا!» و مرا به سوی دوزخ می برد و در آن می اندازد و من فریاد برمی آورم. راوی گوید: همین از زن همسایه ی وی نیز شنیدم. او می گفت: داد و فریاد وی، شب ها ما را رها نمی کند تا اندکی بخوابیم. راوی گوید: در میان جوانانی از قبیله ی وی ایستاده بودیم که زن وی به نزد ما آمد از او آن قضیه را پرسیدیم. گفت: او خود پرده ی آبروی خویش را دریده و به شما راست گفته است. [۳۳۷]

« [صفحه ۳۰۹]

خدا، کشندگان امام حسین را نمی بخشد!

عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن موسى بن عمران سأل ربه عز وجل فقال: يا رب، إن أخي هارون مات فاغفر له، فأوحى الله تعالى

إليه: يا موسى لو سألتني في الأولين و لآخرين لأجبتك ما خلا قاتل الحسين بن علي أبي طالب
فإني أنتقم من قاتله. [۳۳۸].

امام رضا عليه السلام گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «حضرت موسی از خدا
درخواست کرد و گفت: بار پروردگارا، برادرم هارون مرد، بر او ببخشا. خداوند متعال به او وحی
کرد: اگر درباره ی همه ی پیشینیان و پسینیان از من درخواست می کردی، می پذیرفتم جز کشنده
ی حسین بن علی علیه السلام، که من، البته انتقام او را از قاتلش خواهم گرفت.»

شدت عذاب ستمگران در جهان جاویدان

1. عن عيص بن القاسم قال: ذكر عند أبي عبدالله عليه السلام قاتل الحسين بعض أصحابه: كنت
أشتهي أن ينتقم الله منه في الدنيا، قال: كأنك تستقل له عذاب الله؟! وما عند الله أشد عذابا وأشد
نكالا. [۳۳۹].

از عیص بن قاسم نقل است که: «پیش از صادق علیه السلام از قاتل امام حسین سخنی رفت و
یکی از یاران امام صادق علیه السلام گفت: بسیار دوست دارم که خدا از وی در این جهان، انتقام
گیرد. امام صادق علیه السلام گفت: مثل این که تو عذاب خدا را درباره ی [صفحه ۳۱۰] وی
اندک می پنداری؟! کیفری که پیش خدا است، عذابش سخت تر و رسوایی اش بیش تر است.»

۲. عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أن منزله لم يكن
يستحقها أحد من الناس إلا بقتل الحسين بن علي و يحيى بن زكريا. [۳۴۰].

از جابر

جعفی نقل است که امام باقر علیه السلام از پیامبر روایت کرد که: «در دوزخ، جایگاهی است که
کسی از مردم سزاوار آن نمی شود، مگر با کشتن حسین، پسر علی، و یحیی، پسر زکریا.»

۳. عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس - رضی الله عنه - قال: اوحی الله الی نبیه صلی الله علیه و آله، انی قتلت بدم یحیی بن زکریا سبعین الفاً و ساقتل بالحسین علیه السلام سبعین الفاً و سبعین الفاً. [۳۴۱].

سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کند که گفت: خدا به پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله وحی کرد: «من به انتقام خون یحیی بن زکریا، هفتاد هزار کس را کشتم و به زودی به انتقام حسین علیه السلام نیز صد و چهل هزار کس را خواهم کشت.»

۴. عن أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله إن قاتل الحسین بن علی علیه السلام فی تابوت من نار علیه نصف عذاب أهل الدنیا و قد شدت یداه و رجلاه بسلاسل من نار فیر کس فی النار حتی یقع فی قعر جهنم و له ریح یتعود أهل النار إلی ربهم من شده ننته و هو فیها خالد ذائق العذاب الألیم مع جمیع [صفحه ۳۱۱] من شایع علی قتله كلما نضجت جلودهم بدل الله عزوجل علیهم الجلود [۳۴۲] حتی یدوقوا العذاب الالیم، لا یفتر عنهم ساعه و یسقون من حمیم جهنم، فالویل لهم من عذاب الله تعالی فی النار. [۳۴۳].

امام رضا علیه السلام گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «کشنده ی حسین در تابوتی از آتش خواهد بود که نصف عذاب همه ی اهل

دنیا در آن است. دست ها و پاها ی وی با زنجیرهایی از آتش بسته می شود و با سر در آتش دوزخ افکنده می شود تا در قعر جهنم افتد. او را بویی است که دوزخیان از سختی عفونتش به خدا پناه می برند. او به همراه کسانی که او را در کشتن حسین همراهی کرده اند، در آن جا برای همیشه خواهد بود و تا ابد عذاب دردناک او خواهد چشید. هر چه پوستشان، بریان گردد، خدای عزیز و جلیل پوست های دیگری بر جایش می نهد، تا هر چه بیشتر شکنجه ی دردآور را بچشند. هرگز لحظه ای از عذابشان کاسته نمی شود و از چرکاب جوشان دوزخ سیراب می شوند. وای بر آن ها، از کیفر خداوند متعال که در دوزخ خواهند دید!» ۵. عن عبدالله بن بکر الأرجانی قال: صحبت أبا

عبدالله عليه السلام فى طريق مکه من المدینه فنزل منزلا يقال له عسفان، ثم مررنا بجبل أسود على يسار الطريق وحش فقلت: یابن رسول الله ما أوحش هذا الجبل؟ ما رأیت فى الطريق جبلا مثله. فقال: یا ابن بکر أتدرى أى جبل هذا؟ هذا جبل يقال له: الکرد و هو على واد من أودیه جهنم فيه قتله أبى الحسین علیه السلام استودعهم الله، یجرى من تحته مياه جهنم [صفحه ۳۱۲] من الغسلین و الصدید الآن و ما یخرج من جهنم و ما یخرج من طینه خبال و ما یخرج من لظى و ما یخرج من الحطمه و ما یخرج من سقر و ما یخرج من الجحیم و ما یخرج من الهاویه و ما یخرج من السعیر. و ما مررت بهذا الجبل فى مسیری فوقفت إلا رأیتهما یستغیثان و یتضرعان و إنى لأنظر إلى قتله أبى فأقول لهما: إن

هؤلاء إنما فعلوا لما أسستما، لم ترحمونا أذ ولیتم و قتلتمونا و حرمتمونا و ثبتم على حقنا و استبددتم بالأمر دوننا، فلا یرحم الله من یرحمكما، ذوقا وبال ما صنعتما و ما الله بظلام للعبيد. [۳۴۴] .

عبدالله بن بکر ارجانى گوید: «با امام صادق علیه السلام در رفتن از مدینه به مکه همراه شدم. ایشان در منزلی که به آن «عسفان» گفته می شود. فرود آمد؛ سپس از کوه سیاه و مخوفی که در سمت چپ جاده بود، گذر کردیم. گفتم: یابن رسول الله، این کوه چه قدر وحشتناک است؟ من در طول راه، کوهی مانند آن ندیدم. امام صادق علیه السلام گفت: ای پسر بکر، آیا هیچ می دانی که این چه کوهی است؟ این کوهی است که به آن «کرد» گویند و در دره ای از دره های دوزخ واقع شده است که کشندگان پدرم، امام حسین علیه السلام، در آنجا یند. خدا آن ها را در آن جا رها کرده است؛ آب های دوزخ از چرکاب و خوناب و آب جوشان و سوزان گرفته تا گلی که از آب تن دوزخیان دست می شود و آبی که از آتش سوزان خارج می شود و هر آب کثیفی که از درک های دوزخ و حطمه و سقر و جحیم و هاویه و سعیر [۳۴۵] بیرون آید از زیر آن می گذرد. [صفحه ۳۱۳] امام صادق علیه السلام در ادامه گفت: «من در راه خود، هرگاه از این کوه گذشته ام، توفیقی

کرده و آن دو مرد را دیده ام که می نالند و فریادرسی می جویند و من به کشندگان پدرم امام حسین نگاه می کنم و به آن دو می گویم: اینان بر مبنای آن چه که شما بنیان نهادید، عمل کردند، شما

آن گاه که حکومت یافتید به ما رحم نکردید، ما را کشتید و محروم ساختید و بر حق ما یورش آوردید، و بدون دخالت دادن ما، در حکومت، استبداد ورزیدید، پس خدا رحم نکند به هر که شما را مهر ورزد، اینک وزر و وبال آن چه را که کردید، بچشید، که خدا هرگز به بندگان ستم نمی کند.» [۳۴۶].

خونخواهی فاطمه ی زهرا در روز رستاخیز

1. عن علی بن موسی الرضا علیه السلام عن آبائه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: تحشر ابنتی فاطمه یوم القیامه و معها ثیاب مصبوغه بالدم، فتعلق بقائمه من قوائم العرش فتقول: یا عدل أحکم بینی و بین قاتل ولدی، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: فیحکم الله تعالی لابنتی و رب الکعبه! و إن الله عزوجل یغضب بغضب فاطمه و یرضی لرضاها. [۳۴۷].

امام رضا علیه السلام به واسطه ی نیاکانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که: «دخترم فاطمه در حالی پا به عرصه محشر می گذارد که پیراهنی آغشته به خون، با خود همراه دارد، به پایه ای از پایه های عرش چنگ می زند و می گوید: ای خدای دادگر، میان من و کشنده ی فرزندانم، خود داوری کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «سوگند به پروردگار کعبه که خداوند متعال به سود [صفحه ۳۱۴] دخترم داوری می کند، و البته که خدای عزیز و جلیل با خشم فاطمه، خشمگین می گردد و با خوشنودی او خوشنود می شود.»

۲. عن أبان بن عثمان عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام قال: إذا كان يوم القيامة جمع الله الأولين و الآخرين في صعيد واحد ثم أمر مناديا فنادى: غضوا أبصاركم و نكسوا رؤوسكم حتى تجوز فاطمه

ابنه محمد صلى الله عليه و آله الصراط. قال فتغض الخلائق أبصارهم فتأتى فاطمه عليها السلام على نجيب من نجب الجنة يشيعها سبعون ألف ملك، فتقف شريفا من مواقف القيامة، ثم تنزل عن نجيبها فتأخذ قميص الحسين بن علي عليه السلام مضمخا بدمه و تقول: يا رب هذا قميص ولدى و قد عملت ما صنع به. فيأتيها النداء من قبل الله عزوجل: يا فاطمه لك عندى الرضا، فتقول: يا رب انتصر لى من قاتله، فيأمر الله تعالى عنقا من النار فتخرج من جهنم فتلتقط قتله الحسين بن علي عليه السلام كما يلتقط الطير الحب، ثم يعود العنق بهم إلى النار فيعذبون فيها بأنواع العذاب، ثم تركب فاطمه عليها السلام نجيبها حتى تدخل الجنة و معها الملائكة المشيعون لها، و ذريتها بين يديها و أولياؤهم من الناس عن يمينها و شمالها. [۳۴۸].

از ابان بن عثمان نقل است که امام جعفر صادق عليه السلام گفت: «هنگامی که روز رستاخیز فرارسد، خدا همه ی مردمان را در یک بلندی بزرگ گرد می آورد؛ سپس ندا کننده ای را می فرماید تا ندا دهد: چشمانتان را فروبندید و سرهایتان را به زیر افکنید تا فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله، از صراط بگذرد، مردم چشمانشان را می بندند و فاطمه علیها السلام، سوار بر شتری نجیب از شتران بهشت می آید، در حالی که هفتاد [صفحه ۳۱۵] هزار فرشته به دنبالش راه می روند. او در جایگاهی بلند، از جایگاه های قیامت می ایستد. سپس از شترش پیاده می شود و پیراهن آغشته به خون پسرش، امام حسین علیه السلام را در دستش گرفته و می گوید: ای خدای من، این پیراهن فرزند من است که تو خود می دانی با او چه کردند. از جانب خدای

عزیز و جلیل به او ندا می شود: ای فاطمه، من خوشنودی تو را می خواهم. فاطمه می گوید: ای خدای من، انتقام مرا از کشنده ی پسرم بگیر! خداوند متعال به پاره هایی از آتش، فرمان می دهد که از دوزخ درآیند و کشندگان حسین بن علی را از میان مردم برابیند آن سان که پرندگان دانه ها را

می ربایند. سپس پاره های آتش، آن ها را با خود به دوزخ می برند تا در آن جا با انواع شکنجه ها عذاب شوند. پس از آن، فاطمه علیها السلام بر شترش سوار می شود تا به همراه فرشتگان مشایعت کننده به بهشت درآید. و نوادگان و فرزندان در مقابل، و دوستدارانش در پیرامون او، وارد شوند. ۳.

عن أبي جبير عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله يمثل لفاطمه عليها السلام رأس الحسين متشحطا بدمه فتصيح: واولداه واثمره فؤاداه، فتصعق الملائكة لصيحه فاطمه عليها السلام و ينادى أهل القيامة: قتل الله قاتل ولدك يا فاطمه. قال: فيقول الله عز وجل: ذلك أفعل به و بشيعته و أحبائه و أتباعه. و إن فاطمه عليها السلام في ذلك اليوم على نافه من نوق الجنه مدبجه الجبينين، واضحه الخدين، شهلاء العينين، رأسها من الرهب المصفي، و أعناقها من المسك و العنبر، خطامها من الزبرجد الأخضر، رحائلها در مفضض بالجوهر، على الناقه هودج، غشاوتها من نور الله و حشوها من رحمه الله، خطامها فرسخ من فرسخ [صفحه ۳۱۶] الدنيا، يحف بهودجها سبعون ألف ملك بالتسييح و التمجيد و التهليل و التكبير و الثناء على رب العالمين، ثم ينادى مناد من بطنان العرش: يا اهل القيامة غضوا ابصاركم فهذه فاطمه بنت محمد رسول الله صلى الله عليه وآله تمر على الصراط، فتمر فاطمه عليها السلام و

شيعتها على الصراط كالبرق الخاطف، قال النبي صلى الله عليه وآله: و تلقى أعداؤها و أعداء ذريتها في جهنم. [۳۴۹] .

ابوجبير [۳۵۰] از امام علی علیه السلام نقل می کند که گفت: «رَسُولُ خدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَي گُفْتُ: دَر رُوزِ رَسْتَاخِيْزِ، سَرِ اَغْشْتَه بَه خُونِ حَسِيْنِ، بَرَايِ فَاطْمَه عَلِيْهَا السَّلَامِ ظَاهِرِ گَرْدَدِ وَ اَوْ فَرِيَادِ كَشْد: اَيِ وَايِ فَرَزَنْدَم، اَيِ وَايِ مِيوَه يِ دَلَم. وَ فَرَشْتِگَانِ اَز نَالِه وَ فَرِيَادِ فَاطْمَه عَلِيْهَا السَّلَامِ بِي هُوشِ شُوْنْد وَ اَهْلِ قِيَامَتِ هَمْگِي فَرِيَادِ زَنْد: يَا فَاطْمَه! خدَا، كَشْنْدَه يِ فَرَزَنْدَتِ رَا بَكَشْد. وَ خدَايِ عَزِيْزِ وَ جَلِيْلِ مَي گُوِيْد: بَا قَاتِلِ اَوْ وَ هَمْرَاهَانِ وَ دُوسْتْدَارَانِ وَ پِيروَانَشِ، هَمَانِ كَنْمِ كِه خُوَاسْتِيْد. فَاطْمَه عَلِيْهَا السَّلَامِ دَر اَن رُوزِ (رُوزِ رَسْتَاخِيْزِ) بَرِ شْتَرِي اَز اَشْتِرَانِ بَهْشْتِي سُوَارِ مَي شُوْد كِه پِيْشَانِي اَشِ مَزِيْنِ، گُوْنَه هَايِشِ دَرِخْشَانِ، چِ شَمَانَشِ شَهْلَا، سَرَشِ چُونِ طَلَايِ نَابِ، گَرْدَنْشِ عَطْرَاگِيْنِ مَانْدِ

مشک و عنبر، لگامش از زبرجد سبز، و زین پالانش از در نقره کاری شده و با گوهر باشد؛ و بر روی شتر کجاوه ای باشد که روپوشش از نور خدا و زیراندازش از رحمت خدا و طناب و ریسمانش به درازی یک فرسنگ از فرسنگ های دنیا باشد. آن کجاوه را هفتاد هزار فرشته با تسبیح و تمجید و تهلیل و تکبیر و با ستایش پروردگار جهانیان در میان گیرند. سپس [صفحه ۳۱۷] ندا کننده ای از میان عرش ندا کند: ای اهل قیامت، چشم هایتان را ببندید که اینک، فاطمه دختر رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله، از صراط می گذرد. فاطمه با پیروانش، چون برقی جهنده، از صراط می گذرند. پیامبر در پایان سخنش گفت: و دشمنان او (حضرت فاطمه) و دشمنان فرزندان به دوزخ افکنده

می شوند.»

۴. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله إذا كان يوم القيامة نصب لفاطمه عليها السلام قبه من نور و أقبل الحسين عليه السلام رأسه على يده فإذا رآته شهقت شهقه لا يبقى في الجمع ملك مقرب و لانبى مرسل و لاعبد مؤمن إلا بكى لها فيمثل الله عزوجل رجلا لها في أحسن صورة و هو يخاصم قتلته بلا رأس، فيجمع الله قتلته و المجهزين عليه و من شرك في قتله فيقتلهم حتى أتى على آخرهم، ثم ينشرون فيقتلهم أمير المؤمنين عليه السلام، ثم ينشرون فيقتلهم الحسن عليه السلام ثم ينشرون فيقتلهم الحسين عليه السلام ثم ينشرون فلا يبقى من ذريتنا أحد إلا قتلهم قتله، فعند ذلك يكشف الغيظ و ينسى الحزن. ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: رحم الله شيعتنا، شيعتنا و الله هم المؤمنون فقد والله شركونا في المصيبة بطول الحزن و الحسرة. [۳۵۱] .

امام صادق علیه السلام گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «آن گاه که روز رستاخیز فرارسد، برای فاطمه علیها السلام گنبدی از نور بر پا کنند و حسین علیه السلام در حالی که سرش در دستش باشد، پیش آید. هنگامی که فاطمه او را چنین بیند، چنان فریادی کشد که همه ی فرشتگان نزدیک خدا و پیامبران فرستاده شده و بندگان مؤمن، بر حال او بگریند. [صفحه ۳۱۸]

خداوند متعال حسین علیه السلام را در شکل مردی با زیباترین صورت، ظاهر سازد تا با تنی بی سر، با کشندگانش مخاصمه کند. و خدا کشندگان حسین و کسانی که آن ها را تجهیز کردند و هر که در کشتن او شرکت داشت، همه را گرد آورد و تا آخرین نفرشان می کشد. آنها سپس زنده شوند تا امیرالمؤمنین

آن ها را بکشد، باز زنده گردند تا امام حسن علیه السلام آن ها را بکشد، باز از نو زنده شوند تا امام حسین علیه السلام، خود آن ها را بکشد. سپس آن قدر مرده و زنده گردند تا همه ی نوادگان ما یک بار آن ها را بکشند. آن وقت است که خشم و غضب، برطرف می شود و اندوه و غم فراموش می گردد. امام صادق علیه السلام در پایان سخنش گفت: خدا پیروان ما را بیامرزد، به خدا پیروان ما هستند که اهل ایمانند، سوگند به خدا که آنان در این مصیبت با این درازنای زمان اندوه و حسرت، شریک و غمخوار ما شدند.»

۵. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا كان يوم القيامة جاءت فاطمه في لمة من نسائها فيقال لها: ادخلي الجنة: فتقول: لا ادخل حتى أعلم ما صنع بولدي من بعدى فيقال لها: أنظري في قلب القيامة فتتظري إلى الحسين قائما وليس عليه رأس فتصرخ صرخه وأصرخ لصراخها وتصرخ الملائكة لصراخنا فيغضب الله عزوجل لنا عند ذلك فيأمر نارا يقال لها: هبهب، قد أوقد عليها ألف عام حتى اسودت لا يدخلها روح ابدا ولا يخرج منها غم أبدا فيقال: إلتقطي قتله الحسين و حمله القرآن فتلتقطهم، فإذا صاروا في حوصلتها سهلت و سهلوا بها و شهقت و شهقوا بها و زفرت و زفروا بها فينطقون بألسنه ذلك طلقه: يا ربنا فيما أوجبت لنا النار قبل [صفحه ۳۱۹] عبده الأوثان؟ فيأتيهم الجواب عن الله تعالى: إن من علم ليس كمن لا يعلم. [۳۵۲] .

از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل است که گفت: «هنگامی که روز رستاخیز فرارسد، فاطمه در میان گروه از زنان همراهش می آید. به او

گفته می شود: داخل بهشت شو. می گوید، تا زمانی که ندانم پس از من با فرزندانم چه کردند، داخل نمی شوم. به او گفته می شود: به مرکز محشر نگاه کن. نگاه می کند و امام حسین علیه السلام را که می بیند با تنی بی سر ایستاده است، ناگهان فریاد می زند و من نیز به فریاد او، فریاد می کشم و فرشتگان نیز از ناله و فریاد ما فریاد می کنند. آن گاه خدای عزیز و جلیل به خاطر ما، به خشم آید و به آتشی از آتش های دوزخ که به آن «هبهب» گویند و هزار سال در آن دمیده شده تا سیاه گردیده و هرگز آسایش و راحتی در آن راه نیافته و هیچ غم و اندوهی از آن کاسته نشده؛ فرمان می دهد: کشتندگان حسین و کشتندگان یاران او را که حاملان و حافظان قرآن بودند از میان مردم بچین و بر بای. آتش، آن ها را از میان مردم می چیند و به کام خود می کشد. وقتی که در کام آتش فرورفتند آتش نعره ای بکشد و آن ها را به شیهه وادار، و غرش و غریوی کند که از آن ها چون اسب و خر، شیهه و زفیر بلند شود و با زبانی گویا و صدایی رسا بگویند: خدایا، چرا پیش از بت پرستان بر ما آتش را لازم کردی؟ از جانب خداوند متعال جواب آید: زیرا آن که می داند، مانند کسی نیست که نمی داند. [۳۵۳].

در این حدیث، ما عبارت «التقطی قتله الحسین و حمله القرآن» را چنین [صفحه ۳۲۰] ترجمه کردیم: «کشتندگان حسین و کشتندگان یاران او را که حافظان و حاملان قرآن بودند و از میان مردم بردار!» تو گویی، عبارت، در متن چنین

است: «التقطی قتله الحسین و [اصحابه الذین هم] حمله القرآن». اما اگر «حمله القرآن» را به «قتله الحسین» عطف کنیم، معنای دیگری به دست می آید که به این ترتیب است: «به آتش دوزخ دستور می رسد، کشتندگان امام حسین، آن حافظان و مدعیان دروغین قرآن را از میان مردم بردار و در کام خود فروبرد.»

همچنین می توان این عطف را، عطف تفسیری دانست و گفت: کشتندگان امام حسین علیه السلام همانان بودند که در ظاهر و به صورت رسمی و حکومتی، حاملان و حافظان قرآن به شمار می رفتند و بنابر ادعای خود، برای دفاع از قرآن و اسلام، امام حسین علیه السلام را واجب القتل و

مهدور الدم می دانستند، زیرا ادعا می کردند، امام حسین علیه السلام شق عصای مسلمین کرده و در میان مسلمانان، دودستگی انداخته است. در مقاتل مفصل و تواریخ معتبر، دلائل و شواهد فراوانی بر این تزویر بزرگ و ریای بنیان کن دیده می شود. بر اساس این اسناد، کشتندگان امام حسین علیه السلام، آن حضرت را قربه الی الله کشتند. در همین قتل، روایت هایی از امام حسن علیه السلام و امام سجاد علیه السلام [۳۵۴] و... گذشت که در آن ها آمده بود: سی هزار نفر در کربلا گرد آمدند و امام حسین علیه السلام را در حالی کشتند که - به خیال خودشان - به خدا نزدیک می شدند: [صفحه ۳۲۱] «یقربون الی الله» و یا «کل یتقربون الی الله بدمه» [۳۵۵] از تابعی معروف، «خالد بن معدان طائی» نقل است که او وقتی، سر امام حسین علیه السلام را بر نیزه دید و مشاهده کرد که مسلمانان آن را با تکبیر و تهلیل می آورند، از میان مردم گریخت. پس از یک ماه که او را یافتند و از سبب عزلتش پرسیدند، خطاب به امام حسین علیه السلام چنین گفت: جاؤوا برأسک یابن بنت محمد مترملا بدمائه ترمیلاو یکبرون بأن قتلت و انما قتلوا بک التکبیر و التهلیلا [۳۵۶].

پر پیدا است که جمله های پایانی همین حدیث مورد بحث نیز همین معنا را تأیید می کند که می گوید: کشتندگان امام حسین، به خدا اعتراض می کنند که چرا ما را حتی پیش از بت پرستان به آتش دوزخ گرفتار کردی؟ و از خدا جواب آید: زیرا آن که می داند مانند کسی نیست که نمی داند. [صفحه ۳۲۷]

سخنان امام حسین علیه السلام

توضیح

یکی از بهترین و صحیح ترین راه ها، بلکه بهترین و صحیح ترین راه، برای شناخت امام حسین علیه السلام و درک درست و فهم صحیح مقتل و مشهد و مقصد او، درک و فهم سخنان او است - چنان که درباره ی هر انسان دیگر نیز چنین است - به همین دلیل، لازم و بسیار ضروری است که

بخشی از این مقتل را به سخنان ایشان، اختصاص دهیم. سخنانی که شیخ صدوق، در آثارش، از امام حسین علیه السلام آورده، به چند دسته تقسیم می شوند: برخی از آن ها را امام حسین علیه السلام از جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش، امام علی علیه السلام و برادرش، امام حسن علیه السلام و یا از دیگران نقل کرده است که ما در این جا آن ها را نقل نخواهیم کرد، زیرا گوینده ی اصلی آن ها، امام حسین علیه السلام نیست. مگر این که در ضمن نقل، خود، نیز سخنی گفته باشد. دسته ی دیگر، سخنانی هستند که یا در ضمن وقایع و حوادث عاشورا گفته شده و یا حاکی از تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام

است. این سخنان نیز در این فصل، نقل نمی شود، زیرا در فصل های پیشین، در جای مناسب خود، آمده اند. دسته ی سوم، سخنانی هستند، که گوینده ی آن ها امام [صفحه ۳۲۸] حسین علیه السلام می باشد و گزارشی از زندگانی و تاریخ امام حسین علیه السلام، بویژه مقتل او، در ضمن آن نیامده است. سوگمندان، در میان آثار به جا مانده از شیخ صدوق، این گونه سخنان از امام حسین علیه السلام، فراوان نقل نشده است؛ با این همه همین اندک نیز در جای خود، بسیار مغتنم و مفید است. از این رو، نیز از باب حسن مقطع و برای کامل بودن این مقتل، این آخرین فصل است که فصل الخطاب و فصل آخرین است.

در باب خدانشناسی

1. عن أبي البختری و هب بن و هب القرشی، عن أبي عبدالمه الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام قال: قال الباقر علیه السلام: حدثني أبي زين العابدين علیه السلام عن أبيه الحسين بن علی علیهما السلام أنه قال: الصمد الذی لاجوف له؛ و الصمد الذی به إنتهی سوده؛ و الصمد الذی لیاکل و لایشرب؛ و الصمد الذی لاینام؛ و الصمد الذی لم یزل و لا یزال. [۳۵۷].

ابوالبختری و هب قرشی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت از پدرش امام محمد باقر علیه السلام نقل کرد که: پدرم، زین العابدین علیه السلام، از پدرش امام حسین

عليه السلام خبر داد که آن حضرت گفت: «صمد» کسی است که او را درونی نیست؛ صمد کسی است که سیادت و مهتری اش، به خودش منتهی می شود؛ صمد کسی است که نمی خورد و نمی آشامد؛ صمد کسی است که نمی خوابد؛ و صمد کسی است که از میان نمی رود [صفحه ۳۲۹] و جاودانه است.»

۲. عن وهب بن وهب القرشي، قال: حدثني الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه عليهم السلام أن أهل البصرة كتبوا إلى الحسين بن علي عليه السلام يسألونه عن الصمد، فكتب إليهم: بسم الله الرحمن الرحيم، أما بعد فلا تخوضوا في القرآن ولا تجادلوا فيه ولا تتكلموا فيه بغير علم، فقد سمعت جدي رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من قال في القرآن بغير علم فليتبوء مقعده من النار. وأن الله سبحانه قد فسر الصمد. فقال «الله أحد، الله الصمد.»

ثم فسره فقال: «لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد.» «لم يلد» لم يخرج منه شيء كثيف كالولد و سائر الأشياء الكثيفة التي تخرج من المخلوقين، ولا شيء لطيف كالنفس، ولا يتشعب منه البدوات كالسنه و النوم و الخطره و الهم و الحزن و البهجه و الضحك و البكاء و الخوف و الرجاء و الرغبه و السامه و الجوع و الشبع، تعالى أن يخرج منه شيء و أن يتولد منه شيء كيف أو لطيف. «و لم يولد» لم يتولد من شيء و لم يخرج من شيء كما يخرج الأشياء الكثيفة من عناصرها كالشيء من الشيء و الدابه و النباتات من الأرض و الماء من الينابيع و الثمار من الأشجار، و لا كما يخرج الأشياء اللطيفة من مراكزها كالبصر من العين و السمع من الأذن و الشم من الأنف و الذوق من الفم و الكلام من اللسان و المعرفه و التميز من القلب و كالنار من الحجر. لا بل هو الله الصمد الذي لا من شيء و لا في شيء، مبدع الأشياء و خالقها و منشى الأشياء بقدرته، يتلاشى ما خلق للفناء بمشيته و يبقى ما خلق للبقاء بعلمه فذلكم الله الصمد،

الذي لم يلد و لم يولد، عالم الغيب و الشهاده، الكبير المتعال، و [صفحه ۳۳۰] لم يكن له كفوا أحد. [۳۵۸].

وهب بن وهب قرشی گوید که امام صادق علیه السلام بوسطه ی پدرش، امام باقر علیه السلام، و او از پدر خود، امام سجاد علیه السلام، نقل کرد که «مردمان بصره به امام حسین علیه السلام نامه ای نوشتند و از معنای «صمد» پرسیدند. امام حسین علیه السلام در پاسخ آن ها نوشت: «به نام خداوند مهرآیین و مهرآفرین، اما بعد، نادانسته در قرآن فرونروید و در آن مجادله نکنید و سخن مگویید که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: هر که نادانسته در مفاهیم و معانی قرآن سخن گوید، باید نشیمنگاه خویش را از آتش دوزخ تدارک ببیند. خدای سبحان، خود «صمد» را تفسیر کرده و گفته است: «الله احد، الله الصمد.»

سپس آن را تفسیر نموده و گفته است: (لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد.) (لم یلد) یعنی نه چیز غلیظی، چون فرزند و دیگر چیزهای غلیظی که از آفریدگار بیرون می آید و نه چیز لطیفی چون نفس کشیدن، از او بیرون نمی آید، و پدیده هایی چون چرت زدن، خواب، خیال، هم و غم، شادی و خنده، گریه، بیم و امید، رغبت و نفرت، پیری و مرگ، گرسنگی و سیری بر او رخ نمی دهد. خدا فراتر از آن است که چیزی چه غلیظ و چه لطیف از او برآید یا زاده شود. (و لم یولد) یعنی از چیزی زاده نشده و از چیزی در نیامده است. نه آن سان که چیزهای غلیظ از عناصرشان درآیند، مانند خروج چیزی از چیزی، و حیوانات و

نباتات از زمین، آب ها از چشمه ها و میوه ها از درختان؛ و نه آن سان [صفحه ۳۳۱] که چیزهای لطیف از مراکز شان درمی آیند، چنان که دید از دیده، شنوایی از گوش، بویایی از بینی، چشایی از دهان، سخن از زبان، شناخت و تشخیص از دل، و بوق و جرقه از آتش. بلکه او، خدای صمدی است که نه از چیزی و نه در چیزی است. او پدید آورنده و آفریننده و ایجاد کننده ی همه چیز، با توانایی خویش است. هر آن چه را که برای نیستی آفریده، با خواست خود، نابود می گرداند و هر آن چه را که برای ماندن آفریده، با دانش خود، نگه می دارد. چنان است، خدای بی نیاز که نه زاده است و نه زاده شده است، دانای نهان و پیدای بزرگ، و متعالی است و هرگز کسی همسان او نیست. [۳۵۹] «۳. عن عکرمة، قال: بینما ابن عباس یحدث الناس إذ قام إلیه بن الأزرق، فقال: یا

ابن عباس تفتی فی النملہ و القملہ، صف لنا إلهک الذی تعبده، فأطرق ابن عباس أعظاما لله عزوجل، وکان الحسین بن علی علیه السلام جالسا ناحیه، فقال: إلی یا ابن الأرزق، فقال: لست إیاک أسأل. فقال ابن العباس: یا ابن الأرزق و إنه من أهل بیت النبوه و هم ورثه العلم. فأقبل نافع بن الأرزق نحو الحسین، فقال له الحسین: یا نافع إن من وضع دینه علی القیاس لم یزل الدهر فی الإرتماس، مائلا عن المنهاج، ظاعنا فی الإعوجاج، ضالا عن السبیل، قائلا غیر الجمیل. یا ابن الأرزق أصف إلهی بما وصف به نفسه و أعرفه بما عرف به نفسه، لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس، فهو قریب غیر ملتصق

و [صفحه ۳۳۲] بعید غیر متقص، یوحد و لا یبعض، معروف بالآیات، موصوف بالعلامات، لا إله إلا هو الکبیر المتعال. [۳۶۰] .

از عکرمه نقل است که: «ابن عباس با مردم سخن می گفت، که نافع بن ارزق برخاست و گفت: ای پسر عباس، درباره ی مورچه و شپش، فتوا می دهی؟ برای ما خدایی را که می پرستی و صف کن! ابن عباس برای بزرگداشت خداوند متعال سر به زیر افکند و سکوت کرد. امام حسین علیه السلام که در گوشه ای نشسته بود، گفت: ای پیر ارزق، بیا به پیش من. گفت: از تو نمی پرسم. ابن عباس گفت: ای پسر ارزق، او از خانواده ی پیامبری است که آنان وارثان دانشند. نافع، پسر ارزق، به سوی امام حسین علیه السلام روی آورد و امام حسین علیه السلام به او گفت: ای نافع، کسی که دینش را بر مبنای قیاس بنیان نهد، همیشه ی روزگار در تاریکی ها فروغلتد، از راه در رود، در کجراه افتد، از راه راست به گمراهی گرفتار گردد و سخن به ناروا و ناپسندیده گوید. ای پسر رازق پرودگارم را چنان و صف کنم که خود، خویشتن را و صف کرده و او را آن چنان شناسانم که خود، خویش را شناسانده است. با حواس، درک نشود، با مردم، سنجیده نگردد. او نزدیک است اما چسبیده نیست؛ دور است اما گسسته نیست. به یکتایی وصف شود اما جزء (و عدد) نمی پذیرد. با نشانه ها شناخته می شود و با علامت ها و صف می گردد. خدایی جز او نیست، بزرگ و متعالی است.»

۴. روی المفضل بن عمر، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه عن جده [صفحه ۳۳۳] قال:
قيل للحسين بن علي عليه السلام: كيف أصبحت يا ابن رسول الله؟ قال: أصبحت ولي رب
فوقى، النار أمامى، يطلبنى، والحساب محقق بى، وأنا مرتهن بعملى، لأجد ما أحب ولا أذفع ما
أكره، والأمور بيد غيرى، فإن شاء عذبنى وإن شاء عفا عني، فأى فقير أفقر منى. [۳۶۱].

مفصل از امام جعفر صادق عليه السلام روایت می کند که او به واسطه ی پدرش، امام باقر عليه
السلام، از جدش امام سجاد عليه السلام نقل کرد که: «به امام حسین عليه السلام گفته شد، یا بن
رسول الله، شب را چگونه سحر کردی؟ (کنایه از این که حال و روزت چگونه است؟) گفت:
چنانم که مرا پرودگاری بالای سرم و آتش پیش رویم است، مرگ مرا می جوید و حساب الهی مرا
در بر می گیرد و من در گرو کارکرد خویشم، آن چه را که می خواهم و دوست دارم، نمی یابم و آن
چه را که نمی خواهم و نمی پسندم از خود دور ساختن نمی توانم، کارها در دست کسی جز من
است که اگر خواست عذابم می کند اگر خواست از من می گذرد، بنابراین کدام نیازمندی از من
نیازمندتر است؟»

دعای باران

جاء قوم من أهل الكوفة الى علي بن أبي طالب عليه السلام فقالوا له، يا أمير المؤمنين ادع لنا
بدعوات في الاستسقاء فدعا علي عليه السلام الحسن والحسين فقال: يا حسن ادع،...، ثم قال
للحسين: ادع، فقال الحسين: [صفحه ۳۳۴] اللهم معطي الخيرات من مظانها. ومنزل الرحمات
من معادنها. ومجری البركات على أهلها، منك الغيث المغيث. وأنت الغياث المستغاث. ونحن
الخاطئون وأهل الذنوب وأنت المستغفر الغفار، لا إله إلا أنت. اللهم أرسل السماء علينا ديمه
مدرارا. واسقنا الغيث واكفنا مغزارا، غيثا مغيثا، واسعا مسبغا مهطلا مريئا مريعا غدقا مغدقا عابا
مجلجلا، سحا سحساحا، بسا بساسا، مسبلا عاما،

ودقا مطفاحا، يدفع الودق بالودق دفاعا و يطلع القطر منه غير خلب البرق و لا مكذب الرعد،
تنعش به الضعيف من عبادك و تحيي به الميت من بلادك، منا علينا منك، آمين يا رب
العالمين. فما تم كلامه حتى صب الله الماء صبا. و سئل سلمان الفارسي - رضی الله عنه - فقيل
له: يا أبا عبد الله هذا شيء علماه؟ فقال: ويحكم ألم تسمعوا قول رسول الله صلى الله عليه وآله
حيث يقول: اجريت الحكمة على لسان أهل بيتي. [۳۶۲].

گروهی از مردم کوفه به پیش امام علی علیه السلام آمدند و به او گفتند: «ای امیرمؤمنان، برای ما
در خواستن باران دعاهایی بخوان. امام علی علیه السلام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را
خواست و گفت: حسن جان، دعایی بخوان...» [پس از آن که امام حسن علیه السلام دعایی در
خواست باران خواند، امام علی علیه السلام] سپس به علیه السلام گفت: دعا کن، و حسین علیه
السلام چنین گفت: پرودگارا، ای بخشنده ی خوبی ها از گمانگاهش و ای فروفر ستنده ی رحمت
ها از خواستگاهش و ای روان کننده ی برکت ها بر آهلش! باران فریادرس از تو است و تویی که
دادرس و فریادرسی و ما خطاکاران و گناهکارانیم و تو بخشایش خواه و [صفحه ۳۳۵] بسیار
بخشاینده ای و خدایی جز تو نیست. پرودگارا، اینک آسمان را برای ما سرشار و پویا، بباران! و ما از
بارانی پر و پیایی، با بارشی کارساز، سیراب ساز. بارانی فریادرس، فراگیر، چاره ساز، پیوسته و پویا،
دلچسب و گوارا، زاینده و سرشار، پرموج و پرخروش، ریزان و آب زا، روان و سیل آسا و پر و پایا. و
چنان کن که سیلاب ها یکدیگر را به پیش رانند و چشمه ها را پر

سازند و بارش آسمان از پس آن ها، به با برقی بی بار و آذرخشی دروغین، که به راستی و پیایی،
ببارد، تا با آن بندگان ناتوانت را نیروی زندگی بخشی و زمین های مرده را زنده گردانی، باشد که بار
دیگر، از لطف خویش به ما منت نهی و پیوسته ما را بنوازی، آمین ای گرداننده جهانیان، آمین! هنوز
سخن امام حسین علیه السلام پایان نیافته بود که خدا، آسمان را ببارانید، آن هم چه باراندنی! از
سلمان فارسی - راوی روایت - پرسیدند، آیا این دعاها را کسی به آن دو - امام حسن و حسین

علیها السلام - آموخته بود؟ گفت: وای بر شما، مگر از رسول خدا نشنیده اید که می گفت:
حکمت بر زبان خانواده ی من جاری گردد.؟»

خیر دنیا و آخرت

عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده عليهم السلام قال: كتب رجل إلى الحسين بن علي عليه السلام: يا سيدي، أخبرني بخير الدنيا والآخرة. فكتب إليه: بسم الله الرحمن الرحيم، أما بعد فإنه من طلب رضا الله بسخط الناس و [صفحة ۳۳۶] من طلب رضا الناس بسخط الله و كله الله إلى الناس، و السلام. [۳۶۳].

امام صادق علیه السلام به واسطه ی پدرش، امام باقر علیه السلام. از نیای بزرگش، امام سجاد علیه السلام، نقل می کند که: «مردی به امام حسین علیه السلام در نامه ای نوشت: سرورم مرا از خیر دنیا و جهان دیگر باخبر ساز. امام حسین علیه السلام در پاسخش نوشت: به نام خداوند مهرآیین و مهرآفرین، اما بعد، هر کس خوشنودی خدا را در مقابل ناخوشنودی مردم انتخاب کند؛ خدا کارهای مردم را با او، خود، کفایت می کند و هر کس خوشنودی مردم را با ناخوشنودی خدا بخواهد، خدا او

را به مردم وامی گذارد. و السلام».

خصومت بنی امیه

عن النضر بن مالك قال: قلت للحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام: يا أبا عبد الله حدثني عن قول الله عز وجل: (هذان خصمان اختصموا في ربهم) [۳۶۴] قال: نحن وبنو أمية اختصمنا في الله عز وجل، قلنا: صدق الله. وقال: كذب الله. فنحن واياهم الخصمان يوم القيامة. [۳۶۵].

نضر بن مالک گوید: به امام حسین علیه السلام گفتم: «برای من از این سخن خدای عزیز و جلیل بگو که گوید: «آن دو، دشمنان یکدیگرند که درباره ی پروردگارشان، دشمنی ورزیدند.»

گفت: ما و بنی امیه هستیم، که درباره ی خدای عزیز و جلیل، به [صفحه ۳۳۷] یکدیگر دشمنی ورزیدیم، ما گفتیم: خدا راست می گوید. و آن ها گفتند: خدا دروغ می گوید، ما و آن ها در روز رستاخیز نیز دشمن هم خواهیم بود. [۳۶۶. »]

نفرین منافقان

روی صفوان بن مهران الجمال عن أبی عبدالله علیه السلام أنه قال: مات رجل من المنافقين فخرج الحسين بن علی علیه السلام فلقى مولی له فقال له: الی أين تذهب؟ فقال: أفر من جنازه هذا المنافق أن أصلى علیه، فقال له الحسين علیه السلام قم إلی جنبی فما سمعتنی أقول فقل مثله، قال: فرفع یدیه فقال: اللهم أخز عبدک فی عبادک و بلادک، اللهم أصله أشد نارک، اللهم أذقه حر عذابک فإنه کان یوالی أعداءک و یعادى أولیاءک و یبغض أهل بیت نبیک. [۳۶۷].

صفوان جمال از امام صادق علیه السلام روایت کند. که گفت: «مردی از منافقان مرده بود. امام حسین علیه السلام از خانه بیرون آمد. و راه می رفت که به یکی از پیروان و موالی خویش رسید. امام حسین علیه السلام از او پرسید: به کجا می روی؟ پاسخ داد: از جنازه ی این منافق می گریزم تا بر او نماز

نخوانم. امام حسین علیه السلام به وی گفت: پهلوی من بایست و آن چه می گویم، تو نیز بگو. سپس دستانش را بالا برد و گفت: بار پرودگارا، این بنده ات را در میان همه و در همه جا خوار ساز، بار پرودگارا، او را [صفحه ۳۳۸] در سخت ترین آتش دوزخت درانداز، بار پرودگارا، سوزش عذابت را به او بچشان زیرا که او دشمنان تو را دوست می داشت و دوستان تو را دشمن می داشت و به خانواده ی پیامبرت کینه می ورزید.»

امامت و مردم داری

1. عن يعقوب بن شعيب قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن صوم يوم عرفه قال: ان شئت صمت و ان شئت لم تصم و ذكر أن رجلا أتى الحسن و الحسين عليه السلام فوجد أحدهما صائما و الآخر مفطرا، فسألهم فقالا: إن صمت فحسن و إن لم تصم فجائز. [٣٦٨].

از يعقوب، پسر شعيب، نقل است که گفت: «از امام صادق عليه السلام درباره ی روزه ی روز عرفه پرسیدم، گفت: اگر خواستی روزه می گیری و اگر نخواستی روزه نمی گیری و یادآوری کرد که مردی به پیش امام حسن و حسین عليه السلام آمد و دید، یکی روزه دار است و دیگری روزه نگرفته است. از آن ها در این باره پرسید. گفتند: اگر روزه بگیری خوب است و اگر هم روزه نگیری روا است.»

٢. عن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أوصى رسول الله صلى الله عليه وآله الى علي وحده و أوصى علي عليه السلام إلى الحسن و الحسين جميعا و كان الحسن إمامه فدخل رجل يوم عرفه على الحسن عليه السلام و هو يتغذى و الحسين عليه السلام صائم، ثم جاء بعد ما قبض الحسن عليه السلام فدخل على الحسين عليه السلام يوم عرفه و هو

يتغذى و علي بن الحسين عليه السلام صائم، فقال: له الرجل: إني دخلت على الحسن عليه السلام و هو يتغذى و أنت صائم، ثم [صفحه ٣٣٩] دخلت عليك و أنت مفطر؟ فقال: أن الحسن عليه السلام كان إماما فأفطر لئلا يتخذ صومه سنه و ليتأسى به الناس فلما أن قبض كنت أنا الإمام فأردت أن لا يتخذ صومي سنه فيتأسى الناس بي. [٣٦٩].

از امام صادق عليه السلام نقل است که گفت: «رسول خدا صلى الله عليه وآله فقط به علي عليه السلام وصیت کرد و علي عليه السلام به حسن عليه السلام و حسين عليه السلام با هم وصیت کرد. در حالی که امام حسن عليه السلام پیشوای امام حسین عليه السلام بود. مردی در روز عرفه بر امام حسن عليه السلام وارد شد و دید، او غذا می خورد، اما حسین عليه السلام روزه دار است. سپس، بعد از آن که امام حسن عليه السلام وفات کرد، در روز عرفه بر امام حسین عليه السلام

وارد شد و این بار، دید که او غذا می خورد، اما حضرت سجاد علیه السلام روزه دار است. آن مرد به امام حسین علیه السلام گفت: من یک بار، به حضور امام حسن علیه السلام رسیدم و دیدم روزه نگرفته اما تو روزه داری، و اینک در همین روز عرّفه، تو را می بینم که در خود روزه دار نیستی؟! امام حسین علیه السلام گفت: برادرم، حسن علیه السلام چون امام بود، امروز را روزه نمی گرفت، تا روزه اش به عنوان رسمی دینی، مرسوم نگردد و مردم نیز از او پیروی کنند؛ اما وقتی که او وفات کرد، من امام شدم و خواستم که روزه ام را آیین دینی نپندارند و مردم نیز از من پیروی کنند. [و چیزی را که از نظر دین، لازم و

ضرور نیست واجب و مرسوم نسازند.] «۳. کان أبو عبدالله الحسين بن علی علیه السلام: اذا صام يتطيب بالطيب ويقول: الطيب [صفحه ۳۴۰] تخفه الصائم. [۳۷۰].

هر گاه امام حسین علیه السلام روزه می گرفت، خود را با عطر خوشبو می ساخت و می گفت: ارمغان روزه دار، بوی خوش است.

مواعظ و آداب

1. عن الحسين بن علی علیه السلام قال: إن أعمال هذه الامه ما من صباح إلى و تعرض علی الله تعالى. [۳۷۱].

امام حسین علیه السلام گفت: «بامدادی نیست، مگر این که در آن، کارکرد این امت (مسلمانان) بر خداوند متعال، عرضه می شود.

«۲. عن الحسين بن علی علیهما السلام إنه قال: من سره أن ينسأ فی أجله و یزاد فی رزقه فلیصل رحمه. [۳۷۲].

از امام حسین علیه السلام روایت است که گفت: «هر که خوش دارد، زمان مرگش به تأخیر افتد و رزق و روزیش افزوده گردد، صله ی رحم کند [پیوند خویشاوندی را نگسلد].»

۳. عن الحسين بن علي عليهما السلام إنه قال: وجد لوح تحت حائط مدينة من المدائن فيه مكتوب: أنا الله لا اله الا انا و محمد نبى و عجبنا لمن أيقن بالموت كيف يفرح؟! و عجبنا لمن أيقن بالقدر كيف يحزن؟! و عجبنا لمن اختبر الدنيا كيف [صفحه ۳۴۱] يطمئن؟! و عجبنا لمن أيقن بالحساب كيف يذنب؟! [۳۷۳] .

از امام حسين عليه السلام نقل است که گفت: «زیر دیوار یکی از شهرها لوحی پیدا شد که در آن نوشته شده بود: من خدایم و معبودی جز من نیست و محمد پیامبر من است و در شگفتم، از کسی که به مرگ، یقین دارد، چگونه شادی می کند؟! و در شگفتم از کسی که به سرنوشت، یقین دارد، چگونه اندوهناک می گردد؟! و در

شگفتم از کسی که این دنیا را آزموده است، چگونه آن را مایه ی آرامش خود قرار می دهد؟! و در شگفتم از کسی که به روز حساب و بازرسی حتم دارد، چگونه گناه می کند؟!» ۴. عن الحسين بن علي عليه السلام أنه دخل المستراح، فوجد لقمه ملقاه، فدفعها الي غلام فقه فقال: يا غلام اذكري بهذه اللقمه إذا خرجت فأكلها الغلام، خرج الحسين بن علي عليه السلام قال: يا غلام أين اللقمه؟ قال: أكلتها يا مولاي، قال: أنت حر لوجه الله تعالى. قال له رجل: أعتقته يا سيدي؟ قال: نعم، سمعت جدى رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من وجد لقمه ملقاه فسمح منها أو غسل ما عليها ثم أكلها لم تستقر فى جوفه إلا اعتقه الله من النار. [۳۷۴] .

روایت است که امام حسین علیه السلام داخل مستراح شد و دید لقمه ای بر زمین افتاده است. آن را به غلامش داد و گفت: غلام وقتی که بیرون آمدم، این لقمه را به من یادآوری کن. غلام لقمه را خورد، و زمانی که امام حسین علیه السلام بیرون آمد، از غلام پرسید: لقمه کو؟ گفت: سرورم! آن را خوردم. امام حسین علیه السلام گفت: تو از این [صفحه ۳۴۲] پس، به خاطر خداوند متعال، آزادی. مردی به او گفت: مولای من، او را آزاد کردی؟! گفت: آری، از جدم رسول خدا صلی الله

علیه و آله شنیدم که می گفت: هر کس لقمه ی افتاده ای را بیابد، که آن را پاک سازد یا بشوید و سپس آن را بخورد، قبل از این که لقمه درونش جای بگیرد، خدا وی را از آتش دوزخ، آزاد کند.»

۵. عن شریح بن هانی، قال: سأل أمير المؤمنين عليه السلام ابنه الحسن بن علي فقال: يا بني ما العقل؟ قال: حفظ قلبك ما استودعته. قال: فما الحزم؟ قال: أن تنتظر فرصتك و تعاجل ما أمكنك. قال: فما المجد؟ قال: حمل المغارم و ابتناء المكارم. قال: فما السماح؟ قال: اجابه السائل و بذل النائل. قال: فما الشح؟ قال: ان ترى القليل سرفا و ما انفقت تلفا. فما السرقة؟ قال: طلب اليسير و منع الحقير. قال: فما الكلفه؟ قال: التمسك بمن لا يؤمنك و النظر فيما لا يعينك. قال فما الجهل؟ قال: سرعه الوثوب على الفرصه قبل الاستمكان منها و الإمتناع عن الجواب، و نعم العون الصمت في مواطن كثيره و إن كنت فصيحاً. ثم أقبل صلوات الله عليه على الحسين ابنه عليه السلام فقال له: يا بني ما السؤدد؟ قال: اصطناع العشيره و احتمال الجزيره. قال: فما الغنا؟ قال: قله أمانيك و الرضا بما يكفيك. قال: فما الفقر؟ قال: الطمع و شدة القنوط. قال: فما اللوم؟ قال: إحراز المرء نفسه و إسلامه عرسه. قال: فما الخرق؟ معاداتك أميرك و من يقدر على ضرک و نفعك. ثم التفت إلى الحارث الأعور فقال: يا حارث علموا هذه الحكم أولادكم فإنها زياده في العقل و الحزم و الرأي. [۳۷۵].

[صفحه ۳۴۳] از شریح بن هانی نقل است که: «امیر مؤمنان از پسرش، امام حسن علیه السلام، پرسید، پسر، عقل چیست؟ گفت: دلت آن چه را که به آن سپرده ای، نگهدارد. گفت: دوراندیشی چیست؟ گفت: منتظر موقعیت مناسب باشی و کاری را که می توانی، به شتاب دریابی. گفت: بزرگواری چیست؟ گفت: تحمل تاوان ها و بنیان گذاری بزرگواری ها. گفت: بزرگی چیست؟ گفت: پذیرش خواهشگر و بخشش بیشتر. گفت: تنگ نظری چیست؟ گفت: خرج اندک را اسراف بینی و آن چه را که انفاق کرده ای، از دست رفته و هدر شده پنداری. گفت: پس دزدی چیست؟ گفت: این که برای خود حتی اندک را بخواهی و از دیگران، حتی ناچیز را بازداری. گفت: سخت گیری چیست؟ گفت: اتکاء به کسی که تو را باور ندارد و اندیشیدن در چیزی که، تو را به کار نیاید.

گفت: نادانی چیست؟ گفت: شتاب در فرصت طلبی پیش از سنجش توانایی و خودداری از پاسخ گویی. و سکوت، چه یاریگر خوبی است، در بیشترین ی جاها حتی اگر سخنور و زبان آور باشی. امیرمؤمنان، سپس رو به پسرش، حسین علیه السلام کرد و از او پرسید: پسرم، سروری چیست؟ گفت: اصلاح کار خویشان و جبران لغزش های زیردستان را به گردن گرفتن، پرسید: بی نیازی چیست؟ گفت: آرزوهای اندک باشد و به آن چه تو را کافی است، راضی باشی. پرسید: نیازمندی چیست؟ گفت: آزمندی و سختی ناامیدی. پرسید پستی چیست؟ گفت: این که، مرد خود را بپاید همسرش را فروگذارد. پرسید: حماقت چیست؟ گفت: با فرماندهی خود و کسی که بر سود و زیان تو توانا است، دشمنی ورزی. امیرمؤمنان رو به حارث اعور کرد و گفت: حارث، این حکمت ها و اندرزها را به فرزندانان بیاموزید که فزایده ی خردورزی، دوراندیشی و تدبیرند.»

[صفحه ۳۴۴] ۶. عن زیاد القندی عن موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي عليها السلام قال: لما خلق الله عز وجل موسى بن عمران كلمه على طور سيناء ثم اطلع على الأرض إطلاعه فخلق من نور وجهه العقيق. ثم قال: آليت بنفسى على نفسى ألا أعذب كف لابسه إذا تولى عليا

بالنار. [۳۷۶] .

زیاد قندی از امام موسای کاظم علیه السلام نقل کند که به واسطه ی نیاکانش از امام حسین علیه السلام روایت کرد که گفت: «زمانی که خداوند متعال، حضرت موسی را آفرید، در طور سینا با او سخن گفت، سپس با التفات ویژه ای بر زمین متجلی گشت و از نور جمالش، عقیق را آفرید. سپس گفت: به خودم سوگند می خورم، دست هر آن کس که آن را به دست کند، اگر علی علیه السلام را دوست داشته باشد، با آتش، عذاب نکنم. ۷. عن علی بن موسی الرضا، عن الإمام موسی بن جعفر عن الصادق جعفر بن محمد، عن الباقر محمد بن علی، عن سید العابدین علی بن الحسین، عن سید شباب أهل الجنة الحسين بن علی، عن سید الأوصیاء علی بن أبی طالب علیهم

السلام عن سيد الانبياء محمد صلى الله عليه وآله قال: لا تنظروا إلى كثره صلوتهم و صومهم. كثره الحج و المعروف و طنطنتهم بالليل و لكن انظروا إلى صدق الحديث و أداء الأمامه. [۳۷۷].

از امام رضا عليه السلام روایت است که آن حضرت به نقل از امام موسای کاظم عليه السلام و او از امام جعفر صادق عليه السلام و او از امام محمد باقر عليه السلام و او از سرور عبادتگران، [صفحه ۳۴۵] امام سجاد عليه السلام و او از سرور جوانان بهشت، امام حسین عليه السلام، و او از سرور اوصیاء امام علی عليه السلام و او از سرآمد پیامبران، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، نقل کردند که گفت: «به فزونی نما و روزه ی مردمان و زیاد بودن حج و کار نیک و سر و صدای شبانه ی آنان (در اشتغال به عبادت و قرائت قرآن) نگاه نکنید، بلکه به راستی سخن و پرداخت امانت بنگرید. [۳۷۸] [۳۷۹].

پاورقی

« [1] ابن طاووس » شاگرد « ابن نمای حلی » بوده است و هر دو در قرن هفتم هجری می زیسته اند.

[2] محدث نوری، لؤلؤ و مرجان، ص ۱۷۸.

[3] شیخ طوسی، الفهرست، ص ۳۷ - ۳۸، شماره ی ۱۰۹؛ محقق شوشتری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۱۶۵؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۴.

[4] ابوالعباس نجاشی، احمد، رجال النجاشی، ص ۱۲۸.

[5] ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۲۷۵.

[6] رجال النجاشی، ص ۴۳۵.

[7] ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۱۶۵.

- [8] آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۸.
- [9] رجال النجاشی، ص ۴۲۷؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۷۱؛ ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۱۵۸.
- [10] محقق طباطبائی، سید العزیز، اهل بیت فی المكتبه العربیه، ص ۵۳۵.
- [11] شیخ طوسی، الفهرست، ص ۹۵؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۷۲.
- [12] آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۹۳؛ محقق طباطبائی، اهل البيت فی المكتبه العربیه، ص ۴۶۳.
- [13] رجال النجاشی، ص ۱۹؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص ۷.
- [14] شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۰۴.
- [15] همان، ص ۷۹؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۵۷.
- [16] رجال النجاشی، ص ۱۸۷.
- [17] همان، ص ۱۷؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص ۴.
- [18] آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۳؛.
- [19] محقق طباطبائی، اهل البيت فی المكتبه العربیه، ص ۵۳۷.
- [20] رجال النجاشی، ص ۳۷۶؛ ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۱۷۹.
- [21] آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۹۳.
- [22] محقق شوشتری، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۱۸۷ - ۱۸۹.
- [23] رجال النجاشی، ص ۲۴۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۵.
- [24] مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب، ج ۱ ص ۲۱؛ رجال النجاشی، ص ۳۰۳.
- [25] رجال النجاشی، ص ۳۴۸.

[26] ابن النديم، كتاب الفهرست، ص ۴۰۶.

[27] رجال النجاشی، ص

353.

[28] آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۵؛ شیخ صدوق الامالی، ص ۲۱۵.

[29] رجال النجاشی، ص ۳۸۵.

[30] آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۸.

[31] محقق طباطبایی، اهل البيت فی المكتبه العربيه، ص ۵۳۸، به نقل از: كشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۹۴.

[32] محقق طباطبایی، اهل البيت فی المكتبه العربيه، ص ۵۳۹. نام برخی از این افراد که ذکر شد، در سلسله ی اسناد روایات مربوط به امام حسین علیه السلام که شیخ صدوق آن ها را نقل کرده است، دیده می شود، مثل: ابومخفف لوط بن یحیی، در: الامالی، ص ۲۳۱؛ اصیغ بن نباته، در: همان، ص ۱۹۷ و ۴۲۳؛ نصرین مزاحم منقری، در: علل الشرايع، ص ۲۲۸ و الامالی، ص ۲۰۲، ۱۹۳، ۱۸۹ و ۲۳۱؛ ابواحمد عبدالعزيز جلودی، در: علل الشرايع، ص ۹ و ۲۲۹؛ ابوعبدالله بن محمد بن زکریا بن دینار غلابی، در: علل الشرايع، ص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ ابوجعفر محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، در: معانی الاخبار، ص ۳۴۶ و الامالی، ص ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۷۴ و ۲۰۵؛ ابواسحاق نهاوندی، در: الامالی، ص ۱۴۲؛ محمد بن یحیی عطار، در: الامالی، ص ۲۰۵، ۲۰۳، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۷۴ و ۲۰۷.

[33] شیخ طوسی، الاستبصار، ج ۴، ص ۳۲۶ و ۳۳۲.

[34] دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۶۵، به نقل از: سید ابن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۱ و نیز از او، فرج المهموم، ص ۱۲۹.

[35] محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲۲ (خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۴)، ص ۵ به نقل از: رجال السيد بحر العلوم، ج ۳، ص ۲۹۹؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۶۵، مقاله ی «ابن بابویه».

[36] ر.ک: رجال النجاشی، ص ۳۸۹ - ۳۹۲ و دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۶۲ - ۶۶؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل (خاتمه) ج ۲۱، ص ۲۵۷ - ۲۶۵ و همان، ج ۲۲، ص ۵ به بعد؛ محقق شوشتری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۳۴ - ۴۳۷ و همان، چاپ قدیم، ج ۱۱، رساله فی سهو النبی صلی الله علیه و آله، ص ۵ و مقدمات آثار منتشر شده ی شیخ صدوق.

[37] شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۵۶، شماره ی ۶۹۵؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۱۱، شماره ی ۷۶۴.

[38] کتاب من لایحضره القیبه، ج ۲، ص ۵۹۸.

[39] کتاب الخصال، ص ۶۸.

[40] شیخ صدوق، الامالی، ص ۵۴۷.

[41] شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۴۲ - ۱۴۳.

[42] همان، ص ۱۹۸ - ۱۹۹.

[43] همان، ص ۲۰۰ - ۲۰۱.

[44] شیخ مفید، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۲ - ۲۸۴.

[45] داستان دردائیل، ماجرای فطرس و «قصه ی صلصائیل» (محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۰ به نقل از کتاب الغیبه)، سه حکایت شبیه به هم هستند که در حقیقت، از یک معجزه و کرامت حسینی حکایت دارد. در متون مذهبی ما، از این داستان بسیار سخن رفته و در بسیاری از موارد با عنوان «فطرس»، نقل شده است. شیخ حر عاملی می نویسد: حدیث فطرس را بیشتر محدثان در کتاب های خود روایت کرده اند. (حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۹۲).

[46] شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۹۷ - ۱۹۸؛ همو، علل الشرایع، ص ۱۳۷ - ۱۳۸.

[47] شیخ صدوق این خبر را در جای دیگری نیز، با همین تفصیل و با اسناد خویش از جابر بن عبدالله انصاری، نقل کرده است؛ با این تفاوت که در آن جا می افزاید: پیامبر صلی الله علیه و آله نوزاد را بوسید

و زبانش را در دهان بچه نهاد و حسین علیه السلام زبان رسول خدا را مکید - همچنان که پیش تر، حسن علیه السلام مکیده بود - و پیامبر در گوش راست حسین علیه السلام اذان و در گوش چپش اقامه گفت. - چنان که پیشتر هنگام تولد حسن علیه السلام گفت بود. (شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۱۳۸؛ همو، معانی الاخبار، ص ۵۷ - ۵۸).

[48] علل الشرایع، ص ۱۳۸.

[49] همان، ص ۱۳۸.

[50] همان، ص ۱۳۹.

[51] همان.

[52] همو، عیون الخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵ - ۲۶.

[53] شیخ صدوق هفت حدیث درباره ی نام گذاری امام حسین علیه السلام با اسناد خویش نقل کرده که با توجه به تکرار دو مورد از آن ها، در آثار مختلف ایشان، در مجموع، در این باره، نه خبر از ایشان روایت شده که ما متن شش مورد از آن ها را در این جا آوردیم و به سه متن دیگر با اندکی توضیح ارجاع دادیم و نکته ای را از متن آن ها بدون توضیح فرونگذاشتیم اما در حدیث اخیر دو نکته ی مهم، قابل بررسی است: یک: «اسماء بنت عمیس» که این روایت از زبان او نقل شده است، هنگام تولد حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در مدینه حضور نداشته است چرا که بنا به نقل همه ی تواریخ وی در سال هفتم بعثت به همراه شوهرش، «جعفر طیار»، از مکه به حبشه هجرت کرد و در سال هفتم هجرت، به همراه دیگر مهاجران به مدینه بازگشت (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۶۱۳، زیر مقاله ی «اسماء بنت عمیس»); در حالی که تولد امام حسن و حسین علیهما السلام به ترتیب در سال های دوم و سوم یا سوم و چهارم هجرت بوده است. (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۹؛ همو، التبیه و الاشراف، ص ۲۱۳ و ۲۶۳؛ همو، اثبات الوصیه، ص ۱۶۴ «شیخ مفید، الارشاد، ج ۲ ص ۲۷؛ ابن سعد، ترجمه الامام الحسین علیه السلام و مقتله من کتاب الطبقات، ص ۱۷؛ ابن ابی ثلج بغدادی، تاریخ الائمه در ضمن مجموعه ی نفیس خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۳؛ سید ابن طاووس، الملهوف، ص ۹۱؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۱۵... (حتی بنا به قول شاذ و ضعیفی که بر اساس آن، ولادت، بن علی علیه السلام در سال پنجم یا ششم هجری بوده است)، مرعشی نجفی، احقاق الحق، ملحقات، ج ۱۱، ص ۲۵۶ - ۲۵۹ به نقل از کتاب های اهل سنت (نمی توان حضور اسماء را در زمان تولد امام حسن و حسین علیه السلام در مدینه توجیه کرد. دو: در فرازی از همین خبر، راوی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسید که چه اسمی برای نوزاد برگزیده است و علی علیه السلام پاسخ داد: من در انتخاب نام او بر شما پیشی نمی گیرم اما دوست داشتم نام وی را حرب بگذارم و عجیب این است که همین پرسش و پاسخ، غیر از امام حسن علیه السلام درباره ی امام حسین علیه السلام نیز تکرار می شود و در هر دو مورد پیامبر صلی الله علیه و آله، اعتنایی به خواسته و انتخاب علی علیه السلام نشان نمی دهد. به عقیده ی ما این جمله ی معترضه (دوست داشتم او را حرب بنامم) از طریق تبلیغاتچی های بنی امیه ساخته و پرداخته شده و ابتدا در اخبار و آثار علمای اهل تسنن منعکس شده است و پس از رواج آن، به متون و منابع شیعه نیز راه یافته است. در این جا برای توضیح، یک نمونه از آن اخبار، از منابع اهل سنت نقل می کنیم: «علی علیه السلام، نخست، نام هر سه پسرش را حرب گذاشته بود اما چون با اعتراض پیامبر مواجه شد، مجبور گشت در هر سه مورد تغییر رأی بدهد و پسران خود را به پیشنهاد پیامبر، به ترتیب حسن و حسین و محسن بنامد.» (ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۹؛ نویری، نهاییه الارب، ج ۱۸، ص ۲۱۳) گویا سازندگان این روایت، علاوه بر این که می خواستند نام پدر معاویه بن ابی سفیان، «حرب» را ترویج کنند، قصد داشتند این دید را در اذهان مسلمانان بیرواند که علی برخلاف پیامبر، جنگ طلب بود، تا آن جا که هنگام تولد هر یک از سه پسر خود حسن و محسن، بی اعتنا به اعتراض پیامبر، می خواست آن ها را «حرب»، یعنی جنگ، بنامد!

[54] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۵؛ علل الشرایع، ص ۳۳۲، ج ۲.

[55] علل الشرایع، ص ۳۳۱ - ۳۳۲، ج ۱.

[56] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۵۲۸ - ۵۳۱.

[57] شیخ صدوق این حدیث بلند را در ضمن روایت طولانی دیگری، آن جا که از فضائل و مناقب مولا علی علیه السلام سخن می گوید نیز نقل کرده است. ر. ک: الأمالی، ص ۵۲۰ - ۵۲۵.

[58] سوره ی انسان (هل اتی)، آیه ی ۷.

[59] سوره ی انسان (هل اتی)، آیه ی ۱.

[60] سوره ی انسان، آیه ی ۲۲.

[61] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۳۲۹ - ۳۳۲.

[62] سوره ی انسان، آیه ی ۷.

[63] سوره ی انسان، آیه ی اول تا ۴.

[64] شیخ صدوق این حدیث را از دو طریق ابن عباس و امام باقر علیه السلام، روایت کرده و در ذیل آن، سخنانی

نیز از حسن بن مهران و ابن عباس - که از راویان این حدیث می باشند - در تأویل و تفسیر آیات سوره ی هل اتی آورده است. (شیخ صدوق، الأمالی، ص ۳۳۳) غیر از شیخ صدوق، محدثان بسیار دیگری نیز، این روایت را نقل کرده اند.

« [65] ابو عبدالله» کنیه ی سلمان فارسی نیز بود.

[66] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۵۵۳ - ۵۵۷.

[67] برخی نسخه بدل ها به جای «امام خیر و یمن» عبارت «امام غیر وهن» ثبت کرده اند.

[68] این قسمت از روایت فقط در کتاب کمال الدین وجود دارد.

[69] این قسمت از روایت در کتاب کمال الدین آورده شده است.

[70] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۹ - ۶۰؛ همو، کمال الدین، ص ۲۶۴ - ۲۶۶.

[71] رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه ی این حدیث، مفصل، نه پیشوای معصوم و برگزیده ی خدا را که از نسل امام حسینند وصف می کند و از دعای خاص هر یک از آنان سخن می گوید. و ما، در اینجا تنها قسمت نخستین آن را، که درباره ی پیشوای شهید عا شورا، امام حسین علیه السلام و پیام آور معصوم عا شورا، امام زین العابدین علیه السلام، بود آوردیم. بخشی از این حدیث، زبان زد خاص و عام و بسیار معروف است که بیش تر به صورت زیر نقل محافل و مساجد است: «إن الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه» این عبادت، در حقیقت، خلاصه و نقل به معنایی از بخش نخستین این حدیث بلند است که بخش های آغازین آن، در این جا نقل شد. متن دقیق قسمت مورد بحث حدیث، بنا به نقل بعضی از روایانی که آن را نقل کرده اند، چنین است: «إن الحسین...، مصباح هدی و سفینه نجاه.» (شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۰) و بنا به برخی نقل ها، به جای نقل ها، به جای واژه ی «هدی»، «هاد» ثبت شده و چنین است: «إن الحسین...، مصباح هاد و سفینه نجاه.» (شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۲۶۵؛ امین الاسلام طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۸۶؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۲ ص ۳۲۹؛ مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۸۶؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۲ ص ۳۲۹؛ مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۴، هر سه، به نقل از شیخ صدوق) ما، با وجود سال ها جست و جو این حدیث را هرگز، به صورت متداول و مشهورش، یعنی: «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه»، نیافته ایم. چنین می نماید که ناقل نخستین این حدیث، شیخ صدوق است و دیگر روایان، همه از او گرفته اند.

[72] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷.

[73] همو، الأمالی، ص ۶۵۲.

[74] همان، ص ۱۸۷.

[75] همان، ص ۲۹۹.

[76] همان، ص ۱۷۴.

[77] همان، ص ۵۷۴ - ۵۷۵، نقل با تقطیع.

[78] شیخ صدوق در آثارش، از اصحاب کسا و پنج تن آل عبا و یا از امام حسن و حسین علیهما السلام فراوان سخن گفته و روایت کرده است، اما در این جا برای این که از هدف و موضوع اصلی این نوشتار (زندگانی و مقتل امام حسین علیه السلام) دور نشده باشیم، به همین هفت حدیثی که نقل شد، بسنده می کنیم. تفصیل سخن را در کتاب هایی که برای شرح، و بسط فضائل و مناقب آل عبا نوشته شده است می توان دید.

[79]سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

[80]سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.

[81]سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۳.

[82]شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۷۵ - ۱۷۷.

[83]سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.

[84]سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۳.

[85]شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۹۷.

[86]همان، ص ۲۰۳.

[87]علل الشرایع، ص ۲۰۵.

[88]سوره ی احقاف، آیه ی ۱۵.

[89]علل الشرایع، ص ۲۰۶.

[90]سوره ی احقاف، آیه ی ۱۵.

[91]در این باره که امامان معصوم، از نسل امام حسین علیه السلام هستند نه از نسل امام حسن علیه السلام و یا هر کس دیگر، روایت های فراوانی در آثار شیخ مفید دیده می شود و ما در واپسین فصل این نوشتار (فصل هشتم: عاشورا و مهدی موعود) برخی از آن ها را آورده ایم.

[92]عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۴.

[93]شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۹۹.

[94]گفتنی است که پیش از این در باب میلاد امام حسین علیه السلام نیز از صفیه، عمه ی پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله در ضمن آن را از پاکی و پاکیزه ای امام حسین علیه السلام هنگام تولدش سخن می گفت. ر. ک: همین مقتل، فصل اول، حدیث دوم.

[95] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۸۸ - ۸۹.

[96] همان، ص ۱۹۱.

[97] همان، ص ۱۹۶.

[98] راوی این حدیث، اصبع بن نباته کوفی، از اصحاب امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و از نخستین کسانی است که کتابی در زمینه ی وقایع عاشورا و با نام «مقتل الحسین علیه السلام» داشته است. (مراجعه شود به فهرست شیخ طوسی زیر نام اصبع بن نباته) احتمال دارد که شیخ صدوق، این کتاب را در اختیار داشته و این حدیث را با اسناد خود از آن نقل کرده است، سوگمندان، مقتل اصبع بن نباته، چون مقتل شیخ صدوق امروز در دسترس ما نیست. این حدیث را، دانشور بزرگ شیعی، ابن قولویه قمی (که هم عصر شیخ صدوق نیز بود) در کتاب بسیار معتبر خود، کامل الزیارات، با همین متن و ترتیب آورده است. (ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۷۴).

[99] شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۵۳۲ - ۵۳۵؛ همو، الأمالی، ص ۶۹۴ - ۶۹۷].

[100] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

[101] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۸۹ - ۱۹۰؛ همو، علل الشرایع، ص ۲۲۸ با اندک تفاوت جزئی.

[102] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۷۷ - ۱۷۸.

[103] در این حدیث شریف، عبارت «لایوم کیومک یا أبا عبدالله» بسیار مهم و حائز اهمیت است. این عبارت را افزون بر شیخ صدوق، دیگر دانشوران شیعی نیز، روایت کرده اند (ر. ک سید ابن طاووس، الملهوف، ص ۹؛ ابن نما، مثیر الاحزان، ص ۲۳) و این سخن که هرگز روزی چون روز عاشورا نیست، علاوه بر آن که در این حدیث از امام حسن مجتبی علیه السلام و سپس با تأیید امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می شود، در حوادث و مواقع مختلف نیز گفته شده و بر آن تأکید شده است که در این جا به دو مورد، اشاره می کنیم: ۱ - شیخ صدوق به سند خویش از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که حضرت گفت: «لایوم کیوم الحسین علیه السلام». (شیخ صدوق، الأمالی، ص ۵۴۷) ۲ - علامه حلی به نقل از «احمد بن یحیی بلاذری» (متوفای ۲۷۹ ه.ق)، صاحب کتاب «انساب الاشراف»، نقل می کند که عبدالله بن عمر نیز می گفت: «لایوم کیوم قتل الحسین». (علامه ی حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۵۶) با این همه جای بسی شگفتی است که سخنی بدون دلیل و مدرک و سند، به امام صادق علیه السلام نسبت داده می شود و شبانه روز از رسانه های عمومی و در محافل مذهبی، تبلیغ و ترویج می شود که آری: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا»! غافل از این که این سخن ساختگی را؛ هرگز سندی و حتی به صورت مرسل و مقطوع یا ضعیف و سست هم نیست. چنان می نماید که این عبارت، شعار یا شعری، از شاعری وابسته به حزبی مسلح و جنگ طلب با شد. معنا و مفهوم این شعار، به فرقه ی زیدیه یا

کیسانیه و ثقفی بیشتر براننده است تا به مذهب عدل علوی، یا تشیع سبز حسنی و حسینی و سجادی. به نظر ما، این سخن با شیعه ی اثناعشری و مذهب جعفری، نمی تواند نسبتی داشته باشد. رئیس مذهب با امام جعفر صادق علیه السلام است که بزرگ ترین شاخصه اش همچون پدرش، امام محمد باقر علیه السلام (باقرالعلوم)، دانش و بحث و درس است. اصولاً در مذهب جعفری و امامیه، امامت بیشتر به معنای هدایت است و امام بیش از هر چیز با علم و دانشش شناخته می شود؛ برخلاف زیدیه که امام در میان آن ها نخست با خون و شمشیر شناخته می شود و نخستین شرط و مهم ترین امتیاز به عقیده آن ها در امامت و امام، همانا قیام مسلحانه و «قائم بالسیف» بودن امام است و چنان به نظر می رسد که این سخن نا ساخته از زیدیه سرچشمه گرفته است که کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا! به میان کشیدن این سخن که بالاخره هر روز، حق و باطل در تصادم و تعارضند، نیز معالطه ای بیش نیست چرا که در مقابله با باطل، آن چه که همواره لازم و ضروری است، معرفت و دانش است، و حق همیشه با صراحت دانش و صداقت منطق، پیروز و سربلند است چنان که در سیره ی سبز پیشوایان هادی و هادیان صادق، به وضوح دیده، می شود. کوتاه سخن، این که تنها در دفع و رفع باطل است که جنگ و جهاد به حق، تحمیل می گردد وگرنه حق را به ما هو حق نیازی به شمشیر و خون و احتیاجی به کربلاکاری و عاشوراسازی مستمر نیست.

[104] همان، ص ۲۰۳ - ۲۰۴.

[105] همان، ص ۱۹۳.

[106] کعب الاخبار با کنیت خویش «ابواسحاق» خوانده می شد.

[107] کنایه از خود معاویه که به دستور مستقیم او امام حسن علیه السلام را کشتند و با نصب پسرش یزید به خلافت هم زمینه ی قتل امام حسین علیه السلام را فراهم ساخت.

[108] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۶۹۸ - ۷۰۰.

[109] سوره ی حجر، آیه ی ۹۹.

[110] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۴۸۶؛ همو، کمال الدین، ص ۶۶۹ - ۶۷۰؛ همو با سندی دیگر و تفاوتی مختصر در کتاب علل الشرایع، ص ۱۷۱؛ و به نقل از او: شیخ طوسی، الأمالی، ص ۴۴۱.

[111] ولید بن [عبته بن ابی سفیان]. عبته بن ابی سفیان.

[۱۱۲] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۱۵ - ۱۲۶.

[113] همان، ص ۲۱۶ - ۲۱۷، ادامه روایت پیشین.

[114] در این قسمت نیز مانند قسمت پیشین، از کارگزاری که یزید به مدینه فرستاده بود، «عتبه بن ابی سفیان» نام برده شده است اما دقیق و درست همان است که در همه ی منابع تاریخی آمده است که «ولید» کارگزار یزید در مدینه بود و پیش از همه، ولید بود که در مدینه با امام حسین علیه السلام درباره ی بیعت با یزید، برخورد کرد و امتناع از او بیعت را به یزید نوشت و... به نظر می رسد که نسخه برداران، هنگام نسخه برداری از متن خبر، عبارت «ولید بن» را از قلم انداخته اند و در اصل چنین بوده است: «ولید بن عتبه بن ابی سفیان.»

[115] سوره ی شوری، آیه ی ۷.

[116] الأمالی، ص ۲۱۷ - ۲۱۸، ادامه حدیث.

[117] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۹.

[118] به عبارت دیگر، آنان که اطاعت از هر زمامداری را با لقب «اولی الامر» یا «ولی امر»، واجب می شمردند و عبادت خدا را بدون اطاعت از اولی الامرهایی چون یزید، محال و ناممکن می نمودند در واقع غیرخدا را می پرستیدند. از این حدیث و نظائر آن، به وضوح فهمیده می شود که در آن روزگار، به ویژه در آستانه ی فاجعه ی عاشورا، بنی امیه تا می توانستند، اسلام و قرآن را به نفع خود و حکومت خود استخدام کرده بودند و با استحمار مردم، مفاهیم و تعالیم مذهبی را به نفع خویش مصادره نموده بودند برای فهم دقیق تر فند آنان در این کار، به حدیث زیر نیز توجه کنید: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن بني امية اطلقوا للناس تعليم الايمان و لم يطلقوا تعليم الشرك لكي اذا حملوهم عليه لم يعرفوه. (فیض کا شانی، محسن، الوفی، ج ۴، ص ۲۵۵ به نقل از الکافی) از امام صادق علیه السلام نقل است که: بنی امیه آموزش ایمان را برای مردم آزاد کردند، امام مردم را در آموزش شرک، آزاد نگذاشتند، تا هر وقت خواستند آنان را بر شرک ورزی وا دارند، آن را نشانند و نفهمند.

[119] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۱۸ - ۲۱۹ در ادامه همان روایت پیشین.

[120] سوره ی کهف، آیه ی ۵۱.

[121] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۱۹ ادامه ی روایت پیشین.

[122] شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۰۹.

[123] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۱۹ - ۲۲۰، ادامه ی حدیث پیشین.

[124] کنایه از روز کشته شدن عثمان.

[125] همان، ص ۲۲۰ - ۲۲۱، در ادامه حدیث.

[126] در برخی نسخه ها: الحیتان.

[127] سوره آل عمران، آیه ی ۳۳ - ۳۴.

[128] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۱ - ۲۲۲، در ادامه حدیث پیشین.

[129] نسخه بدل.

[130] سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۳ - ۳۴.

[131] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۲.

[132] راوی حدیث، ابراهیم بن عبدالله گوید که او دائی ابواسحاق همدانی است.

[133] منظورشان «عثمان» خلیفه ی سوم بود که در محاصره ی مسلمانان به زعم آنها تشنگی چشید تا کشته شد.

[134] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۲ - ۲۲۳.

[135] همان، ص ۲۲۳ - ۲۲۴، در ادامه ی حدیث پیشین.

[136] همان، ص ۲۲۴، ادامه ی حدیث پیشین.

[137] ممکن است که یکی از روایان، جای این دو رجز را عوض کرده باشد، چرا که رجز نخست بیشتر به تودیع و بشارت می ماند و نزدیکی وصال را می رساند و هرگز تناسبی با شروع جدال و قتال ندارد و رجز دوم چنان است که باید در اولین گام رسیدن به آوردگاه و در رویارویی با خصم، گفته شود.

[138] همان، ص ۲۲۴.

[139] درباره ی نام پدر حبیب، میان مورخان و محدثان و مقتل نگاران اختلاف است. شعر بالا نیز در نسخه های امالی شیخ صدوق، به صورت های مختلفی آمده است. برخی از آن ها، «مظاهر» و برخی «مظهر» و برخی دیگر «مطهر» ثبت کرده اند. البته واژه ی «مطهر» در مصرع اول این رجز، با عنایت به واژه «اطهر» در مصرع دوم، مناسب بیشتری دارد ولی ممکن است که مفهوم این کلمه، مراد باشد که در آن صورت، «مطهر» صفت پدر حبیب خواهد بود، نه اسم پدرش. (بدین معنا که «پدر من پاکیزه است» نه اینکه «اسم پدر من «مطهر» است»). از رجز که بگذریم، قول دقیق و صحیح، همان قول مشهور و متداول است که نام پدر حبیب را «مظاهر»، ذکر می کند. در کتاب های رجالی شیعه نیز نام پدر حبیب، به جز در کتاب «خلاصه

ی «علامه ی حلی، همه جا «مظاهر» ثبت شده است. (شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، ص ۷۸ - ۷۹؛ همو، رجال الطوسی، ص ۶۰ و ۹۳ و ۱۰۰؛ شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۳، ص ۹۶ - ۱۰۰) در تاریخ طبری نیز به روایت از مقتل ابی مخفف، مظاهر آمده است. (طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۲ و ۳۵۵ و ۴۲۰ - ۴۲۲) افزون بر همه ی این ها، کمیت بن زید اسدی (۶۰ - ۱۲۶ ق) که خود از قبیله ی حبیب و اسدی است در قصاید پرآوازه ی خود (هاشمیان) از حبیب نام برده و قدیمی ترین شارح هاشمیات، یعنی ابوریاش قیسی بصری (متوفای ۳۳۹ ق) در شرح آن نوشته است: «منظور از «حبیب» حبیب بن مظاهر فقعسی است.» (ابوریاش، احمد بن ابراهیم، شرح هاشمیات الکمیت، ص ۱۶۵ - ۱۶۶).

[140] همان، ص ۲۲۴، در ادامه ی حدیث.

[141] مشرفی، به نوعی شمشیر، منسوب به مشارف، یکی از شهرهای یمن، گفته می شد.

[142] شیخ صدوق الأمالی، ص ۲۲۴ ادامه ی حدیث پیشین، شیخ صدوق در صدر همین حدیث مفصل، سخنی نیز از بربر بن خضیر همدانی به میان آورده بود که گذشت.

[143] همان، ص ۲۲۴ - ۲۲۵.

[144] البته احتمال این که «مالک بن انس کاهلی» تحریف شده ی «انس بن الحارث الکاهلی» باشد بسیار است، چرا که اسناد و شواهد فراوانی بر این احتمال وجود دارد (شیخ طوسی، رجال الطوسی، ص ۹۹، ۲۱؛ ابن نما، مثیر الاحزان، ص

63؛ شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۱۹۰ - ۱۹۲)؛ سماوی، ابصار العین، ص ۹۹ - ۱۰۰) که در آن تقویت می کند و این احتمالی است که پیشتر محقق شوشتری گفته است. (قاموس الرجال، ج ۸، ص ۶۴۰) برخی نیز مالک بن انس کاهلی نوشته اند که به احتمال زیاد از کتاب امالی شیخ صدوق گرفته اند. (محمد بن فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۲۲۴؛ ابن شهر آشوب؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۰۲) به هر حال به نظر می رسد که احتمال محقق شوشتری صائب باشد زیرا که متون زیارتی نیز همان را تأیید می کند.

[145] در نسخه ی چاپی به غلط به جای «یزید» زیاد ثبت شده است.

[146] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۵، ادامه حدیث پیشین.

[147] اسم کامل و صحیح این شهید عبارت است از: «ابوالشعناء یزید بن زیاد بن مهاصر الکندی البهدلی» و «یزید بن مهاصر» یا «یزید بن مهاجر» بی گمان غلط است. ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۵ - ۴۴۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۹۷؛ محقق شوشتری، قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۱۰۱ - ۱۰۲؛ سماوی، ابصار العین، ص ۱۷۱.

[148] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۵، در ادامه ی حدیث پیشین.

[149] و به عبارت درست: عبدالله بن عمیر کلبی.

[150] درباره ی نام، نسب و نسبت این شهید با زنی که در کربلا به همراهش بود، اختلاف های بسیار دیده می شود و خلاصه ی آن به ترتیب زیر است: ۱- وهب بن وهب که آن زن نیز به نام ام وهب مادرش؛ ۲. وهب بن عبدالله؛ ۳. وهب بن جناب؛ ۴. وهب بن حباب؛ ۵. وهب الکلبی؛ ۶. ابو وهب، عبدالله بن عمیر کلبی علیمی. بنابر قول اخیر و اصلح، نام او «عبدالله بن عمیر کلبی عمیر» و کنیت او «ابو وهب» و آن زن، همسرش بود که با کنیت «ام وهب» شناخته می شد، هم چنان که خود، با کنیه ی «ابو وهب» خوانده می شد. (شیخ طوسی، رجال الطوسی، ص ۷۸ و ۱۰۴؛ بلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۹۰؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۶، ۴۲۹ - ۴۳۰ و ۴۳۸؛ شیخ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۱؛ طبرسی، فضل بن حسن، ج ۱، ص ۴۶۱) مرحوم محقق شوشتری، در این باره به تفصیل سخن گفته است. (شوشتری، محمدتقی، الاخبار الدخیله، ج ۱، ص ۶۸؛ همو، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۵۴۴ - ۵۴۶؛ ج ۱۰، ص ۴۴۸، و ص ۴۵۰ - ۴۵۲ و ۴۵۴ و ۴۵۶) چکیده ی پژوهش های وی چنین است که نام و نسب این شهید، «عبدالله بن عمیر کلبی علیمی» بود و آن زن که با کنیت «ام وهب» خوانده می شد، مادرش نبود بلکه زنش بود که کنیت، از نام پسر گرفته بود. تحریف نام این شهید، و این همه نام های مختلف از آن جا ناشی شده که زن او را مادرش تصور کرده اند و از آن که وی به «ام وهب» شناخته می شد آن را نقل به معنا (مادر وهب) کرده اند، در نتیجه نام وی را نیز، وهب پنداشته اند. همچنین در اثر ناخوانا و مغشوش بودن نسخه های خطی، نام «ابوجناب» که راوی مبارزه و شهادت شهید است به صورت ناقص «جناب» خوانده شده و از طرفی همین را پدر شهید پنداشته اند بنابراین او را «وهب بن جناب» خوانده اند. بالاخره با مرور زمان و با افتادن نقطه، جناب را به «حباب» تبدیل کرده و او را «وهب بن حباب» نامیده اند. محقق شوشتری درباره ی این بخش از امالی شیخ صدوق می نویسد: «نسخه، مشحون از تصحیف است... و اضافاتی که از حاشیه به متن رسوخ کرده از کسی بوده است که به ضرس قاطع، می توان گفت، طعم علم از نچشیده بود.» (قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۵۶).

[151] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۵، در ادامه ی حدیث.

[152] ناگفته نماند که در این بخش نیز تصحیف ها و تحریف هایی وجود داشت که با مراجعه به متون مستند و متقدم، تصحیح گردید. (تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۲ - ۴۱۳ و ص ۴۴۱ - ۴۴۲؛ رجال الطوسی، ص ۱۰۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۹۷؛ شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۳۷ - ۳۴۰؛ سماوی، محمد، ابصارالعین، ص ۱۴۷ - ۱۵۰) در میان شهدای کربلا، کسی به نام «هلال بن حجاج» نبوده است و نام صحیح این شهید (نافع به هلال) است که ماهرترین تیرانداز از یاران امام حسین علیه السلام بود و رجز فوق، همه جا به نام او نوشته شده است. و اما ابن حجاج، کنیه ی «عمرو بن حجاج» بود که بر سر آب آوردن از فرات، با «نافع» زد و خوردی داشته است. لازم به یادآوری است که «نافع بن هلال» غیر از «هلال بن نافع» است که نام وی نیز در تاریخ عاشورا زیاد دیده می شود با این تفاوت مهم و متضاد که هلال در

صف اشقیاء بود و هرگز نباید از شهدای کربلا خوانده شود متأسفانه این اشتباه در مقاتل متأخر رخ داده است که در اینجا دقت بیشتری می طلبد.

[153] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۵، ادامه ی حدیث پیشین.

[154] رجز این شهادت، درست در وزن و قافیه ی رجز مسلم بن عقیل است که در

کوفه، هنگام مصاف با دشمن، آن را می خواند (ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۵ ص ۳۷۴ «شیخ، الارشاد، ج ۲، ص ۵۸؛ مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۸ - ۵۹؛ نویری، نهایه العرب، ج ۲۰، ص ۴۰۰) و مصرع نخست، دقیقاً همان مصرع نخستین رجز ایشان است. توگویی، پسر (عبدالله بن مسلم)، رجز پدر را پس از شهادت او، از کوفیایی که آن روز، شاهد شهادت مسلم بن عقیل بودند و سپس در کربلا به حسین پیوستند، شنیده بود که خود نیز هنگام رزم و شهادت، نظیر آن را با اقتباس مصرع اولش می سراید و با همان رجز به دیدار پدر می شتابد.

[155] در این جا برخی نسخه ها صفت «الاصغر» را نیز اضافه کرده اند.

[156] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۶، ادامه ی حدیث پیشین.

[157] ترجمه ی رجز از مرحوم کمره ای و مأخوذ از ترجمه ی امالی صدوق است.

[158] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۵۴۷.

[159] همان، ص ۵۴۸؛ همو کتاب الخصال، ص ۶۸.

[160] همو، کتاب الخصال، ص ۶۸.

[161] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۲۲۹.

[162] شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۸۸ - ۲۸۹.

[163] گویی مرحوم حجت الاسلام نیر تبریزی به این حدیث - به ویژه به صدر حدیث - نظر داشته آن جا که گفته است: هر چه بر وی سخت تر گشتی نبرد رخ ز شوقش، سرخ تر گشتی چو ورد آری آری عشق را این است حال چون شود نزدیک، هنگام وصال.

[164] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۶ - ۲۲۷، در ادامه ی حدیث پیشین.

[165] ناگفته پیداست که ام کلثوم دختر علی علیه السلام و خواهر امام حسین علیه السلام می باشد و گفتگویی که میان او و ابن زیاد نقل شد، همه جا به نام زینب یا ام کلثوم دختر علی، ثبت شده است، چرا که «ام کلثوم» کنیت زینب نیز هست. اما این که کسی، ام کلثوم را دختر امام حسین بداند در جایی دیگر، دیده نشد. به احتمال قوی نسخه برادران در این جا عبارت «بنت الحسین» را، به سهو به جای «اخت الحسین» نوشته اند که ما صحیح آن را میان قلاب آوردیم.

[166] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۸.

[167] همان، ص ۱۹۳ - ۱۹۴، قسمت اخری حدیث (نقش نگین انگشتر امام سجاد علیه السلام) را شیخ به همین صورت در عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۶ نیز نقل کرده است.

[168] نقل با تقطیع از: شیخ صدوق، الأمالی، ص ۵۴۱ - ۵۴۳؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۴ - ۵۶.

[169] شیخ صدوق، ص ۲۰۷ - ۲۰۸.

[170] از این حدیث فهمیده می شود که داستان شتربان، افسانه ای بیش نیست. در کتاب های روضه، داستانی را با آب و تاب برای گریاندن مردم نقل می کنند، که «بجدل» نام، یا شخص دیگری که ساربان امام حسین علیه السلام بود، انگشت سیدالشهداء را برید و انگشتری حضرتش را به تاراج برد. این داستان ساختگی، انواع مختلفی به خود گرفته است. گاهی نزاع میان ساربان و پیکر بی سر امام، بر سر یک انگشتری و گاهی دیگر بر سر یک کمر بند زرین و گاهی چیز دیگر است. نه تنها هیچ سند یا مدرکی، حتی یکی از این داستان ها را تأیید نمی کند، بلکه مدارک، و دلایل فراوانی، ساختگی بودن آن ها را نشان می دهد. یکی از آن اسناد و دلایل، همین حدیث اخیر است و دیگری، حدیثی است که پیش از این حدیث، از دو کتاب شیخ صدوق (الامالی و عیون اخبار الرضا) نقل شد که امام رضا علیه السلام فرمود: «انگشتری امام حسین علیه السلام به جانشین او پسرش امام سجاد علیه السلام رسید و امام چهارم پس از پدر، همیشه آن را در انگشت داشت.» و روشن ترین مدرک بر رد این داستان، همین حدیث اخیر است که محمد بن مسلم آن را از امام صادق علیه السلام نقل می کند. و محمد بن مسلم، کسی است که رجال شناسان و راوی پژوهان شیعه، برترین و رساترین ثنایا و ستایش ها را در حق وی نوشته اند. او نخستین کس از چهار کسی است که «اوتاد الارض و اعلام الدین» وصف شده اند. در مورد او نوشته اند: «و کان من أوثق الناس»... (ر. ک: محقق شوشتری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۷۲ - ۵۸۲) در این حدیث، محمد بن مسلم می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: « شنیده ام که انگشتری امام حسین علیه السلام را در کربلا به یغما بردند» و امام صادق علیه السلام با صراحت آن را انکار می کند و می گوید: چنین نیست که می گویند.» ما، پیش تر در کتاب «تحریف شناسی عاشورا و زندگانی امام حسین علیه السلام» به تفصیل از افسانه ی ساریبان سخن گفته، مدارک و دلایل ساختگی بودن آن را توضیح داده ایم و در این چکیده ی آن را با برخی اشارات آوردیم. برای تفصیل، به آن مراجعه شود.

[171] شیخ صدوق، کتاب الخصال، ص ۱۶، ص ۵۹؛ همو، الأمالی، ص ۲۴۹.

[172] در برخی نسخه ها «الغانمه» و برخی دیگر «العامه» آمده است.

[173] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۸ - ۲۲۹.

[174] همان، ص ۱۹۰ - ۱۹۱.

[175] همان، ص ۱۹۱.

[176] سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

[177] سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.

[178] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۹۲ - ۱۹۳؛ همو، عیون الخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۹ - 300 -

[179] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۲۲۵ - ۲۲۷، نقل با تقطیع است و چنان می نماید که در بخش پسین خبر، سخنانی افتاده باشد و مراجعه به چندین چاپ علل الشرایع نیز کارساز نیفتاد.

[180] سوره ی نساء آیه ی ۱۴۱.

[181] شیخ صدوق، عیون الخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۳ - ۲۰۴.

[182] مرحوم شیخ صدوق از معدود محدثان دانشوری بود که به سهوالنبی - البته با کیف و کمی که در جای خود بحث شده - معتقد بود. چنان که از این حدیث و دنباله ی آن به وضوح پیداست، گویا شیخ صدوق افزون بر کتاب مذکور (ابطال الغلو و التفویض) آثار یا اثر دیگری نیز در این خصوص داشته است که سوگمندانه، همچون کتاب نام برده شده و «مقتل الحسین علیه السلام» امروزه خبری از آنها نیست. البته پیش و پس از شیخ صدوق، عالمان بزرگ دیگری و بنام دیگری نیز با او هم عقیده بوده اند که دانشمند پرآوازه ی روزگار ما، مرحوم محقق شوشتری، از جمله ی آنان است. ایشان رساله ی مستقلی، با عنوان «سهو النبى» نوشته بود که در چاپ نخستین قاموس الرجال، به ضمیمه ی جلد یازدهم، به صورت سنگی و کلیشه ای منتشر شده است. این نکته گفتنی است که از حدیث مورد بحث، همچون احادیثی که پیش تر درباره ی انگشتی امام حسین علیه السلام و افسانه ی ساربان گذشت، به روشنی پیدا است که تحریف در تاریخ عاشورا سابقه ای بس دیرینه دارد و امامان معصوم علیهم السلام تا می توانستند، با تحریفات عاشورایی مبارزه می کردند.

[183] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۰۲.

[184] سوره ی دخان، آیه ی ۲۹.

- [185] شیخ صدوق، کتاب النبوه، ص ۲۳۷.
- [186] سوره مریم، آیه ی ۷.
- [187] شیخ صدوق، کتاب النبوه، ص ۲۳۶ - ۲۳۷.
- [188] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۰۲ - ۲۰۳.
- [189] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۳۲؛ همو، علل الشرایع، ص ۳۸۹؛ همو، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۹ و ۱۷۵.
- [190] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۳۸۹.
- [191] زیاد بن أبیه، پدر عبیدالله بن زیاد است که پدرش معلوم نبود، و او را گاه «زیاد بن أبیه» (فرزند پدرش) و گاه «زید بن أمه» (فرزند مادرش و یا پسر کنیز) و گاهی «زیاد بن سمیه» (فرزند سمیه) و گاهی دیگر به نامی دیگر می خواندند و معاویه ادعا کرد، وی فرزند پدرش، ابوسفیان و برادر او است.
- [192] شیخ صدوق، کتاب الخصال، ص ۱۸۱.
- [193] همو، الأمالی، ص ۲۰۷.
- [194] سوره ی شوری، آیه ی ۲۳.
- [195] سوره ی اسراء، آیه ی ۲۶.
- [196] سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.
- [197] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۹ - ۲۳۱.
- [198] یکی از دو شاخه ی مهم قبیله ی انصار.
- [199] شیخ صدوق، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۹؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۲ - ۲۳؛ همو، کتاب المواعظ، ص ۱۳۱ - ۱۳۲.
- [200] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳.

- [201] شیخ صدوق، الأملی، ص ۲۳۱ - ۲۳۲.
- [202] شیخ صدوق، الأملی، ص ۱۴۳ - ۱۴۸.
- [203] صوره ی صافات، آیه ی ۱۰۷.
- [204] شیخ صدوق، کتاب الخصال، ص ۵۸ - ۵۹؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۹.
- [205] سوره ی مریم، آیه ی ۵۴.
- [206] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۷۷ - ۷۸؛ همو، کتاب النبوه، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.
- [207] علل الشرایع، ص ۷۸.
- [208] شیخ صدوق، الأملی، ص ۲۰۰.
- [209] همو، ثواب الاعمال، ص ۱۲۳.
- [210] مطلع چکامه ای از سید حمیری است که بیست و سه بیت از آن در دیوانش آمده و بیت دومش چنین است، یا أعظما
لازلت من / و طفاء ساکبه رویه. ر. ک: دیوان السید الحمیری، ص ۱۷۹ - ۱۸۱.
- [211] ثواب الاعمال، ص ۱۰۹.
- [212] همان، ص ۱۰۹ - ۱۱۰؛ همو، الأملی، ۲۰۵.
- [213] در برخی نسخه ها «بیتا.»
- [214] شیخ صدوق، الأملی، ص ۶۹۳.
- [215] کتاب الخصال، ص ۶۲۵، نقل با تقطیع.
- [216] ثواب الاعمال، ص ۱۰۸.
- [217] شیخ صدوق، الأملی، ص ۲۰۵.

[218] شیخ صدوق، الأملی، ص ۴۱۰؛ همو، علل الشرایع، ص ۲۳۰، مرحوم شیخ صدوق اخبار و احادیث فراوانی درباره ی امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده است، از آنجا که در آنجا که در آن ها سخنی از عاشورا به میان نیامده، به همین یک روایت بسنده شد.

[219] سوره ی یوسف، آیه ی ۸۵.

[220] سوره ی یوسف، آیه ی ۸۶.

[221] شیخ صدوق، الأملی، ص ۲۰۴؛ همو، کتاب الخصال، ص ۲۷۲ - ۲۷۳.

[222] کتاب الخصال، ص ۵۱۷ - ۵۱۹، با تقطیع.

[223] شیخ صدوق، الأملی، ص ۳۱۹؛ همو، معانی الاخبار، ص ۱۰۷ - ۱۰۸، به نقل از حضرت امام موسای کاظم علیه السلام، به واسطه ی پدر و نیاکانش از امام سجاده علیه السلام.

[224] همین معنا و مفهوم از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. (ر. ک: شیخ صدوق، الأملی، ص ۳۱۸؛ همو، کتاب الهدایه، ص ۵۰).

[225] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۸ - ۴۹.

[226] شیخ صدوق، الأملی، ص ۷۳۷.

[227] همو، ثواب الاعمال، ص ۱۱۳.

[228] همان، ص ۱۱۲ - ۱۱۳؛ همو، الأملی، ص ۲۰۶. ۶۴ با تفاوت و تغییر.

[229] ثواب الاعمال، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

[230] همان، ص ۱۲۲.

[231] همان، ص ۱۱۴.

[232] همان، ص ۱۲۱.

[233] همان، ص ۱۲۲؛ همو، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۹.

[234] ثواب الاعمال، ص ۱۱۳؛ همو، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲ ص ۵۸۱.

[235] ثواب الاعمال، ص ۱۱۷.

[236] حسن بن سلمان حلی، المحتضر، ص ۱۴۶ - ۱۴۷ به نقل از شیخ صدوق؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۸ - ۲۲۹ به نقل از حسن بن سلیمان، کتاب المعراج.

[237] شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۲۲.

[238] همان، ص ۱۱۴.

[239] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۰۶؛ همو، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۲.

[240] همو، ثواب الاعمال، ص ۱۱۰.

[241] شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۰۸؛ همو، کتاب الهدایه، ص ۲۵۶؛ همو، الأمالی، ص ۱۱۴؛ همو، علل الشرایع، ص ۴۶۰ که در دو منبع اخیر به جای امام حسین علیه السلام حدیث از امام حسن علیه السلام نقل شده است؛ شیخ طوسی، الأمالی، ص ۲۰۱ به نقل از شیخ صدوق.

[242] ثواب الاعمال، ص ۱۱۰. شیخ صدوق این روایت را به سه طریق، از جمله به طریق صحیح، از عبدالله بن مسکان نقل کرده است. ر. ک: همان، ص ۱۱۰؛ نیز کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۱ و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۴.

[243] ثواب الاعمال، ص ۱۱۱؛ همو، الأمالی، ص ۲۰۶، نیز صفحه ی ۳۰۹، به نقل از زید بن علی.

[244] یعنی این عرفان و معرفت به امامت و حقانیت راه امام حسین علیه السلام و پیوستگی و وابستگی فکری به آن حضرت که زائر عارف را به زیارت او می کشاند، بالاخره، موجب می شود که او از گناهان گذشته اش توبه کند و در آینده نیز هرگاه گناه و خطایی از او سر زد، جبرانش نماید که البته، توفیق به این همه، تنها از خدایم تواند باشد.

[245] ثواب الاعمال، ص ۱۱۱؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۱.

[246] ثواب الاعمال، ص ۱۱۱؛ کتاب من لا

یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۱.

[247] ثواب الاعمال، ص ۱۱۱.

[248] شيخ صدوق، الأمل، ص ٦٨٤، نقل با تقطيع.

[249] ثواب الاعمال، ص ١١٦؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٥٨١.

[250] ثواب الاعمال، ص ١١٢.

[251] همان، ص ١١٦.

[252] همان، ص ١١٦ - ١١٧.

[253] همان، ص ١١٧.

[254] همان، ص ١٢٠ - ١٢١.

[255] همان، ص ١١٢.

[256] همان، ص ١١٧ - ١١٨.

[257] همان، ص ١١٢ - ١١٣.

[258] همان، ص ١١١.

[259] همان، ص ١١٢.

[260] همان، ص ١١٢.

[261] همان، ص ١١٥.

[262] همان، ص ١١٧.

[263] همان، ص ١١٨.

[264] همان، ص ١١٨.

[265] همان، ص ١١٨.

[266]همان، ص ۱۱۸.

[267]همان، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.

[268]همان، ص ۱۱۹.

[269]همان، ص ۱۲۲.

[270]ابهامی که در آخر این روایت دیده می شود نشان می دهد که گویی یکی از راویان، از گفتن صریح پاداش زیارت امام حسین علیه السلام بیمناک بوده است. اما در روایت بعدی که نقل دیگری از همین روایت است، این ابهام برطرف شده و سخن امام صادق علیه السلام به وضوح نقل شده است.

[271]ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۱۰.

[272]ثواب الأعمال، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

[273]شیخ صدوق، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۰؛ همو، ثواب الاعمال، ص ۱۱۵.

[274]ثواب الاعمال، ص ۱۱۵ - ۱۱۶؛ کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۰؛ همو، معانی الاخبار، ص ۳۹۱ - ۳۹۲.

[275]ثواب الاعمال، ص ۱۱۶.

[276]کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۰؛ همو، ثواب الاعمال، ص ۱۱۵؛ همو، الأمالی، ص ۲۰۶ - ۲۰۷.

[277]کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۲.

[278]ثواب الاعمال، ص ۱۱۴.

[279]کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۸۱؛ ثواب الاعمال، ص ۱۱۴ - ۱۱۵.

[280]کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲،

ص ۲۸۱؛ ثواب الاعمال، ص ۱۱۵.

[281]کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۴ - ۵۹۷.

[282] همان، ج ۲، ص ۵۹۸.

[283] همان، ج ۲، ص ۵۹۹.

[284] همان، ج ۲، ص ۵۹۸.

[285] همان، ج ۲، ص ۵۹۷ - ۵۹۸.

[286] شیخ صدوق در این جا، به وضوح از کتاب خود مقتل الحسین علیه السلام سخن می گوید. یک بار دیگر نیز در کتاب الخصال، از آن ذکری به میان آورده است که در فصل سوم این کتاب، گذشت.

[287] ثواب الاعمال، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.

[288] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۶۰۰؛ ثواب الاعمال، ص ۱۲۰.

[289] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۶۰۰؛ ثواب الاعمال، ص ۱۲۰.

[290] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۴؛ کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۹.

[291] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۴.

[292] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۰.

[293] همان، ج ۱، ص ۲۶۸.

[294] کتاب الخصال، ص ۴۷۵؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۲.

[295] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۸.

[296] همان، ج ۱، ص ۵۷.

[297] کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۰۴.

[298] اشاره به آیه ۳۳، از سوره ی توبه.

[299] اشاره به آیه ی ۴۸ از سوره ی یونس.

[300] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۸؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۷.

[301] کمال الدین، ص ۳۱۷.

[302] همان، ص ۳۱۷.

[303] همان، ص ۳۱۸.

[304] همان، ص ۳۱۸.

[305] احتمال دارد معنای این بخش از حدیث (المکنی بعمه) چنین باشد: از ترس عمویش (جعفر کذاب) مختفی گردد و با کنایه و کنیت، نام برده شود.

[306] کتاب الخصال، ص ۴۷۷.

[307] سوره بقره، آیه ی ۱۲۴.

[308] ادامه همان آیه ی شریفه.

[309] سوره ی زخرف، آیه ی ۲۷.

[310] سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

[311] شیخ صدوق، کتاب النبوه، ص ۱۰۰ - ۱۰۱؛ همو، معانی الأخبار، ص ۱۲۶ - ۱۲۷؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۸ - ۳۵۹.

[312] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۲.

[313] معانی الأخبار، ص ۳۴۶.

[314] البته این که آل ابوسفیان پیوسته با آل محمد صلی الله علیه و آله در تعارض و تخاصم بودند و نزاع حق و باطل در تاریخ مسلمانان، همواره میان این دو خاندان بوده است، قولی است که جملگی برآند و در تاریخ اسلام به وضوح دیده می شود. ابن ابار قضاعی (۵۹۵ - ۶۵۹ ق) در این باره سخنی دارد که بسیار رسا و گویا است که می نویسد: ألب علی الرسول، أبو سفیان و لاکت کبد حمزه، هند و نازع حق علی، معاویه و احتز هامه الحسین یزید...، کان الحسین یقطع اللیل تسبیحا و قرآنا و یزید یتلف العمر تبریحا و عدوانا، عمرک الله کیف یتقیان! (ابن ابار القضاعی، درر السمط فی خبر السبط، ص ۱۱۶،

۹۳) ابوسفیان در عدوات با پیامبر، مردم را گرد آورد و زنش، هند، جگر حمزه را به دندان کشید و پسرش، معاویه، نیز با حق علی علیه السلام به ستیزه برخاست و یزید، پسر معاویه، هم سر حسین علیه السلام را از تن جدا کرد... حسین علیه السلام شب ها را با تسبیح و قرآن سحر می کرد و یزید عمرش را با شرارت و ستم، تلف می کرد، تورا به خدا، چگونه این دو به هم می رسیدند. تقی الدین مقریزی (۷۶۶ - ۸۴۵ ق) نیز کتابی است که در این موضوع دارد که با نام گویای «النزاع التخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم» منتشر شده است.

[315] ر. ک: شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۵۷ - ۲۵۸.

[316] سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۴.

[317] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۳؛ علل الشرایع، ص ۲۲۹.

[318] علل الشرایع، ص ۱۶۰؛ محمد بن جریر بن رستم طبری، دلائل الامامه، ص ۲۳۹ به نقل از شیخ صدوق.

« [319] میره» به معنی، انبار آذوقه و خانه ای است که از آن غذا و خواروبار دریافت می شود.

[320] اشارت به سوره ی عنکبوت، آیه ی ۱۴ - ۱۵.

[321] اشارت به سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۹.

[322] اشارت به معجزه ی حضرت صالح که در قرآن فراوان آمده است.

[323] اشارت به سوره ی اعراف، آیه ی ۱۰۲ - ۱۱۷.

[324] اشارت به سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

[325] اشارتی است به برخی از معجزات پیامبر اسلام.

[326] در برخی نسخه ها «اختیار» آمده است.

[327] سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

[328] اشاره سوره ی حج، آیه ی ۳۱.

[329] علل الشرایع، ص ۲۴۱ - ۲۴۳.

[330] حسین بن روح، سومین نماینده از چهار نماینده ی خاص امام زمان (عج) بود.

[331] کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۴.

[332] همان، ص ۶۷۱ - ۶۷۲.

[333] درباره ی عا شورا و موعود منتقم، احادیث و اخبار فراوانی در آثار شیخ صدوق؛ وجود دارد که ما برخی از آن ها را در این جا آوردیم. یکی از نکاتی که با تامل در این روایت ها به دست می آید، این است که در امامان معصوم ما تنها امام قائم (عج) را منتقم خون امام حسین علیه السلام می دانند و هر قیام دیگری را اگر چه رنگ شیعی داشته باشد و گرچه برای انتقام گیری از کشتندگان امام حسین علیه السلام بوده باشد، به وضوح زیر سؤال می برند و فقط امام زمان (عج) را «قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می نامند و همیشه از

او با عنوان «قائما» یعنی قیام کننده ی ما، یا «القائم» یعنی امام قیام کننده، یاد می کنند.

[334] ثواب الاعمال، ص ۲۶۱.

[335] همان، ص ۲۶۰.

[336] همان، ص ۲۵۹.

[337] همان.

[338] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۷.

[339] ثواب الاعمال، ص ۲۵۷.

[340] همان، ص ۲۵۷.

[341] کتاب النبوه، ۲۳۶.

[342] اشارت به سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

[343] عیون اخبار الرضا، ص ۲، ص ۴۷.

[344] ثواب الاعمال، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.

[345] نامهای درکات دوزخ که در قرآن مجید آمده و هر یک با توصیف ویژه خود، وصف شده است.

[346] در بخش پایانی این روایت، اشارتی به آن دو مرد رفته است که پس از پیامبر، به زور و تزویر در جای جانشین او یعنی حضرت علی علیه السلام نشستند و راه ستم و جسارت به خانواده ی پیامبر را باز کردند. این تحلیل تاریخی که فاجعه ی کربلا از کودتای سقیفه ی بنی ساعده آب خورده و پا گرفته است، تحلیلی است که از آن، در احادیث و اخبار تاریخی بسیار سخن رفته است. این نکته در متون ادبی و آثار شاعران شیعی نیز مورد توجه واقع شده است. کمیت اسدی در ها شمیات، و سید حمیری در چکامه ی پرآوازه ی خود «قصیده ی عینیه» و دعبل خزاعی در چکامه ی معروف «مدارس آیات» و پس از آن ها دیگران در آثار هنری خود از آن، بسیار سخن گفته اند. حکیم فرزانه، ادیب علامه، مرحوم شیخ محمد حسین غروی اصفهانی نیز در منظومه ی بلند و فاخر خویش «الانوار القدسیه»، آن جا که از جنایت ددمنشانه ی «حرمه بن کاهل اسدی» و شهادت مظلومانه ی «عبدالله رضیع» (علی اصغر) یاد می کند، با صراحتی بلیغ و فصیح می سراید: و ما رما اذا حرمه و إنما رما من مهد

له سهم اتی من جانب السقیفه و قوسه علی ید الخلیفه ویل له مما جنت یداه و هل جنی بما جنی عداه و ما أصاب سهمه نحو الصبی بل کبد الدین و مهجه النبی) آن تیر را حرمه نینداخت، بلکه آن که زمینه را برای او فراهم کرده بود، پرتاب کرد. آن تیر پیکانی بود که از جانب سقیفه پرتاب شد و کمانش به دست خلیفه بود. وای بر او از جنایتی که مرتکب گشت، جنایتی که هرگز کسی غیر از او دست بدان نیالود. آن تیر، نه حلقوم آن طفل، که قلب دین و جان پیامبر را شکافت. (غروی اصفهانی، محمد حسین، الانوار القدسیه، ص ۱۵۱)) مرحوم حجهالاسلام نیر تبریزی نیز با اقتباس و تضمین شعار قبایل عرب که در سقیفه ی بنی ساعده فریاد می کشیدند: «منا الامیر، منا الامیر» چنین می سراید: دانی چه روز دختر زهرا اسیر شد روزی که طرح بیعت «منا امیر» شد (نیر تبریزی، آتشکده، ص ۷۰، ۵۹، ۱۱۶).

[347] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶.

[348] شیخ مفید، الامالی، ص ۱۳۰، به نقل از شیخ صدوق.

[349] ثواب الاعمال، ص ۲۶۰ - ۲۶۱.

[350] ممکن است، که ابوجبیر تصحیف از ابن جبیر، تابعی معروف باشد.

[351] ثواب الاعمال، ص ۲۵۷.

[352] همان، ص ۲۵۸.

[353] منظور این است که، بیش تر بت پرستان، نادانسته و از سر جهل به بت پرستی گرفتار شدند، اما شما دانسته و از سر علم و عمد، فرزند صدیق پیامبر را مظلومانه کشتید.

[354] البته با این تفاوت که امام حسن مجتبی علیه السلام در مقام پیش گویی و امام سجاد علیه السلام و... در مقام گزارش از یک واقعیت تلخ بوده اند که کشتندگان حسین را چنین شناسانده اند.

[355] شیخ صدوق،

الأمالی، ص ۵۴۷.

[356] ای فرزند محمد، سرت را آغشته به خون، آوردند. و برای کشته شدنت، تکبیر می گفتند. غافل از این که آنان با کشتن تو، «الله اکبر» و «لا اله الا الله» را کشته بودند. (ر.ک: عطاردی، عزیز الله، م سند الامام الشهید، ج ۳، ص ۴۵۱ - ۴۲۵؛ هلالی، جعفر، معجم شعراء الحسين عليه السلام، ج ۱، ص ۹۵۳).

[357] شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۷.

[358] شیخ صدوق، التوحید، ص ۹۰.

[359] برای شرح و تفسیر حدیث، رجوع شود به: قاضی سعید قمی، شرح توحید الصدوق، ج ۲، ص ۶۱ - ۸۴.

[360] التوحید، ص ۷۹.

[361] شیخ صدوق، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۴؛ همو، الأمالی، ص ۷۰۷، همو، کتاب الموعظ، ص ۹۸ - ۹۹.

[362] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۳۷ - ۵۳۸.

[363] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۶۸.

[364] سوره ی حج، آیه ی ۱۹.

[365] کتاب الخصال، ص ۴۳.

[366] در بخش های پیشین نیز چند حدیث درباره ی مخاصمه بنی هاشم و بنی امیه روایت شد، با این تفاوت که در این جا، از تأویل آیه ای از قرآن نیز، سخن گفته شده است. ر. ک: شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۴۵ - ۳۴۷.

[367] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۶۸.

[368] همان، ج ۲، ص ۸۷.

[369] همان، ج ۲، ص ۸۷ - ۸۸؛ علل الشرایع، ص ۳۸۶.

[370] کتاب الخصال، ص ۶۲.

[371] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۴.

[372] همان، ص ۴۴.

[373] همان، ج ۲، ص ۴۴.

[374] همان، ج ۲، ص ۴۳ - ۴۴.

[375] شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۴۰۱.

[376] ثواب الاعمال، ص ۲۰۹.

[377] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۱.

[378] ما در اینجا، به این هفت حدیث حسینی بسنده کرده، سخن را به پایان می‌بریم. برای مطالعه‌ی روایات بیش‌تر از امام حسین علیه السلام می‌توان به متن آثار شیخ صدوق مراجعه کرد. (ر. ک، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۸۲؛ ج ۴، ص ۳۸۱ - ۳۸۴؛ التوحید، ص ۳۷۴، ۳۰۷، ۲۳۸؛ معانی الاخبار، ص ۳۸ - ۴۱، ص ۳۸۲، ۲۱۱، ۲۱۰؛ علل الشرایع، ص ۵۹۰؛ الأمالی، ص ۴۷۷، ۴۳۰، ۴۲۵، ۴۱۶، ۴۱۴، ۴۰۸ - ۴۰۹؛ مصادقه الاخوان، ص ۳۲؛ کتاب المواعظ، ص ۵۶ - ۵۸؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۰-۳۰۱).

[379] هر چند اصل این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، اما چنان‌که از سند درخشان آن برمی‌آید، امامان معصوم و پیشوایان پاک و راستین شیعه، از جمله امام حسین علیه السلام پیوسته به آن تأکید می‌ورزیدند، تا پیروان آن‌ها در طول اعصار، انصاف و راستی را، پیش‌تر و بیش‌تر از ظواهر دینی و مذهبی پاس‌دارند؛ که عبادت دغل‌کاران و ریاکاران، پیش‌خدا، صادق و عادل، پیش‌تری ارزش ندارد.